

خوانندگی و نوازندگی از براندازی تا برزندگی



حضرت آیت الله العظمی محمد رضا نکونام (مدظله العالی)

WWW.NEKOONAM.IR

فهرست

۶	مبادی علم موسیقی
۷	طبیعت؛ معلم دستگاه‌ها و آلات موسیقی
۸	صوت، صدا و لحن
۹	صوت لهنوی و معنوی
۱۰	صوت عقلانی
۱۲	غنا؛ وصف صدا
۱۲	غنا وصف صوت و نه کلام
۱۳	تفاوت آوازخوان با مداح
۱۳	تعریف غنا
۱۴	رابطه‌ی غنا و موسیقی
۱۴	تفاوت غنا با آلات موسیقی
۱۵	موسیقی و بحرهای عروض
۱۵	گوشه‌ها
۱۵	دانگ و بانگ
۱۵	تفاوت سبک و دستگاه و لحن خارج
۱۶	دشواری اثبات امور مجرد
۱۸	تأثیر گوناگون مقامات
۱۸	چارچوب و ساختار کلی دستگاه‌ها
۱۹	ورودی صدا (درآمد)
۱۹	مراحل و زاویه‌های دستگاه
۱۹	آهنگ و نوا
۲۰	مثنوی و ساقی نامه
۲۰	کاربرد عملی مقامات
۲۱	نقره و ایقاع
۲۱	موقعیت گاه و درآمد

۲۲ موسیقی، دستگاهها و ردیفهای ایرانی
۲۲ تکهها
۲۵ گوشهها
۲۶ پساوند (قافیه)
۲۶ ردیف
۲۶ روی
۲۶ حروف قافیه
۲۷ عروض
۲۷ پنج پاره‌ی بیت
۲۷ تقطیع شعری
۲۸ واژه‌شناسی غنا
۲۹ معنانشناسی غنا و قنا
۳۰ تفاوت غنا با قنا و آواز اغنیا
۳۱ بررسی موارد «غنا» و «قنا» در قرآن کریم
۳۲ مفردات غریب القرآن
۳۲ نقد معنانشناسی راغب
۳۳ المصباح المنیر
۳۵ مباحث اللغة
۳۵ تهذیب اللغة
۳۶ لسان العرب
۳۷ صحاح اللغة
۳۷ مجمع البحرین
۳۸ درایت حدیث فمن لم یتغنّ
۳۹ بررسی لغت‌نامه‌های فارسی
۳۹ فرهنگ دهخدا و عمید
۴۰ موسیقی و خواجه‌ی طوسی
۴۱ نفائس الفنون فی عرائس العیون
۴۱ واژه‌ی موسیقی

۴۲ انواع صوت
۴۲ موضوع موسیقی
۴۲ ترنمات عالم بالا
۴۲ انواع صوت
۴۳ پرهیز از تعصب در بحث
۴۴ اصل اولی در باب موسیقی
۴۴ پرهیز از تحویلی نگری در استخراج حکم
۴۵ استنباط احکام، جراحی متخصصانه
۴۶ لزوم شناخت تاریخ موضوع و حکم
۴۷ لذت نفسانی از غنا
۴۹ شناخت فضای اندیشاری روایات غنا
۵۱ جهت ثبوتی و اثباتی بحث غنا و موسیقی
۵۴ نمونه‌های استفاده از غنا یا موسیقی
۵۵ اذان؛ نوای خوش نای هستی
۵۵ مذاق دین
۵۶ تعریف دین از غنا و موسیقی
۵۶ جایگاه بحث موسیقی در فقه
۵۷ خلاصه‌ی بحث
۵۷ موسیقی و دنیای سیاست
۵۸ نیازمندی دین به نظریه‌پرداز و لیدر
۶۱ موسیقای پدیده‌ها
۶۲ پرهیز از تسویلات شیطان
۶۲ قدر متقین حرمت در غنا
۶۲ اجتهاد پیشتاز و اجتهاد عزلت جو
۶۳ حکیم، فقیه، موسیقی‌دان و بحث از موضوع موسیقی
۶۶ بررسی طبیعت برای یافتن حکم
۶۷ حالات گوناگون و احکام متفاوت
۶۷ صوت و صدا؛ امری مادی

- ۶۷ آلات و قران‌های چهارگانه
- ۶۸ حالت‌های مختلف شنونده
- ۶۸ سعه‌ی وجودی و گستره‌ی صوتی
- ۶۹ جنبه‌های خوراکی و دارویی غنا و موسیقی
- ۷۱ آثار غذایی موسیقی
- ۷۱ نقش غنا و موسیقی در سلوک عارفانه
- ۷۳ سماع و رقص
- ۷۴ انواع وصول
- ۷۵ شناخت ملاک و مناط احکام
- ۷۵ ارکان بنیادین فقه
- ۷۶ پژوهش‌های فقهی و موسیقی شناخت
- ۷۷ ضرورت شناخت موضوع غنا و موسیقی
- ۷۷ موزونی صدا؛ شرط طرب



خوانندگی و نوازندگی از براندازی | برزندگی

بررسی موضوع، ملاک و حکم غنا و موسیقی

نوشتار حاضر بر آن است تا به تفصیل و به صورت جزئی و موضوعی و با شناختی که از انواع صدا و موسیقی و دستگاه‌های آن دارد و هم‌چنین با ژرف‌پژوهی در منابع فقهی، حکم انواع صدا، موسیقی، غنا و ترجیع را به صورت گسترده و استدلالی توضیح دهد و همه‌ی جوانب موسیقی را به بحث گذارد. انتظار می‌رود کتاب کامل این تحقیق که نوشته‌ی حاضر بخش اندکی از آن است، بسیاری از مشاجرات و مناقشات در این زمینه را خاتمه بخشد و می‌توان آن را فصل الخطاب این بحث دانست.

موسیقی

موسیقی در حکمت قدیم از اصول علم ریاضی است. این اصول عبارت است از:

الف - شناخت مقدار، احکام و لواحق آن، که به این علم «هندسه» گفته می‌شود. مراد از مقدار همان کم متصل است.

ب - شناخت اعداد و خواص آن، که کم منفصل است و دانش عدد نام دارد.

ج - شناخت اختلاف اجرام علوی نسبت به یک‌دیگر، روابط کواکب نسبت به یک‌دیگر و رابطه‌ی آن با اجرام سفلی و زمین که «نجوم» و «هیأت» نام دارد. البته، علم هیأت خود تقسیم‌های گوناگونی می‌پذیرد که جای گفتن آن در این نوشتار نیست.

د - شناخت نسبت مؤلفه و احوال آن، که دانش «تألیف» خوانده می‌شود و به معنای آواز و بستن صدا به یک‌دیگر و چینش درست آن در کنار هم است که به دانش «موسیقی» شناخته شده است.

دانش موسیقی همانند علم عروض و قافیه است که چینش سیلاب‌های مختلف در کنار هم را می‌شناساند که نوعی معیار و میزان به دست می‌دهد؛ مانند: بحر «فعولن فعولن فعول». موسیقی نیز همین گونه است و به جای سیلاب بلند و کوتاه، نت‌های مختلف در کوتاهی و بلندی دارد که باید به طور مناسب کنار یک‌دیگر چیده شود. البته، کسی که خواننده است باید عروض و قافیه را نیز به نیکی بشناسد و گرنه نمی‌تواند شعر را با وزن خاص خود بخواند و چه بسا خواندن شعر از سرودن آن سخت‌تر باشد؛ چنان‌که برخی از شاعران توان درست خواندن شعرهای خود را ندارند. آهنگ موسیقایی (ریتم) شعر را کسی می‌تواند به درستی ادا کند که افزوده بر شناخت عروض و قافیه، موسیقی را نیز بشناسد و در این صورت است که وی مهارت می‌یابد کلمات را دلنشین و قاعده‌مند کنار هم بچیند. خلاصه این که دانش موسیقی همانند علم لحن‌شناسی، صداشناسی، صوت‌شناسی و آواشناسی تألیف و نشاندن کلمات کنار یک‌دیگر است.

دانش موسیقی - آن هم به صورت حرفه‌ای - دانستن علوم و امور عامه، علوم طبیعی، حساب و هندسه که از اقسام علم ریاضی است لازم و ضروری است. به طور مثال، کشیدن صدا همانند خط در هندسه است؛ ولی چه‌چیز زدن همانند اعداد است. کشیدن صدا مثل «ولا الضالین» که کم متصل است. پس برای دانستن موسیقی، کم متصل و منفصل نیاز است. از این رو در می‌باییم که علم موسیقی یعنی علم صوت و صدا و تألیف و ترکیب آن که موضوع همه‌ی آن صوت و صداست.

دانش موسیقی همانند حکمت و عرفان یا نظری است و یا عملی. موسیقی نظری حصول معانی و شناخت موضوع، مبادی و مسایل آن است و موسیقی عملی مهارت عملیاتی نمودن و کاربردی کردن داده‌های موسیقی نظری است که یا سبب انسانی دارد یا به آلات و دستگاه‌های موسیقی می‌باشد.

ممکن است کسی دانش موسیقی را به نیکی فرا گیرد اما از به کاربردن آن ناتوان باشد، چنین فردی صدایی وحشی و کوچه باغی دارد و آن که چنین مهارتی دارد گویا دست صدا را در دست خود گرفته است و آن را به هر جا که می‌خواهد می‌نشانند.

دستگاه‌ها یا به آواز بانگ بر می‌آورد و یا به آلات. ابزار موسیقی نیز حالات مختلف دارد. این ابزار یا به نفس و دم بانگ می‌آورد و یا به جنگ؛ به این معنا که دستگاه موسیقی یا به دم به آلات منتقل می‌شود و یا با دست و گاه نیز بدون استفاده از آلت و با صدا عرضه می‌شود. از این رو وقتی ارکستر می‌خواهد شروع کند، با نوای موسیقیایی خود، خواننده را متوجه می‌سازد که در چه دستگاهی بخواند و پیرو او شود. برای نمونه، ارکستر به درآمد وارد می‌شود و خواننده نیز درآمد را در می‌آورد و دیگر حالات را با او همراه می‌شود.

در گذشته هر گاه می‌خواستند مهارت و توانایی کسی را در موسیقی بسنجند، ترکیب خوانی می‌کردند. یکی می‌خواند و ساکت می‌شد و دیگری باید کار او را دنبال می‌کرد. گاه او به جاهایی می‌رفت که بن بست بود، این هم باید می‌رفت. هم‌پایی در گوشه‌ها خیلی سخت است و راسته‌های موسیقی را استادها می‌دانند؛ و گاه برخی از آنان در گوشه‌ها می‌مانند و از ترکیب خوانی باز می‌مانند.

لهجه‌ها در ساخت و تغییر دستگاه‌ها بسیار مؤثر است؛ برای نمونه، بیات ترک با بیات اصفهان تفاوت بسیار دارد و همین‌طور دیگر دستگاه‌ها که با تغییر لهجه‌ی خواننده، تفاوت می‌یابد و دشتی برای دشتستان زابل است و شور برای شیراز.

طبیعت؛ معلم دستگاه‌ها و آلات موسیقی

چگونگی ساخت آلات موسیقی حکایتی دارد که به جناب فیثاغورث نسبت داده می‌شود. این حکایت، زحمت فراوانی را که در این راه کشیده شده است می‌نماید: «یک شب به خواب دید شخصی آمد و گفت: فردا به بازار آهنگران گذری کن تا سَرّی از اسرار حکمت بر تو منکشف گردد. بیدار شد. وقت سحر بود، برخواست و گذر کرد. در اندیشه‌ی کشف آن سرّ بود تا این که آوازی را که از مصادمه‌ی آن دو جرم ثقیل شنید که با هم نسبتی می‌داد. از آن مناسب لذت برد و مویی در دهان گرفت و به سر ناخن آن را جنبانید. آوازی از آن جا بیرون آمد و بعد هم آن را به ابریشم بدل کرد...»

روزی در دامنه‌ی کوهی می‌رفت، حیوان سنگ پشت پوسیده‌ای افتاده بود که کاسه‌ای از آن باقی مانده بود. چون باد در تجاویف آن می‌افتاد آوازی از آن جا بیرون می‌آمد. دسته‌ای بر آن بست و در تکوین و تدوین آن سعی نمود تا به کمال رسید.

این حکایت بیان می‌دارد که فیثاغورث حکیم چه دقت نظری داشته است که از صدای پتک و سندان، «تار» می‌سازد و از صدای خوردن باد به سنگ پشت در اندیشه‌ی ساخت «بربط» فرو می‌رود. دستگاه‌ها و آلات موسیقی با دقت نظر در طبیعت ساخته شده است و چنین نیست که اوباش و ارادل آن را ایجاد کرده باشند؛ اگرچه امروزه، آنان هستند که بیش‌ترین استفاده از موسیقی را می‌برند.

همان‌طور که ارسطو با دقت نظر در روابط گفتاری و نوشتاری مردم به کشف گزاره‌های منطقی نایل آمد، فیثاغورث نیز بنا بر این قصه، ابزار موسیقی را فراهم آورده است. دستگاه‌ها، مقامات و گوشه‌ها نیز از طبیعت و لهجه‌ها به دست آمده است و با گذشت زمان رو به پیشرفت

گذاشته و مدرن و پیچیده گردیده است و به انصاف می‌توان دانش موسیقی را از پیشرفته‌ترین دانش‌های بشری در دنیای امروز دانست که متأسفانه، دنیای استکبار بیش‌ترین بهره را از آن می‌برد و کم‌ترین توجه را دنیای اسلام به آن دارد؛ به‌ویژه موسیقی‌هایی که می‌تواند در خدمت اجتماع، اخلاق، سیاست و فرهنگ در آید. البته، در عرصه‌ی نظامی، اندکی از آن جای خود را باز نموده است؛ چنان‌چه شاه عباس هندوستان را با نوای موسیقی و آواز غنایی فتح نمود.

موسیقی دانش صوت و صداست؛ خواه صدا با دم ایجاد گردد یا با ابزار و یا موسیقی دلنشین طبیعت با جلوه‌های متفاوتی که دارد. صدای خوش و آرامبخش شرشر آب، نوای دلنشین و مستانه‌ی چهچه‌ی بلبل، ناله‌ی حزین باد بر درخت صنوبر، خنکای نسیم سحری و لطافت نسیم صبحگاهان همه موسیقی‌های خاص خود را دارد. موسیقی‌ای به هم خوردن شاخه و برگ هر درختی با دیگری متفاوت است و هر یک را می‌توان در دستگامی یافت. می‌توان به ناله‌ی جانسوز و آه حزین باد بر درخت صنوبر و صدای شاخه و برگ درخت گوش فرا داد و آرامش اعصاب را با اندوهناکی آن موجب شد. همان‌گونه که می‌توان هم‌چون دنیای استکبار، آلات موسیقی و صدا را هم‌چون سم مهلکی درآورد و آن را به آرامی و با لطایف حیل به حلقوم روان بشر امروز رساند و او را به استعمار و استحمار گرفت.

صوت، صدا و لحن

در شناخت موضوع غنا و موسیقی باید میان لحن و آهنگ در صوت و حزن و نشاط صوت تفاوت گزارد. تفاوت صوت و لحن تفاوت عارض و معروض است. لحن وصف و کیف برای صوت و صداست و صوت و صدا خود کمیت موج و هوا و جنبش تألیفی نفس یا آلت موسیقی است. حزن یا صدای بانشاط، وصف لحن است که عارض بر لحن و بر صوت و صدا می‌شود. حال، چه صوت انسان یا صدای آلات همه بر هم مترتب می‌شود و این صدا در حقیقت از امواج صوتی و ریه خارج می‌شود و لحن آن امر موزون طبیعی یا اکتسابی است که صوت دارد و خصوصیت خواننده است که حزن یا نشاط را از دل خواننده ظاهر می‌کند و حزن و نشاط نیز وصف دل است که از شوق و صفا و عشق و هجران بر می‌خیزد؛ اما در مقام خارج بر لحن حمل می‌شود و لحن بر صوت و صدا عارض می‌شود.

صوت ویژه‌ی انسان است. نگارنده در بحث زبان قرآن کریم یادآور شد که صوت قرآن، صوت ویژه‌ی است و زبان در آن دخالتی ندارد و چنین نیست که صوت آن عربی باشد. زبان قرآن، زبان فطرت است و حتی حیوانات نیز از این زبان بیگانه نیستند و از این رو در بحث تفسیر گفته شد برای فهم قرآن، نیاز به دانستن زبان عربی نیست و کسی که از صوت و صدا شناسی آگاه باشد می‌تواند بفهمد که قرآن کریم چه می‌گوید؛ هرچند عربی را نیز نداند. بله، قرآن کریم را می‌توان به فارسی یا عربی تفسیر کرد و متأسفانه کارهای انجام شده در رابطه با قرآن کریم ترجمه است و نه تفسیر و افسوس که در تفسیرها به ذکر مبتدا و خبر و چند روایت که تحلیلی از آن ارایه نشده است بسنده می‌شود.

صوت و صدا دارای نت‌هایی است. این نت‌ها کنار هم می‌نشینند و مثل حروف الفبا کلماتی را تشکیل می‌دهد که به وسیله‌ی آن با هم سخن می‌گوییم. حال، کسی که می‌خواهد زبان حیوانات را بفهمد، نخست باید بداند آن حیوان به چه دستگامی می‌خواند.

صوت و صدا سراسر عالم را فرا گرفته است و اگر دستگاه آن کشف شود، می‌توان همانند حضرت سلیمان علیه السلام زبان آن را دانست؛ ولی این کار بسیار دشوار است و مشقت خاص خود را دارد؛ اما امری ممکن است و همت بالایی می‌تواند آن را به دست آورد و آن را نظام‌مند سازد. انسان در حالت اضطرار مجبور شود تک مضراب‌هایی از خود بیاورد و برای نمونه، زبان زرگری یا سوسکی را اختراع کند. زندانیان در زمان طاغوت چنین زبانی داشتند. آنان دیوار را «سیوار» می‌گفتند تا مأموران ساواک متوجه نشوند که آن‌ها چه می‌گویند. این

امر در زندان‌های عراق نیز اتفاق افتاده بود. آنان گاه صدای اسرای ایرانی را ضبط می‌کردند تا از مطالب سری آنان آگاه شوند؛ اما زبان قراردادی آنان مانع از این امر می‌شد و آنان نمی‌دانستند اینان چه می‌گویند!

بر عالمان دینی لازم است سبک‌ها و دستگاه‌های انواع صوت و صدا را بدانند. با بررسی این امر به دست می‌آید که خداوند چگونه قرآن کریم را بر جبریل نازل ساخت و جبریل چگونه آن را فرا گرفته است. ای کاش در حوزه‌های علوم دینی که جایگاه اصلی این مباحث است، به این پرسش‌ها پاسخ افناعتی داده نمی‌شد و علم به جای این که حالت راکد و مردابی پیدا کند و آثار باستانی شود، به حالت رونده، زنده و پویا درمی‌آمد.

صوت ویژه‌ی انسان و صدا برای آلات است و لحن آهنگی است که بر صوت عارض می‌شود و نشاط و حزن وصف لحن است که این قسم خود بر دو چهره است. یک چهره‌ی آن همین حالت دل انسان است که محزون یا شاد است و صدایی که تراوش می‌کند حکایت آن حزن یا شادی است و صوت را صورت می‌دهد. به این صورت ردیف یا دستگاه گفته می‌شود و در آلت موسیقی به آهنگ و نت خوانده می‌شود؛ پس نت و دستگاه و ردیف، شکل لحن است که با صوت ظاهر می‌شود و سبب نشاط یا حزن می‌گردد.

شکلی که لحن و حزن و نشاط را به بار می‌آورد، «دستگاه ردیف» نام دارد؛ مثلاً دوگاه، سه‌گاه، چارگاه، افشاری، بیات و... شکل لحن و صوت و صداست و «دستگاه» نام دارد چون نشاط و حزن، طبیعت دل است. کسی که چیز محبوبی را از دست می‌دهد محزون می‌شود و این حزن دستگاه نیست، بلکه به شکلی که حزن را مجسم می‌کند، دستگاه و ردیف گفته می‌شود.

شکل و صدا سیستم دارد و دارای عروض، قافیه و ریتم است. دستگاه‌ها و ردیف‌های آوازی که در اقوام و ملل وجود دارد، از طبیعت کشف شده است. صوت و صدا طبیعت انسان و موجودات است و دستگاه‌ها و ردیف‌ها نام‌هایی است که برای آن طبیعت گذارده شده است و به شکل آن طبیعت‌ها می‌باشد.

بعد از کشف دستگاه‌ها عده‌ای گوشه‌های آن را با زحمت بسیار کشف کرده و سند زده و به تاریخ ملحق نموده‌اند و ما امروز از آن استفاده می‌کنیم و با نام سه‌گاه و چارگاه می‌شناسیم. خواننده و نوازنده باید صوت و صدا را به صورت کامل موزون و هماهنگ با دستگاه ایجاد کند و آن را بالا و پایین یا پس و پیش نکند و برای نمونه اگر در مهور می‌خواند باید تا آخر همان را پی بگیرد که در غیر این صورت، از آن دستگاه خارج می‌شود و به «لحن خارج» گرفتار می‌آید. اگر خواندن دستگاهی میزان نبود، سر از لحن خارج در می‌آورد و مراد از لحن خارج، غلط و اشتباه خواندن است. لحن که در لغت به معنای خطا و اشتباه آمده است به همین لحاظ می‌باشد. البته لحن به معنای آهنگ با لحن به معنای غلط خوانی با هم تفاوت دارد که باید آن را در ماده‌شناسی لغات دنبال نمود. با توجه به این صورت اگر کسی مهور می‌خواند، باید تا آخر به‌طور کامل هماهنگ با مهور بخواند و با کمی پس و پیش کردن غلط می‌شود.

صوت لهوی و معنوی

گفته شده است صوت و صدا بر دو قسم است: تخیلی حقیقی و تخیلی مجازی. قسم اول، صوت معنوی و قسم دوم «صوت لهوی» نام دارد. صوت معنوی دارای معنا، ارتفاع و استعلاست و معنویت را به همراه دارد.

برخی از نویسندگان می‌گویند: صوت تخیلی معنوی الهام، صفا، معنویت و قرب را در پی دارد و صوت تخیلی مجازی جز افول، سستی، رخوت، گناه و لهو چیزی را سبب نمی‌شود.

باید گفت این سخن علمی نیست و چنین بزرگانی برای سامان دادن به احکام چنین تقسیمی را آورده‌اند. البته، این تقسیم در کتاب جمهوری افلاطون و نیز کتاب‌های ارسطو و در کتاب شفا نقل شده است.

صوت عقلانی

تقسیم یاد شده در پیش می‌رساند که صوت در نظر این دانشمندان جز امری تخیلی نمی‌باشد و از آن فراتر نمی‌رود این در حالی است که باید گفت درست است که موضوع صوت و صدا نفس است و تخیل از نفس ظاهر می‌شود؛ ولی غایت آن تنها نفس نیست. بلکه کسی که مشغول خواندن است و از شش، ریه و حلقوم می‌خواند، غایت صدای او نفس نیست؛ بلکه غایت ابتدایی و متوسط آن نفس و حظوظ نفسانی است؛ ولی کار به نفس تمام نمی‌شود و صدا بردی بالاتر از این حد را دارد و انبیا و اولیای الهی در مقام دعا، مناجات و قرآن این معنا را پی جو بوده‌اند و به اعتقاد نگارنده زمان و مکان به آنان این اجازه را نداده است که آن را بیان کنند و یا شاگردی نداشتند تا آن را آموزش دهند.

اولیای الهی و بزرگان دین فراغت آن را نداشتند که معارف الهی را آشکار سازند. نه فرصت زمانی و نه فرصت موقعیتی و کسی نیز از محضر این بزرگان درس نمی‌گرفت، جز اندکی که آنان هم به همین بلا مبتلا بودند.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بر منبر ندای «سلونی» سر می‌دهد و همگان را به شناخت زمین و آسمان دعوت می‌کند؛ ولی با پرسش‌های تمسخر آمیز و کودکانه مواجه می‌شود. امام صادق علیه السلام که زمانی شاگردانی یافت، حکومت چنان عرصه را بر آن حضرت تنگ نمود که ایشان مجبور بودند کم‌ترین معارف را بیان کنند. صحیفه‌ی سجادیه، صحیفه‌ی علویّه، صحیفه‌ی فاطمیه و صحیفه‌ی مهدیه همه سرشار از اصول و قواعد علمی خاص است که برای کم‌تر کسی کشف آن حقایق می‌شود و تنها عده‌ی کمی هستند که می‌توانند این معارف را دریابند.

ما منتظریم تا در زمان نجات بخش بشریت؛ حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ناگفته‌ها بیان شود. روزی که فقیهان، فلسفیان، عارفان و هر دانشمندی و حتی بدان روزگار و رقاصان همه هر چه مرا که می‌دانسته‌اند بیان کرده‌اند و فکر بشری به چیزی فراتر از آن قد نمی‌دهد؛ اما حضرت چیزهایی را به آنان آموزش می‌دهد که هیچ‌گاه نشنیده و ندیده‌اند. آنگاه که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف بیاورند ابتدای کار و هنگام کشف رازهاست. در آن زمان است که لوح، عرش، قلم، سماوات سبع و مانند آن بر بندگان نمایان می‌شود و علم از مفهوم‌گرایی موجود در حوزه‌های علمی نجات می‌یابد.

در آن زمان است که دستگاه‌ها بیان می‌شود و غزل‌ها و دستگاه‌های صحیفه‌ی سجادیه هویدا می‌گردد. امام سجاد علیه السلام که در واقعه‌ی جانسوز کربلا وقایعی بسیار جان‌گداز مانند قتل چندین اولیای الهی و اسارت خاندان پیامبر اکرم ۹ را مشاهده نمودند که هیچ ولی الهی آن را به خود ندیده بود؛ ولی با وجود این همه مشکل، آن چه ایشان را در این مدت نگاه داشت، دستگاه‌ها، ریتم‌های خاص و روش‌های بالایی بود که در صحیفه‌ی سجادیه در مناجات با حضرت حق به کار می‌بردند. حضرت علیه السلام در مناجات عارفان از دستگاه‌هایی ویژه

استفاده می‌کنند! اگر آن حضرت در مدت چهل سالی که بعد از این واقعه زنده بودند، در عالم عشق و صفا نبود به هیچ وجه نمی‌توانست آن همه غربت و رنج را تحمل کند. این تحمل‌ها همه معلول آن صحیفه‌ی عشق است که در صحیفه‌ی سجادیه نمودار شده است.

ما نمی‌دانیم امام سجاد علیه السلام چگونه این مناجات‌ها را زمزمه می‌کرده است. اما چنین حقایقی وجود دارد و انبیا و اولیا آن را خوراک روح می‌دانستند و کم خوراکی آنان برای داشتن چنین تغذیه‌ای بوده است. تغذیه‌ای که ماده‌ی آن صوت و صداست.

متأسفانه، امروزه مشاعر انسان‌ها بسته شده و فقط معده‌ی آنان باز است و انسان‌ها فقط خود را با ماده و جسم سیر می‌کنند. در زمان حضرت حجت؛ امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوراک‌ها بر سه قسم می‌شود و مقدار مصرف خوراک مادی کاهش می‌یابد. خوراک یا مادی معدوی است و یا مادی شامه‌ای که با بویایی حاصل می‌شود و از آن نیز لذت می‌برند. غذای شامه‌ای مانند سر می است که به بدن بیمار تزریق می‌شود و یا مادی بینایی است. پیامبر اکرم ۹ یا امامان معصوم: از عطر استفاده می‌کردند تا به معده‌ی خود فشار نیاورند و از راه بویایی بخشی از انرژی خود را به دست آورند.

دسته‌ی سوم کسانی هستند که از راه شنیدن مناجات‌ها خود را سیر می‌کنند. توانایی حضرت امیر مؤمنان علیه السلام و قدرت بر برکندن در خیبر از این نوع خوراکی انرژی می‌گیرد. حضرت می‌فرماید: «در خیبر را با قوت جسمانی بر نکندم بلکه آن را به وسیله‌ی قوت رحمانی این کار را کردم». قوت رحمانی از طریق استشمام و استماع حاصل می‌شود.

خلاصه این که صدا می‌تواند عقلانی و حقیقی معنوی باشد. همان معنایی که در صوت امام حسن مجتبی علیه السلام و حضرت داوود علیه السلام وجود دارد.

سخن کسانی که صدا را منحصر در تخیل معنوی و تخیل مجازی می‌دانند درست نیست؛ چرا که صدا امری حقیقی است و عقلانی معنوی می‌باشد و اولیا و انبیای الهی در پی الهام این معنا بوده‌اند؛ زیرا این صدا وصول و قرب می‌آورد، ولی افسوس که دیوسیرتان ظهور آن بزرگان را مانع شدند و هم خود و هم بشریت را از آن حقایق معنوی محروم ساختند.

نمی‌توان گفت اسلام به موسیقی اهمیت نداده است! بلکه باید گفت: اولیای الهی فرصت آن را نیافتند که این امور و بسیاری از رازهای هستی را نمایان سازند. صدای وحی و صدای ربوبی از اسرار هستی است. آیا وحی صوتی مادی است یا فرامادی و مجرد. در هر حال، صدا و صوت واقعیت و حقیقتی شگرف است که هنوز بشر به کنه آن نرسیده و نتوانسته است آن را از انبیای الهی: پیاموزد. صوتی که پیامبران از آن بهره بردند و با آن زنگار دل را صیقل دادند و به خدا عشق ورزیدند.

امام سجاد علیه السلام در صحیفه‌ی سجادیه از صوت بهره می‌برد؛ بهره‌ای که انسان را بهت زده می‌نماید. این کتاب در زمینه‌ی صوت از نهج البلاغه برتر است؛ زیرا حضرت امیر مؤمنان علیه السلام فرصت چهل ساله‌ی امام سجاد را نداشت و دیگر این که حضرت علی علیه السلام مشکلات بسیاری که با افراد نادان زمان خود داشته است را بازگو نموده و در کتاب شریف نهج البلاغه جمع آوری شده است. به جرأت می‌توان گفت: همان‌طور که امام باقر و امام صادق ۸ در ارابه‌ی فقه موفق بوده‌اند، موفقیت امام سجاد علیه السلام نیز ارابه‌ی ارابه‌ی این کتاب شریف بوده است.

غنا؛ وصف صدا

غنا وصف صدا و آواز است و صدا و آواز به لحاظ جنسی به خوب و بد تقسیم می‌شود. در ادبیات گفته می‌شود هر صدایی که از مخارج حروف بر آید «لفظ» نام دارد و هر صدایی که برخاسته از مخارج حروف نباشد «صوت» است. صوت و صدا در برابر لفظ است که کلمه از آن پدید می‌آید و کلمه یا مستعمل است و یا مهمل. در ادبیات عرب می‌گویند آن چه از دهان در آید و معتمد بر مخرج فم گردد، کلام و آن چه معتمد بر مخرج فم نشود صوت است.

ما روند پیدایش صوت را در دانش تجربی بر می‌رسیم تا درستی یا نادرستی این نظرگاه آموزشی مشخص شود.

تارهای صوتی در حنجره وجود دارد. هوا از شش حرکت می‌کند و به این تارها برخورد می‌نماید و در نتیجه، ماهیچه‌های موجود در حنجره و تارهای صوتی ارتعاش یا لرزه می‌یابد. وقتی هوا از شش که همچون امواج سهمگین دریاست خارج می‌شود و به این تارها و نیز به خلل و فُرج بینی برخورد می‌کند، صوت تشکیل می‌شود. دقت در چگونگی دستگاه صوتی انسانی موجب ساخت آلات موسیقی و به ویژه سازها شده است. اگر در برگ پیازچه‌ای دمیده شود، صدای موسیقی از آن برمی‌خیزد و همچون نی و فلوت به نوا می‌آید و آهنگ خوشی سر می‌دهد. صوت و صدا موهبتی الهی است که خداوند آن را افزوده بر انسان و حیوانات، در دیگر پدیده‌ها نیز قرار داده است و هر پدیده‌ای را صدایی خوش است و دستگاهی متناسب با آن است. بهترین ترانه‌ها را می‌توان با دستگاهی که در سوره‌ی حمد است خواند. هیچ حرکتی که ایجاد صدا کند بدون دستگاه و نت نیست. حتی صدای گام‌ها به هنگام قدم زدن نیز دستگاه، موسیقی و نت دارد. هر صوت و صدایی و هر تلنگر و اثری یک دستگاه دارد؛ خواه با صدا خوانده شود و یا با ابزار ایجاد گردد و هیچ صوتی بدون آهنگ نمی‌شود. فلاسفه بخشی از صداها، صوت‌ها، دستگاه‌ها و نت‌های موسیقی را کشف کردند؛ ولی بیش‌تر فقیهان فتوا به حرمت آن دادند و مسیر کشف آن را بستند. صداها، موزون و ملکوتی بسیاری در این عالم وجود دارد که هنوز کشف نشده است و با به دست آوردن آن می‌توان ملتی را مسحور نمود. ما از صدا بیگانه‌ایم و نمی‌دانیم صدا چیست و چه آثاری بر روح، روان و جسم آدمی دارد. ما باید دستگاه‌های موجود در طبیعت را استخراج کنیم و آن را به نام مسلمین ثبت کنیم. هر دستگاهی که کشف شده از جمله سه‌گانه، چارگانه، ماهور، افشار، ابوعطا و حجاز به همین صورت و به زحمات ده‌ها نفر به دست آمده است ولی فقیهان آن را با فتوایی که شناختی از موضوع آن ندارند، به بن بست رسانیدند.

غنا وصف صوت و نه کلام

گفتیم غنا وصف صداست. در توضیح این مطلب شایان ذکر است که عرف، شعر را کلامی می‌داند که قواعد عروض را داشته باشد، در حالی که منطق که دقت و تأمل را در دستور کار دارد، شعر را الفاظ موزون نمی‌داند. در منطق، معیار شعری بودن کلام ماده‌ی آن است و نه هیأت، و موضوع قواعد عروض و قافیه، هیأت و صورت کلام است و نه ماده و این دو به دیگری ارتباطی ندارد اما در نتیجه، هر دو با هم لحاظ می‌شود.

کلام شعری در منطق لازم نیست دارای عروض و قافیه باشد؛ بلکه استفاده از واژه‌هایی است که بیان‌گر عمیق‌ترین احساسات و عواطف باشد. در محل بحث نیز غنا وصف صوت است و نه کلام. لحاظ این امر در استناد فقیهان به برخی از آیات و روایات برای اثبات حرمت موسیقی کارآمد است. از جمله‌ی این آیات می‌توان به: «لهو الحدیث»، «قول الزور»، و «إذا مرّوا باللغو مرّوا کراماً» اشاره نمود. اگر غنا

وصف ماده‌ی کلام باشد، این استناد درست است و در غیر این صورت که موضوع غنا هیأت کلام است، دلایل یاد شده از بحث بیگانه است. چگونگی این امر در جای خود خواهد آمد.

در این روایات غنا از مقوله‌ی کلام دانسته شده است و در بعضی روایات آن را از جنس لهو و مد شناسانده است و این اختلاف از اختلاف در روایات ناشی شده است. برخی غنا را از مقوله‌ی کلام و عده‌ای دیگر آن را از مقوله‌ی صوت گرفته‌اند؛ اما ما می‌گوییم: صوت و کلام همیشه ملازم است و هیچ صوتی بدون کلام نیست؛ اگرچه کلام آن صامت باشد. اگر روایات گاه غنا را کلام می‌داند و گاه آن را از جنس صوت معرفی می‌کند، از این روست که نظرگاه‌های گوناگونی داشته و هر دو دسته روایات درست است؛ وگرنه هیچ گاه صوت و صدا از کلام تبعض نمی‌پذیرد و از این روست که تعریق فقیهان با واقعیت غنا و موسیقی سازگار نیست و نمی‌توان آن را به «مد الصوت مع الترجیع المطرب» دانست و چنین روایاتی نمی‌تواند مستند آن قرار گیرد.

تفاوت آوازخوان با مداح

غنا وصف صداست و نه کلام و از لوازم این سخن این است که مداحی مداحان و روضه‌خوانان با آوازخوانی آوازخوانان متفاوت است، گاه مداحی بیش از پنجاه بیت شعر می‌خواند؛ ولی آوازخوان نمی‌تواند بیش از یک غزل یا یک رباعی را به تکرار می‌خواند. زیرا شعر برای او حکم نمک غذا را دارد و برای او اصل همان دستگاهی است که اجرا می‌کند. گاه در موسیقی بدون کلام، دستگاهی را اجرا می‌کنند و ارکستر کار خود را انجام می‌دهد. گاه نوازنده با آکاردیون موسیقی بدون کلام می‌نوازد. او به درآمد وارد می‌شود، ریتم می‌گیرد و بالا می‌رود، به عشاق راجعه‌ی ریز باز می‌گردد بدون آن که کسی خوانندگی داشته باشد و از این رو غنا و موسیقی نمی‌تواند وصف کلام باشد، بلکه وصف صوت و صداست و بر این اساس است که بسیاری از معیارهایی که فقیهان برای اثبات حرمت مطلق موسیقی عنوان می‌کنند به بیراهه رفتن و خروج از موضوع بحث است.

از افراد غنا و موسیقی موردی است که کسی تنها آواز خوانی کند؛ یعنی دستگاه خوانی نماید و صدای خود را در یکی از دستگاه‌ها بکشد. موضوع غنا که دنیا بر آن سرمایه‌گذاری می‌کند و زبان مشترک و همه فهم همه‌ی ملت‌هاست صوت و صداست و نه کلمات. «جئناک جئناک هیوک هیوک» کلام است اما دالام دام دالام دام صدایی است که دارای دستگاه است و به کلمات مستعمل ارتباطی ندارد و موضوع غنا و موسیقی واقع می‌شود.

تعریف غنا

گفته شد غنا وصف آواز است. آهنگ خوش صدا که خواننده آن را با به کار بردن تمامی امکانات طبیعی و علمی خود ظهور می‌دهد «غنا» خوانده می‌شود. آواز غنایی خوش است و آوازهای ناخوشایند را شامل نمی‌شود.

به تفصیل خواهد آمد که فقیهان در تعریف غنا گفته‌اند: «مد الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب». آنان کشیدن صدا و طرب‌انگیز بودن آن را آواز غنایی می‌دانند. با توضیحی که در چگونگی پیدایش صوت گفته شد، روشن است که این تعریف نه جامع است و نه مانع؛ چرا که غنا می‌تواند بدون مد صوت و نیز بدون ترجیع و هم‌چنین با نداشتن کم‌ترین اطرابی ایجاد گردد و خواننده که نمی‌تواند در خواندن خود خالی از استکبار باشد تمام توانمندی خود را به کار می‌گیرد و آواز خوش یا ناخوش و همراه با ترجیع یا بدون آن و به صورت مدّی و شدّی و زیر و بم و همراه با تمام خصوصیات و ملازماتی که ظهور آن را برجستگی می‌بخشد و او را برتر از دیگران قرار می‌دهد، آوای غنایی

خوبش را می آفریند. در این جا تنها خواستیم اشاره‌ای به این نکته شده باشد و واکاوی این نظریه و بازخوانی آن را به جای خود ارجاع می دهیم.

رابطه‌ی غنا و موسیقی

چنین نیست که غنا همان موسیقی باشد، بلکه موسیقی اعم از غناست. غنا وصف صوت و صداست؛ ولی موسیقی افزوده بر آن، شامل ابزار و آلات موسیقی نیز می گردد. غنا را می توان به موسیقی منتقل نمود و برای نمونه، غنا هم با تار خیشومی شکل می پذیرد و هم با تار حلقومی و نیز با سه تار نیز قابل تحقق است که هر سه صداست اما تفاوت آن در مجرا، موضوع و مقوله است.

تفاوت غنا با آلات موسیقی

در پی خاطر نشانی مطلب پیش، برای پرهیز از اشتباه در شناخت موضوع غنا باید به نکته‌ای بسیار مهم توجه داد و و آن این که مراد از غنا تنها صوت است و غنا شامل ابزار صدا و موسیقی؛ مانند: نی، فلوت و ویالون نمی شود.

ماده‌ی «غنا»، صوت و صدا است و خوشایند بودن آن توانمندی و بهره بردن از دانش موسیقی و همانند آن را لازم دارد. خواننده‌ها همه در خواندن آواز چنین ادعایی دارند که بهتر از این در توان ما نیست بخوانیم و ما نهایت زحمت خود را برای اجرای کار کشیده‌ایم. آنان چنان دم می گیرند و هوا را به داخل شش می برند که گویا نه تنها شش‌ها بلکه تمامی اندام آنان از شدت باد منفجر می شود. برای نمونه، برخی از قاریان به هنگام قرائت قرآن کریم، تمام توان خود را به کار می گیرند و دست‌های خود را کنار گوش می گذارند و به تمام عروق خود فشار می آورند و چشمانشان چنان باز می شود که گویا می خواهد از حدقه بیرون آید و رگ‌های گردنشان متورم می شود و چهره‌ی آنان سرخ می شود و صدای خود را با شدت بیرون می دهند، این کار انرژی بسیاری از آنان می گیرد و افزوده بر این، خطرناک است و به اعصاب فشار بسیاری می آورد. هزینه‌ی چنین انرژی با انرژی لازم برای چند ساعت سخن گفتن برابر است و مانند پر حرفی باعث مرگ زودرس می شود؛ زیرا با پر حرفی، اصطکاک روده، معده، شش، عروق و اعصاب بالا می رود اما کسی که اندام دیگری غیر از زبان را به کار می گیرد، کار برای اندام نوعی ورزش است و موجب طول عمر و سلامتی آن اندام می شود.

با توجه به این که «غنا» وصف صوت است، شناسه‌ی فقیهان از غنا که «مدّ الصوت مع الترجيع المطرب» است، بر آلات موسیقی مانند آکاردیون، ساز و تنبک نیست. موسیقی با غنا تفاوت دارد و اعم از صوت و صداست؛ زیرا در موسیقی از آهنگ‌ها، ریتم، نت و چکاوک صوت و صدا و ریز و درشت و زیر و بم صدا و انواع دستگاه‌ها بحث می شود. اجرای موسیقی با ویالون یا سه تار و دیگر آلات، موسیقی است و نه غنا، اما مجاز خوانی، یا اجرای سه گاه، غنای صوت و صداست.

دانش موسیقی، علم آهنگ‌شناسی است؛ خواه این آهنگ یا دستگاه با آلات آورده شود یا بدون آلات در صوت و صدا جاری شود. از این رو نباید موسیقی و غنا را یکی دانست و برای هر دو یک حکم آورد. موضوع غنا صوت و صداست؛ اگرچه می تواند آهنگ، ریتم و لحن داشته باشد. موسیقی، صوت آلتی است؛ اعم از تار، تنبور، نی، مزمار، فلوت، ویالون که آن را آهنگ نیز می خوانیم.

خاطر نشان می گردد غنا به هر صوت و صدایی گفته نمی شود، بلکه به صدایی خوش گفته می شود که آزاد ساختن آن با لوازم و خصوصیات موسیقیایی همراه است و این امر سبب می شود بیرون آوردن صدای زیبا از حنجره بسیار مشکل باشد.

خواندن بسیار مشکل است. گاه خواندن یک نماز جماعت مغرب و عشا که باید به جهر خوانده شود از گفتن چند ساعت درس زحمت بیش تری می برد. خواننده همه‌ی سعی و تلاش خود را به کار می برد تا بتواند کلمات را به نیکی و درستی ادا کند، گرچه گاه از عهده‌ی آن بر نمی آید و گاه این امر قاری را به سرقت در قرائت می کشاند که از اقسام آن سرقت تقطیع است؛ به این معنا که وی راهی می یابد که کلمه‌ای را با دو نفس بخواند، اما کسی متوجه آن نشود.

موسیقی و بحرهای عروض

فن موسیقی، از شاخه‌های دانش ریاضی است که نت‌ها، آهنگ‌ها و اعداد برخی از مسایل آن است. بحرهای شعری و دستگاه‌های موسیقی تناسب نوعی دارد و در این میان، طبع خواننده، شنونده، محیط، زمان و مکان در تناسب و تناظر آن نقش عمده‌ای دارد، مهم این است که بحر عروضی شعر شناخته شود و همان‌طور که در صوت و صدا شناخت دستگاه‌ها مهم است، در اجرای درست مقامات یا گوشه‌ها و این که هر بحری با کدام شعر یا دستگاه مناسب است پراهمیت می باشد.

گوشه‌ها

گوشه فرع دستگاه و امری متمایز از آن است. گوشه‌ها برای دستگاه است و هیچ گوشه‌ای بدون دستگاه نیست. تعداد گوشه‌ها در دستگاه‌ها متفاوت است. بعضی دستگاه‌ها گوشه‌های کم و بعضی گوشه‌های بیش تری دارد.

دانگ و بانگ

دانگ و بانگ در موسیقی و آواز اهمیت بسیاری دارد؛ چرا که بر خواننده لازم است بدانند صدای وی چند دانگ و دستگاهی که موسیقی را با آن اجرا می کند چند بانگ دارد و دانگ صدای وی نسبت به بانگ آن با چه مقامی مناسب است و توان اجرای کدام یک را بهتر دارد.

شناخت هر یک از این دو امر بسیار گسترده و پیچیده است؛ به طوری که برخی صداها بم و بعضی دیگر ریز و بالا است. مقام‌ها نیز متفاوت است؛ برای نمونه، دستگاه اصفهان یا همایون بانگ کمی دارد و بانگ عراق بسیار بیش از بانگ اصفهان و بانگ پنج‌گاه بیش تر از بانگ عراق است و همین‌طور هر یک از دستگاه‌های دیگر نسبت به دیگر مقامات بانگ ممتازی دارد که تناسب هر یک را باید ملاحظه نمود.

تفاوت سبک و دستگاه و لحن خارج

گاه دستگاه آزاد است و گاه دستگاه در سبک ویژه‌ای اجرا می گردد و گاه با رعایت نکردن موازین و قواعد خوانندگی دچار لحن خارج می شود. «سبک» امری متمایز از دستگاه است. دو نفر می توانند یک دستگاه را در دو سبک خوانند. سبک اختراعی و دستگاه کشفی است. گاه صاحبان فن و اساتید زبده سبک‌هایی را اختراع می کنند و سبک خصوصیت شخص است که از خود به جا می گذارد. برای توضیح تفاوت سبک و دستگاه می توان به گندم و جو مثال زد که دو گونه‌ی متفاوت است. گندم شیراز با گندم شمال متفاوت است و هر کدام عیار و خصوصیتی دارد. گندم شیراز خشک است و گندم شمال با رطوبت عجین است. به همین تربیت سبک دستگاه خواننده‌ای می تواند با سبک همان دستگاه در خواننده‌ای دیگر متفاوت باشد. در لحن باید رعایت دستگاه را نمود تا به «لحن خارج» گرفتار نیاید؛ ولی می توان حتی دی یک دستگاه، سبک‌ها را مختلف نمود. گاه خواننده‌ای که مهارت فراوان دارد بدون آن که در دستگاه شناخته شده‌ای بخواند یا

دچار لحن خارج شود خود صاحب دستگاه می‌گردد. دستگاه‌ها منحصر به چند مورد یاد شده نیست و هر کس توانایی داشته باشد می‌تواند خود علاوه بر سبک، دستگاه نیز ایجاد کند و شمارش دستگاه‌ها بر این چند مورد، استقرایی است و دارای حصر عقلی نیست؛ بلکه با توجه به مهارت‌ها قابل افزایش است؛ چرا که ترنمات بسیاری در طبیعت وجود دارد و ارزش صوت حسن یا صوت داودی گفته شده است و به همین خاطر است که صوت بدیع است. با توجه به این نکته است که می‌توان دریافت چرا سقاها در حالی که ظرف آب حمل می‌کردند مجذوب و مبهوت صدای امام حسن علیه السلام می‌شدند. چنین جاذبه‌ای فقط به سبب صوت و صدای خوش آن حضرت نبوده؛ بلکه به خاطر صوت بدیع ایشان بوده است؛ و رهگذران صدایی را می‌شنیده‌اند که به صورت کامل جدید بوده است و آنان تاکنون آن را نشنیده‌اند. همه‌ی انبیا و اولیا صاحب «صوت بدیع» بوده‌اند و پاره‌ای از دستگاه‌ها از اختراع اولیای الهی می‌باشد اگرچه اثبات آن را باید در بحث ولایت و مقام خاص خود پی گرفت.

«صوت بدیع» نه سبک است و نه دستگاه کشف شده‌ای و نه لحن خارج و غلط است؛ بلکه صدایی موزون و امر چهارمی است و ملکه‌ی ذهن موسیقی‌دان آن را نمی‌شناسد. کسی که چنین است صاحب دستگاه می‌باشد.

اولیای الهی و انبیای ربانی: دستگاه‌هایی ویژه دارند و این گونه نیست که تنها اهل فسق و گناه، رقاصان و مطربان کاشف دستگاه‌ها باشند. البته، واژه‌ی رقص و طرب به دلیل کثرت انحراف و استهجان افراد انصراف و تحریف معنایی یافته است و این امر انحرافی است که به جان بشر افتاده است. قصه‌ی عشق نیز چنین است و تا کلمه‌ی عشق شنیده می‌شود، شهوت و امراض نفسانی به ذهن می‌آید؛ در حالی که عشق چنین نیست. برای نمونه، ماهور و حجاز از جمله دستگاه‌هایی است که اهل فسق از آن استفاده می‌کنند؛ ولی در اصل برای آنان نبوده و توسط آنان کشف نشده است. این دستگاه‌ها مانند واژگان و زبان می‌ماند که مسلمان و کافر به صورت یکسان از آن استفاده می‌برند.

دشواری اثبات امور مجرد

اثبات هر یک از آثار موسیقی که بسیاری از آن از امور مجرد است به راحتی امکان پذیر نیست و نمی‌توان به آسانی ملاکی را برای آن به دست آورد؛ چرا که این آثار حالت تجردی دارد و ثابت کردن هر کدام وقت بسیار و کتابی مستقل می‌طلبد؛ برخلاف امور مادی که چون با حواس قابل تجربه است، اثبات پذیر تر می‌باشد. اثبات این که موسیقی آرامش‌بخش است و یا بی‌غیرتی می‌آورد، مستلزم مطالعه و پژوهش‌های بسیاری است و آزمایشگاه، تجربه و عمل را لازم دارد. چنین اموری اثبات پذیر است و نباید آن را فرادلیل دانست. بدیهی است که مبان امر اثبات‌ناپذیر با ناتوانی ما از اثبات امری تفاوت است. آنچه در روایات در باب غنا و موسیقی آمده همه قابل فهم و اثبات پذیر است؛ هرچند ممکن است بشر امروزی از دستیابی به آن ناتوان باشد اما بشر پیشرو در آینده به آن دست خواهد یافت. از این امر در بررسی روایات سخن گفته می‌شود.

متأسفانه در طول تاریخ چنین بوده است که بی‌رغبتی اهل حق به دنیای سیاست موجب لیدر شدن اهل باطل گردیده است. امروزه، اقتصاد، سیاست، موسیقی و هر ابزاری در دست دشمنان است و مسلمانان خلع سلاح شده و بسیاری از امور را از دست داده‌اند. دشمنان دین این امور را در تبلیغات گسترده با دست پس می‌زنند اما آن را با پا پیش می‌کشند و میدان‌دار صحنه‌ی سیاست می‌شوند و مردم با دیدن آنان و کنار رفتن اولیای حق معانی واژه‌ها را فراموش می‌کنند و سیاست به معنای زرنگی و بازی و فریب شده است.

وقتی سیاست از دست اولیای الهی گرفته شود، نباید جز این انتظاری داشت. وقتی عشق از دست یوسف گرفته شد، آن را باید در لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد و خسرو و شیرین جست‌وجو کرد. موسیقی نیز همین سرنوشت دارد. صوتی که می‌توانست حسنی و داوودی باشد به دست ارادل و اوباش افتاد و آنان چنان بر آن چیره شده‌اند که دیگر نمی‌شود به راحتی آن را از چنگال آنان نجات داد.

اولیای الهی و عرفای ربانی را می‌شناسیم که وجودشان بسیار عزیز است. آنان در کمین طبیعت می‌نشینند و دستگاهی را کشف یا اختراع می‌کنند؛ ولی افسوس که ما از این دستگاه‌ها استفاده نمی‌کنیم و این رقص‌های فاسد هستند که آن را به کار می‌گیرند.

نمونه‌ی این گفته ماجرای فیلسوفان، متفکران، فقیهان و عالمانی است که عمری دراز زحمت و ریاضت بر خود هموار می‌دارند تا کارشناس واقعی گردند و از مردم چیزی به آنان نمی‌رسد؛ اما کسی که اطلاع اندکی از دین دارد و آن را نیز بدون دیدن زحمتی از افواه به دست آورده است چه‌چه‌ای می‌زند و پول مردم را به جیب می‌زند.

صاحب برخی از دستگاه‌ها یا قوم و ملت آن شناخته شده است. بعضی دستگاه‌ها کلی و بعضی قومی است. دوگاه، سه‌گاه، چارگاه یا راست پنجه و ماهور و همایون کلی و اصفهان، دشتی، بیات ترک، شور، شور شیراز و شور شیرین قومی است. گاه قومی در طول زمان زحمت کشیده و صوتی را تکمیل کرده آن را به مرحله‌ی کمال رسانده است.

در روایات شیعی دستگاه‌هایی وجود دارد که نگارنده آن را در جای خود استخراج نموده است. دستگاه‌هایی که از چشم فقیهان به دلیل آگاهی نداشتن از غنا و موسیقی به دور مانده است و گاه به حرمت آن فتوا داده‌اند، در حالی که در روایت از آن استفاده شده است. بحث موسیقی از بحث‌هایی است که جای آن همواره در حوزه‌ها خالی بوده است و حوزویان اقبالی خوش به آن نشان نداده‌اند و از این رو همواره در افراط و تفریط بوده است. متأسفانه در حوزه‌های علمیه گاه دیده می‌شود که می‌گویند صدای ضرب قاشق به قابلمه حرام است چرا که طنین دارد و گاه می‌گویند چون تیمپو از پوست است اشکال دارد و گاه هم برخی با نسبت دروغ به پیشوایان دین، بسیاری از موسیقی‌ها را حلال می‌دانند.

امروزه رادیو جوان وقت بسیاری را به پخش موسیقی اختصاص می‌دهد. چنین رویکردی سبب می‌شود ذهن‌های جوانان تخریب شود و آنان در اندیشه‌ی خود تضعیف گردند و نتوانند حق را از باطل تشخیص دهند و گاه با تبلیغات روانی معاندان یا گروه‌های سیاسی به ضعف اراده که حاصل گوش فرادادن افراطی به موسیقی است به انحراف دچار می‌آیند. بعضی از موسیقی‌های رادیو جوان به پسته‌ی کنار شراب و چای کنار تریاک می‌ماند و از این رو عالمان باید بسیار هوشمندانه به راهنمایی مقلدان خود رد این زمینه بپردازند و نیز جای خالی تحقیق و پژوهش‌های علمی و کارشناسانه و نه عامیانه و مزاجانه و متعصبانه، با جدیت و با احساس مسؤلیت پر نمایند.

برخی از شبکه‌های صدا و سیما در ساعت‌های نیمه شب به بعد آهنگ‌ها و برنامه‌هایی را پخش می‌کند که زیان بار است. آنان از نیمه شب تا سحرگاه به فضای فکری خود حال و هوای دیگری می‌دهند و گاه سخنانی می‌گویند که نظام و انقلاب اسلامی را تخریب می‌نماید! این گونه امور، وظیفه‌ی عالمان را مضاعف می‌کند و می‌طلبد که آنان با ذکاوت بسیار و هوشیاری کامل و به صورت کاملاً علمی و با مراعات قواعد تحقیق سخن گویند.

تأثیر گوناگون مقامات

تأثیرات مقامات با هم متفاوت است؛ برای نمونه، اصفهان تأثیر لطیف و فرح ظریف دارد. حجاز و حسینی شوق آور است. شوشتری و دشتی، غم‌انگیز و حزن آور است؛ اگرچه برخی از گوشه‌های شاد در این دو دستگاه یافت می‌شود. زابل و چارگاه شجاعت و سلحشوری دارد و همین‌طور هر یک از مقامات، ویژگی خود را دارد.

بعضی افراد به آواز و برخی دیگر به ترانه، علاقه‌ی بیش‌تری دارند؛ زن‌ها ترانه را بهتر می‌خوانند و مردها به آواز رو می‌آورند، صداهای بم بیش‌تر به ترانه و بالاخوانان به آواز توانا هستند.

طبع افراد به دستگاه‌ها حساسیت مختلفی دارد؛ برای نمونه، افراد ظریف به مانند سه‌گاه و اصفهان و اشخاص خشن به مانند چارگاه، زابل و بیات ترک بیش‌تر دل می‌دهند.

ممکن است کسی در پیاده کردن دستگاهی، از همه‌ی پاره‌های آن بهره نبرد و برخی را ترک کند یا پاره‌ای را از یک دستگاه در دستگاه دیگر استفاده کند که انجام این تفنن به ذوق، طبع، مقتضای زمان و مکان و موقعیت افراد بستگی دارد.

موسیقی و شعر در نغمه هم‌خانه است و تغییر، انتقال، اوج و حسیض ترنم‌ها در آخر به حرکت و سکون بستگی دارد و خواننده می‌تواند با تألیف و ترکیب صدای خود اعجاز نماید و در افراد سحر و جادویی بیافریند.

طبیعت و اجسام، در پیدایش دستگاه‌ها و علم موسیقی نقش اساسی دارد و بشر توانسته است با فراست خود فراوانی از آن را کشف نماید. در هر قوم و ملتی با زبان‌های مختلف دسته‌هایی از آهنگ‌ها شناخته شده است. در فارسی، این یافته‌ها مقام یا دستگاه نام گرفته که چارچوب کلی آن آواز است. هر یک از این مقامات گوشه‌های فراوانی دارد که می‌توان مقام را به شاهراه و خیابان و گوشه‌ها را به کوچه پس کوچه‌های آزاد و بن‌بست تعبیر نمود.

در شماره‌ی مقامات فارسی که دوازده مقام است یا کم‌تر، فراوان سخن گفته شده است که هیچ یک از این طرح‌ها اساس کاملی ندارد و شماره یا چگونگی ریختن آن بر هر اساسی، استقرایی است، همان‌طور که تقدم مقامی بر مقام دیگر استحسانی است و زمینه‌ی منطقی ندارد. پس تعداد همه‌ی مقامات و ترتیب آن ذوقی است. البته در جهت شناخت و یافت دستگاه‌ها یا انعکاس تاریخی آن می‌توان تعداد و ترتیبی تقریبی اعتبار نمود؛ برای نمونه، پیدایش کدام دستگاه پیش‌تر از دیگر دستگاه‌ها یا کدام دستگاه معروف‌تر از دستگاه دیگر است.

چارچوب و ساختار کلی دستگاه‌ها

همه‌ی دستگاه‌ها در چارچوبی کلی با درآمد شروع می‌شود و با دو یا سه یا چهار پاره مانند بیات راجعه و عشاق تمام می‌گردد یا اضافه بر پاره‌های اصلی با گوشه یا ضربی و ریزی به درآمد باز می‌گردد و بدین‌گونه مقام پایان می‌پذیرد.

ورودی صدا (درآمد)

صدا همانند اتومبیل است، حرکت اتومبیل با دنده‌ی سنگین کند است؛ ولی در این صورت قدرت دارد و حرکت با این دنده برای شروع کار اتومبیل و یا در مواردی است که حرکت بیش از آن که به سرعت نیاز داشته باشد، به قدرت نیاز دارد و اگر در این هنگام، از دنده‌ی سبک استفاده شود، هم دنده آسیب می‌پذیرد و هم حرکت ممکن نمی‌گردد. صدا نیز ریز و درشت دارد، گاه باید درشت خواند و گاه ریز. هر موسیقی درآمد دارد و با صدای درشت باید درآمد را اجرا کرد.

مراحل و زاویه‌های دستگاه

هر دستگاه دارای چند مرحله است. ورودی آن «درآمد» نام دارد. بعد از آن صدا بلند و زیر می‌شود که حکم دنده‌ی متوسط را دارد. هرچه صدا بلندتر می‌شود، باید ریزتر و نازک‌تر گردد و گاه به اوج خود و به نهایت ریزی می‌رسد که مرحله‌ی سوم دستگاه است. به طور مثال، درآمد، «افشاری» است، «بیات راجعه متوسط، و اوج آن «عراق» است.

گاه خواننده‌ای مرکب‌خوانی می‌کند و دستگاه را با دستگاهی یا دستگاهی را با گوشه‌ای یا گوشه‌ای را با گوشه‌ای دیگر در هم می‌آمیزد و معجونی می‌سازد. گاه ممکن است دستگاهی از درآمد شروع نگردد، بلکه از گوشه یا ریزی یا ضربی و ترانه‌ای وارد دستگاهی شود، همان‌طور که گاه از دستگاهی به ترانه یا ریزی می‌رود و سپس به دستگاهی باز می‌گردد.

ساختار مقامات یا ساخت دستگاه‌ها بر اساس طبع و ذوق و با چینی‌شنی ظریف ریخته شده است که بیان آن، مقام خود را می‌طلبد. این که افشاری به عراق می‌رود یا رهاب می‌پذیرد و یا سه‌گاه مخالف به خود می‌گیرد و مغلوب و مویه می‌پذیرد ماجرای دارد و این که تفاوت دوگاه و سه‌گاه و چارگاه به چیست، خود حکایتی دارد. هر یک از دستگاه‌ها نسبت به پذیرش پایه‌ها و پاره‌هایش اصول طبیعی، ذوقی و قواعد ریاضی را همراه دارد. هم‌چنین در میان پاره‌ها پایه‌هایی چون عشاق و راجعه در دستگاه‌های گوناگون به کار می‌رود و در میان پاره‌ها از عمومیت بیش‌تر و موقعیت خاصی برخوردار است.

دستگاه یا گوشه یا پاره‌ای گاه ممکن است سبک‌های گوناگون به خود گیرد؛ مانند: مخالف معمولی یا مخالف به سبک گلپا؛ یا در دستگاه شوشتری از سبک آزاد یا سبک عبدالوهاب شهیدی یا شوشتری و سبک گبری می‌توان نام برد.

آهنگ و نوا

در تحقق دستگاه و پیاده کردن نوا، آن چه مهم‌تر از کلمات و جملات است، آهنگ و ترتیل است. بله، محتوا و شکل در نوع دستگاه مؤثر است. خواننده باید زیر و بم آهنگ و تندی و کندی آن را به خوبی بشناسد و از شعرخوانی فراوان پرهیز نماید و مایه را بر شعر مقدم دارد؛ برخلاف قصیده‌خوان که بیش‌تر باید شعر بخواند و آهنگ در آن نقش کم‌تری دارد.

مثنوی و ساقی نامه

همه‌ی مقامات و دستگاه‌ها برای خود، مثنوی و ساقی‌نامه دارد و ساقی‌نامه و مثنوی هر دستگاه با مثنوی و ساقی‌نامه‌ی دستگاه دیگر تفاوت دارد؛ برای نمونه، مثنوی و ساقی‌نامه‌ی بیات ترک با ساقی‌نامه و مثنوی اصفهان متفاوت است.

تمام دستگاه‌ها در گوشه‌های خود دارای مثنوی است به این معنا که سه‌گانه یک مثنوی دارد، همان‌طور که ماهور، ابوعطا، بیات ترک، اصفهان و حجاز، مثنوی ویژه‌ی خود را دارد و چنین نیست که مثنوی بر یک‌گونه باشد. مثنوی شعری نوعی بیات ترک است. مثنوی چینش‌های یازده تا دوازده نته را می‌گویند که وزن فاعلات را دارد.

ساقی‌نامه آهنگ مخصوصی دارد که بیش‌تر در دستگاه بیات ترک، اصفهان و ماهور خوانده می‌شود و به آن صوفی‌نامه نیز می‌گویند.

شعرهای شاهنامه بسیار هیجان‌آور است و در دستگاه‌های مختلف؛ هم‌چون زابل و مثنوی به کار می‌آید همان‌طور که شعرهای حکیمانه‌ای دارد که برای ساقی‌نامه، ماهور، همایون و ابوعطا مناسب است.

ساقی‌نامه برای شور، خلوت و خلسه بسیار مناسب است و آدمی را با شعرهای خاص خود از کثرت و دنیا دور می‌دارد و زمینه‌ی معنوی و آرامش روانی را در افراد ایجاد می‌کند.

هر مثنوی دارای موجی روانی است که آدمی را خجسته و فرخنده می‌سازد و حالات عرفانی را در او زنده می‌نماید؛ به‌ویژه مثنوی بیات ترک که حالت حماسی و مثنوی اصفهان که نرمی دل‌پسند دارد.

تمام دستگاه‌ها و مایه‌ها حالات ویژه‌ی خود را دارد و از شاد شاد تا غمناک و مقامات پرسوز و گداز که در زمان و مکان‌های متفاوت برای افراد مختلف اثرهای گوناگونی دارد.

کاربرد عملی مقامات

آواز و مقامات موسیقی از علمی است که هرچند زمینه‌های وسیع نظری دارد، آموزش و فراگیری آن ممکن است؛ خواه در جهت آموزش مقامات در آواز خوانی باشد یا در اجرای آلات موسیقی که انواع گوناگونی دارد.

اساتید این فن، گاه تنها استاد شناخت و اجرای آواز می‌باشند و از شناخت و اجرای آلات موسیقی بی‌بهره‌اند و تنها نواها و آهنگ‌ها را می‌شناسند، ولی قدرت اجرا ندارند و گاه در آلات موسیقی استادند، اما صدا ندارند، دسته‌ای نیز گاه استاد صدا و آوازند و بعضی از آلات موسیقی را کم و بیش استفاده می‌کنند. در این فن، استاد جامع کم‌تر یافت می‌شود و جامعیت فردی به مانند اعلم بودن در فقه و فتواست که وجود خارجی ندارد و بیش‌تر با ادعا همراه است تا واقعیت؛ با این تفاوت که در این فن کم‌تر کسی داعیه‌ی جامعیت دارد، ولی در فقه کم‌تر کسی از اهل فن داعیه‌ی علمیت ندارد.

نقره و ایقاع

صوت و صدا از نقره و ایقاع ساخته می‌شود. نقره تلفظ به حرف یا ایجاد ضرب بر یکی از آلات موسیقی است که از برخورد جسمی به جسمی به دست می‌آید.

نقره در عروض حرف است که یا متحرک است یا ساکن و از آن، سبب، وتد و فاصله تحقق می‌یابد و هر یک دارای ویژگی‌هایی است؛ برای مثال، نقره‌ی عروض و موسیقی در اجرای دستگاه هماهنگی خاصی را لازم دارد.

یکی از مشکلات امروز موسیقی ما این است که خواننده‌ها؛ اگرچه ممکن است صدای خوبی داشته باشند و گاه نیز اجرای مناسبی دارند، آگاهی‌های لازم عروضی و دانش فلسفی به موسیقی ندارند؛ همان‌طور که امروزه در دنیا، گاه مرکب خوان‌ها از معنای کلمات نیز بی‌بهره‌اند، مثل آن که شعر و ترانه‌ی فارسی، عربی یا دیگر زبان‌های خارجی را حفظ می‌کند و با هم اجرا می‌کند؛ بدون آن که زبان و یا ترجمه‌ی کلمات را بداند، و تنها برای اجرای برنامه نقش بازی می‌کند و هیچ‌گونه شور، عشق و آگاهی در خواننده نیست تا با دیگران ارتباط معنوی یابد؛ در حالی که پسندیده است خواننده آگاهی لازم زبانی، عروضی و دانش فلسفی به مقامات یا سبک‌ها را داشته باشد.

خواننده یا نوازنده لازم است به پاره‌ای از گزاره‌های روان‌شناسی و علوم اجتماعی آگاه باشد تا شرایط و ویژگی‌های زمان و مکان یا افراد را به خوبی دریابد و بتواند گزینش مناسب داشته باشد. کودکان، زنان، جوانان؛ حتی حیوانات نواهای مناسب خود را لازم دارند؛ همان‌طور که زمان و مکان و دیگر خصوصیت‌ها تناسب ویژه خود را می‌طلبد.

موقعیت گاه و درآمد

مقامات کم‌تر از دو گاه و بیش‌تر از راست پنج گاه ندارد. هر یک از دو گاه، سه‌گاه، چارگاه و پنج‌گاه با بانک‌ها و پاره‌های متفاوت امتیاز می‌یابد و در آموزش، استاد بر آن اهتمام فراوان دارد.

درآمد، گاه زمینه‌ی نخست، دوم و سوم دارد و گفته می‌شود: درآمد اول یا درآمد دوم یا سوم. تفاوت مایه‌های متفاوت دانگ زمینه‌ی شروع آواز است و خواننده باید درآمد را چنان پرورش دهد که در پاره‌های بعدی که به اوج می‌رسد به فرود و کاستی گرفتار نیاید؛ چرا که اگر درآمد را بالا بگیرد، در پاره‌های بعدی صدای وی ضعیف می‌گردد و قدرت اجرای خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین لازم است از نقطه‌ی شروع که درآمد است تا نقطه‌ی پایان آن، تناسب و توان‌مندی مناسب وجود داشته باشد؛ زیرا اوج و پایان دستگاه، مانند قافیه در شعر است که باید با عروض شعر، همخوانی داشته باشد.

گاه خواننده در اجرای دستگاهی به ضعف صدا دچار می‌شود و اگر بخواهد با سختی آن را دنبال کند به مشکل دچار می‌گردد که خواننده در این حالت می‌تواند با ورود به گوشه‌ای یا انجام ترانه‌ای یا زمزمه‌ی بمی خود را از مشکل برهاند.

گوشه‌های بسیاری هست که مخصوص دستگاه خاصی نیست و گوشه برای چند دستگاه می‌باشد؛ برای نمونه، چار ضرب، زنگوله، نجیب، لیلی مجنون، کرشمه، مویه، رهاب، حسینی، شهناز، هم‌چون ساقی نامه و مثنوی در همه یا بیش‌تر دستگاه‌ها به کار می‌رود و گوشه‌ای از آن شمرده می‌شود. البته، بعضی گوشه‌ها در بسیاری از دستگاه‌ها و دسته‌ای از گوشه‌ها تنها در برخی از دستگاه‌ها اجرا می‌شود.

موسیقی، دستگاه‌ها و ردیف‌های ایرانی

موسیقی و ردیف‌های ایرانی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین نوع موسیقی در دنیا می‌باشد و همیشه در این فن، اساتید ماهری وجود داشته است که هر یک خود در ردیف بزرگان و پیشتازان این فن و صاحبان این هنر می‌باشند و از خود نوآوری‌هایی را به یادگار گذاشته‌اند. ما سالیان فراوانی در محضر یکی از بزرگان موسیقی استفاده‌های بسیار داشته‌ایم. ایشان گذشته از مهارت در صوت و آواز و برخورداری از صدای خوش، صاحب بهترین اخلاق و برخورد انسانی و به‌صورت کامل وارسته و برای ما مربی شایسته‌ای بود؛ روحش شاد.

دستگاه‌ها یا بین المللی است؛ مانند: سه‌گانه، چهارگانه، دوگانه، ماهور، همایون و افشاری که این‌ها کلی است و گاه قومی و برای مناطق خاصی است. حجاز، شیراز، شور، اصفهان و بیات ترک نمونه‌ای از این قسم است. البته بسیاری از دستگاه‌هایی که برای کشورهای بیگانه دانسته می‌شود سرقت شده‌ی از آثار ایران قدیم است و آنان با سرمایه‌گذاری بر ثروت‌های فرهنگی کشور از آن بهره‌های زیادی برده‌اند. حجاز، دستگاه نیست بلکه یک تکه است که در دستگاهی مانند ابوعطا آورده می‌شود.

تکه‌ها

هر دستگاه چند تکه دارد و اگر گفته شد یک تکه بیاور؛ یعنی مقداری از یک دستگاه اجرا شود و نه همه‌ی آن و در این صورت می‌شود از هر گوشه‌ی آن شروع کرد.

سه‌گانه تکه‌های خاص خود را دارد که از مخالف شروع می‌شود. در بیات نیز راجعه داده می‌شود. همایون دستگاهی سنگین، متین و باوقار است؛ اما وقتی اوج می‌گیرد تیز می‌شود که به آن چکاوک گفته می‌شود. چکاوک یک تکه است. همایون، ابوعطا، بیداد و بختیاری همه تکه‌هایی است که به دستگاه ماهور می‌خورد و حالات خود را دارد. در ابوعطا قرآن کریم را با حجاز می‌خوانند. ابوعطا از صوت حیوانات نیز قابل استخراج است. بعضی آن را ابوعطا می‌نامند.

دستگاه افشاری تکه‌های عراق و ریز را دارد و به سه‌گانه «مخالف» و «مویه» وارد می‌شود و دشتی «راجعه» و «عشاق» را دارد و «حصار» و «شکست» برای بیات ترک است. هر تکه کنار هم چیده می‌شود و سرشت و اوج و حسیض آن با هم متفاوت است و حتی خواننده‌های آن نیز تفاوت دارند.

به‌طور کلی موسیقی و دستگاه‌های ایرانی را باید به این شکل تقسیم نمود: موسیقی ایرانی، دارای ردیف‌ها و دستگاه‌های متعدد و مختلفی است که تمامی آن به‌طور خلاصه از این قرار می‌باشد: افشاری، دشتی، اصفهانی، ابوعطا، همایون، شوشتری، شور، شور شیراز، پهلوی یا مثنوی، سه‌گانه، چهارگانه، ماهور و راست پنج‌گانه؛ که هر یک نیز، خود دارای تقسیم‌ها و اجزای متعددی؛ مانند: درآمد، زیر و بم و اوج و حسیض کلی و جزئی است که هر یک برای خود اسم خاصی دارد. هر یک از این مایه‌ها دارای گوشه‌های فراوانی است که با خصوصیات، همان دستگاه را دنبال می‌کند. در این‌جا خلاصه‌ای از آن یاد می‌شود:

افشاری دستگاهی است حزن آور که گاهی برای شادی و سرور استفاده می‌شود. این دستگاه، متانت و وارستگی خاصی در بیان حال دارد و زبان دل مغموم است و بسیاری از اشعار فارسی در این مایه مناسب می‌باشد. این دستگاه، دارای اجزا و گوشه‌های بسیار زیباست و از دقت خاصی برخوردار است.

افشاری بعد از درآمد، وارد عراق می‌شود و با گوشه‌ی رهاب و نوا اوج می‌گیرد و سپس با نغمه‌ی بم به درآمد باز می‌گردد.

صورت بسیط یا مرکب‌خوانی این ردیف معمول است و در نوع ترکیب، آزادی سلیقه و ذوق و احاطه به گوشه‌ها حاکم است.

۲ - دستگاه سه‌گاه

سه‌گاه، دستگاه عشق و سرور است. شادی‌آفرین است و از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار است.

این دستگاه سنگین است و زیر و بم برابر و یکسانی دارد و حالات مختلف آن از تناسب طبیعی ویژه‌ای برخوردار است و در میان ردیف‌ها، دارای صلابت و شهرت فراوانی است.

سه‌گاه بعد از درآمد، مویه و مخالف و مقلوب را پی‌درپی می‌آورد و به زیر دنبال می‌نماید و بعد از اوج، حسیض درآمد را بم می‌گیرد. سه‌گاه دارای گوشه‌های انحصاری خود است که به عظمت و بزرگی آن افزوده است.

۳ - دستگاه دشتی

دشتی دستگاهی است که تنها سوز و حزن می‌آفریند و دل عاشق را به آتش خود می‌گدازد؛ اگرچه این آتش، آرام‌کننده‌ی دل است. در این ردیف، تنها اشعار خاصی مورد تلفیق قرار می‌گیرد و با هر شعری مناسبت ندارد؛ به عکس سه‌گاه که اشعار بیش‌تری با آن مناسب است.

دشتی از درآمد به راجعه و از آن به عشاق می‌رود و شور در اوج آن می‌افتد و به حسیض درآمد باز می‌گردد. گوشه‌های خوبی دارد که هر یک غمی را دنبال می‌کند. از عشق به حرمان و از سوز به هجران می‌رود و در تمامی حالات خود، از شکایت، طلب، آه و آرزو فریاد سر می‌دهد.

۴ - دستگاه اصفهان

اصفهان، دستگاهی لطیف با زخمه‌هایی شیواست و دلنوازی و ملاحظت خاصی دارد و به لسان اهل حال: عاشق کش است و ویران‌گر.

این دستگاه از درآمد وارد راجعه می‌شود و اوج عشاق سر می‌دهد و گرفتار شور می‌گردد و درآمد را باز می‌یابد.

«ساقی‌نامه» که زمزمه‌ی عاشق دل‌رفته است، خود گوشه‌ی مستقلی در دستگاه اصفهان است که استقلال هنری خود را در مقابل دیگر گوشه‌ها به خوبی حفظ می‌کند و هم‌چون مثنوی، خود را مطرح می‌سازد. بسیاری از اشعار عاشقانه و مناجات‌نامه‌ها در این دستگاه اجرا می‌گردد.

۵ - دستگاه ابو عطا

ابو عطا دستگاهی است پر اوج و سرور آفرین که باغ و بوستان و دشت و صحرا را طلب می کند و موجودات دریا و صحرا را سرمست و دل خوش می نماید و فریاد صوت و صدا را در نای عاشق دل مست با شور و وجد سر می دهد و نیازمند صدای شش دانگ است.

این دستگاه از درآمد وارد حجاز می گردد و زیرش را با کبرا و غم انگیز و شور و شور شیراز مخلوط می سازد و درآمد را دنبال می کند. ضربی، بهترین گوشه‌ی این دستگاه است که خود استقلال ویژه‌ای دارد و زیر نیز برای آن مناسب است و در مایه‌ی شش هشتم شکل می گیرد و سپس درآمد را می طلبد.

۶ - دستگاه همایون

همایون دستگاهی است بس ظریف و دل نواز که سحرگاه را طلب می کند و در دامان دشت و سبزه، روح نواز عاشق و عارف است.

این دستگاه بعد از درآمد به چکاوک می رود و از آن به بیداد اوج می گیرد و در گوشه‌های لیلی و مجنون و بختیاری شکل می یابد و با راجعه، خود را زیر و بم می دهد و باز درآمد را می طلبد.

علیه السلام - دستگاه شوشتری

شوشتری دستگاهی است اندوه آفرین، غم انگیز و راه‌گشای دل دردمند و جان عاشق و زمزمه‌ای است برای عارف که اجرای مناجات‌نامه در آن نیز مناسب است.

شوشتری از درآمد به بیداد و راجعه می رود و از آن اوج می گیرد. نهایندی را گوشه‌ی مناسبی برای آن باید دید و بعد از ترکیب و گوشه‌ها، درآمد طلب می کند و جان را آرام می بخشد.

۸ - دستگاه شور

دستگاه شور، سنگین‌ترین دستگاه و بسیار زیبا و مستی آور است. انگیزه‌های عرفانی را دارد و صبحگاهان، دلنوازی خاصی می آفریند.

شور از درآمد به شهناز می رود و ترکیب افشاری را همراه می گیرد و از عشاق تا شور شیراز - که خود، استقلال طراوت و ویژگی‌های خود را دارد - بهره می برد و از عراق و رهاب نیز مایه می گیرد.

۹ - دستگاه مثنوی سه‌گانه یا پهلوی

پهلوی یا مثنوی سه‌گانه گوشه‌ای مستقل از سه‌گانه و ردیف مستقلی است که هم‌چون مثنوی، صوت و صدا و اشعاری را به خود اختصاص داده است.

۱۰ - دستگاه چارگاه

چارگاه دستگاه مستقل و دل نوازی است که در سرور و شادی از آن استفاده می‌شود. این دستگاه از سنگینی و طراوت خاصی برخوردار است و نشاط و سرور را به دنبال دارد و به هنگام سرور، صحنه گردان صوت و صدا و مجلس آرای ذوق و بزم می‌گردد.

این دستگاه از درآمد به زابل می‌رود و اوج مخالف می‌گیرد و باز می‌آید. بهترین گوشه‌های دستگاه چارگاه، ترانه‌ی چاوشی و ضربی زورخانه است که هر دو دل نواز و تهییج آفرین می‌باشد؛ به‌ویژه هنگامی که زنگ قافله‌ی کربلا یا دور و چرخ حریف پهلوانی در میان باشد که با رجز و خودستایی همراه می‌گردد.

۱۱ - دستگاه ماهور

ماهور دستگاهی سنگین و ملیح با شیوایی خاص است و طراوت بخش باغ و بوستان است.

این دستگاه از درآمد به حصار می‌رود و شکسته سر می‌دهد و باز درآمد را دنبال می‌نماید و از گوشه‌های خوبی برخوردار است. ترکیب آن با افشاری و سه‌گاه مهارت بسیاری را می‌طلبد.

۱۲ - دستگاه راست پنج‌گاه

راست پنج‌گاه دستگاه نشاط و سرور است و همانند چارگاه دل‌نواز و سرور آفرین و کارگشای خوبی است.

از درآمد حصار می‌گیرد و ره‌اب افشاری را دنبال می‌کند و خود را آرام می‌بخشد و مناسب ترکیب‌های بسیاری است.

گوشه‌ها

دستگاه‌های یاد شده به‌طور کلی ردیف‌های اساسی مایه‌های ایرانی است که هنر صوت و صدا را تشکیل می‌دهد؛ چنان‌چه در طول تاریخ، هنر موسیقی ایرانی، به حالات مختلف و سلیقه‌های متفاوت درآمد است. هر یک از این دستگاه‌ها، خود دارای گوشه‌های مختلفی است که هر یک در مقام ارزشی هنر موسیقی، جایگاه خاصی دارد و به‌خوبی مورد توجه اهل هنر است.

بیان آلات مختلف صدا و موسیقی، خود نیازمند نوشته‌ی مستقلی است تا گستردگی این هنر را به‌خوبی بنمایند، ولی در این مقام، تنها به ذکر آن‌چه موسیقی پژوهان را لازم است بسنده می‌شود.

شایان ذکر است افشاری از جمله دستگاه‌های مهم عام است که برای منبر، خواندن روضه، دعا، اذان، نماز، قرآن و مانند آن قابل استفاده است و سفارش: (ورتل القرآن ترتیلا) بدون شناخت آن ممکن نیست. پایه‌های افشاری عراق و ریز است؛ مثل سه‌گاه و چارگاه. مراد از گاه سقف صداست که متفاوت می‌شود و به دو، سه و یا چارگاه تبدیل می‌شود؛ ولی اصل دستگاه قریب به هم است که مهم‌ترین آن سه‌گاه است.

دوگاه بسیار ریز و بم پایین دارد و چارگاه بلند است. با عوض شدن سقف دستگاه، خود دستگاه نیز تغییر می‌یابد و دستگاه دوگاه، سه‌گاه و چارگاه با هم متفاوت است و هر کدام دستگاهی متفاوت از دیگری دارد؛ گرچه به هم نزدیک است.

سه‌گاه نرم، و دوگاه بسیار نرم است و در چارگاه تندی و تیزی دیده می‌شود. ضرب‌ها و باستانی‌کاری و غزل‌های خراباتی و نیز در همایون و ماهور از آن استفاده می‌شود.

دستگاه‌ها با تارهای صوتی تناسب دارد و نمی‌توان هر دستگاهی را در هر تار صوتی ریخت. یکی بیات ترک را خوب می‌خواند و دیگری عشاق یا راجعه و مانند آن را. دستگاه‌ها مثل صداهاست؛ و همان‌طور که صداها طبیعی متفاوت است دستگاه‌ها نیز تفاوت می‌کند.

آن‌چه گذشت خلاصه‌ای کوتاه درباره‌ی مقامات ایرانی و دستگاه‌های آواز سنتی است که آشنایی آن بر موسیقی پژوهان لازم است.

در این‌جا پسندیده است درباره‌ی عروض و قافیه توضیحی کوتاه آورده شود تا خواننده با اطلاع بیش‌تری به مطالعه در این زمینه بپردازد.

پساوند (قافیه)

طبع آدمی موزون بودن کلام شعری را در می‌یابد. کم‌ترین مقدار شعر یک بیت است که نیمه‌ی آن را مصراع گویند. هر شعر به اعتبار وزن دارای عروض و به اعتبار حروف آخر دو مصراع و نه تکرار هم‌هی کلمه، قافیه دارد. به قافیه در فارسی پساوند گفته می‌شود. بنابراین آخر هر بیت که آخرین حرف اصلی آن‌هاست، اگر بدون تکرار کلمه یکی باشد، قافیه است؛ مانند: نماز و نیاز.

ردیف

اگر کلمه‌ای در آخر هم‌هی بیت‌های یک شعر تکرار شود به آن ردیف گفته می‌شود و کلمه‌ی پیش از آن قافیه است و به شعرهای ردیف دار شعر مَرَدَف می‌گویند.

رؤی

رؤی در شعر غیر از ردیف است و به آخرین حرف اصلی قافیه که در پایان ابیات تکرار می‌شود روی گفته می‌شود؛ مثل (ز) در نماز و نیاز، البته رؤی باید از حروف اصلی کلمه باشد، نه چون «خوبان» و «بدان» که الف و نون آن برای جمع است.

حروف قافیه

اساس قافیه بر رؤی است و گاه حروف دیگر نیز جزو قافیه قرار می‌گیرد که هشت حرف است؛ چهار حرف پیش از رؤی و چهار حرف دیگر بعد از رؤی می‌آید. هشت حرف گفته شده با حرف اصلی که رؤی باشد نه حرف می‌شود. بر این اساس، قافیه در اصل یک حرف است و هشت حرف دیگر آن تبعی است.

عروض

عروض به ارزیابی درستی وزن اشعار می‌پردازد و اشکالات آن را ارایه می‌دهد و چون اشعار را به آن عرضه می‌دارند، عروض نام گرفته است؛ همان‌طور که صدا و آواز در موسیقی به چارچوب و قالب مقامات عرضه می‌شود تا روشن شود کدام صدا بر مجاری صحیح مقامی ریخته می‌شود و کدام یک نادرست اجرا می‌گردد.

وزن‌های شعری وسیله‌ی سنجش شعر است که با بحرهای سنجیده می‌شود. اصل وزن؛ اگرچه قاعده دارد، قاعده‌ی آن از طبع انسان ساخته شده و آدمی با حال و هوای خود بحرهای شعری را کم‌کم و با گذشت زمان سامان بخشیده است.

بنای عروض هم‌چون علم صرف بر (ف، ع، ل) است. بحر دستگاهی شعری است که به آن «بیت» گفته می‌شود. همان‌گونه که موسیقی مقامی دارای دستگاه‌های متفاوتی است، بحرهای شعری نیز متفاوت است و هر یک از آن اسم خاص خود را دارد. کم‌ترین مقدار شعر، بیت است که دو مصراع دارد و هر مصراع نیمه‌ی بیت است. بیت به معنای در و مصراع لنگه‌ی آن است.

پنج پاره‌ی بیت

یک بیت از پنج پاره تشکیل می‌شود: صدر، عروض، ابتدا، ضرب و حشو. صدر، اول مصراع اول و عروض آخر آن است. ابتدا، اول مصراع دوم و ضرب، آخر آن است و آن‌چه در میان این چهار پاره می‌آید، حشو خوانده می‌شود.

اجزای اصلی اوزان

اجزای اصلی اوزان هشت امر است: دو پنج حرفی، فعولن فاعلن؛ شش، هفت حرفی: فاعلاتن، مفاعیلن، مستفعلن، متفاعلن، مفاعلتن، مفعولات.

تقطیع شعری

برای ارزیابی شعر با وزن عروضی آن، حرکت و سکون در آهنگ ملفوظ معیار قرار می‌گیرد؛ نه آن‌چه نوشته شده است؛ پس آن‌چه به تلفظ می‌آید موضوع ارزیابی را تشکیل می‌دهد؛ خواه نوشته شود یا نشود و اگر به تلفظ نیاید و نوشته نیز شود مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد؛ برای نمونه همزه‌ی قطع اعتبار می‌گردد، ولی همزه‌ی وصل به شمار نمی‌آید. در عروض، تنوین به صورت نون نوشته می‌شود تا تلفظ و کتابت وزن و شعر در حروف و حرکات یکسان باشد.

ملاک در وزن عروضی حرکت و سکون است و ملاحظه‌ی حرکات اعرابی؛ چون فتحه و کسره یا ضمه، لازم نیست؛ بر خلاف وزن صرفی که چگونگی حرکات اعرابی را ملاحظه می‌نماید.

در این بحث باید موضوع غنا و موسیقی به خوبی شناخته شود. غنا وصف صوت است و صدا، آواز، مد، ترجیع، لحن، طرب و دیگر ویژگی‌ها از متعلقات آن است. اما این که کدام مورد حلال و کدام مورد آن حرام است، بحث سندی دارد که به جای خود آن را دنبال می‌کنیم و اکنون تنها در پی موضوع‌شناسی آن هستیم.

فقیه باید موضوع بحث را بشناسد و مانند افرادی که در دوران قاجار که نزاع استبداد و مشروطه برپا شده بود و می‌گفتند صد رحمت به استبداد چون مرد است ولی مشروطه زن است و باید آن را حاکم نساخت نباشد. تا فقیه موضوع را نشناسد، نمی‌تواند دلایل آن را تحقیق کند و از آن حکمی را استخراج نماید و حکمی که می‌دهد لغو است.

فقیهان و حوزه‌های علمی باید همه‌ی موضوعات فقهی که حکم شرعی را می‌طلبند و نیز آنچه را که بندگان خدا را به قرب الهی می‌رساند یا آنان را از آن باز می‌دارد بشناسند تا بتوانند سمت رهبری معنوی جامعه را در دست داشته باشند و حتی اگر طلابی در این مسیر منحرف شوند و ریزش داشته باشند، اشکالی ندارد، چرا که طلابی در حوزه‌ها رویش خواهند داشت که هر یک می‌تواند ملتی را راهنمایی کند. طلاب ریزشی در این مسیر کسانی هستند که ضعیف، ناقص و ناتوان می‌باشند و به راحتی دین خود را به اندکی دنیا می‌فروشند، و چنین طلابی چگونه می‌توانند عهده‌دار دین و جلودار مردم باشند؛ پس همان بهتر که آنان بروند و طلابی بمانند که از سر نادانی سخن نمی‌گویند و هر چه خوب و بد است را دیده‌اند و به اجتماع که وارد شوند کسی قادر نیست آنان را به چالش کشاند و جامعه او را از خود می‌داند که به دانایی او اعتماد دارد.

متأسفانه در حال حاضر بعضی از اهل علم که برای تبلیغ به میان مردم می‌روند، مردم بر آنان ترحم می‌کنند و می‌گویند: چیزی نمی‌دانند و این برای حوزه‌های علمی و متولیان امور دینی بسیار ناپسند است؛ از این رو بر عالمان لازم است که خود اقشار مختلف مردم را بشناسند و با افکار و عقاید مختلف آنان آشنا باشند و موضوعات روز جامعه را بشناسند تا به هنگام حکم بدانند که چه می‌گویند و با چه طلبه باید چنان باشد که با ورود به عالم طلبگی خود را به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هبه نماید، و چنین کسی را هیچ کس نمی‌تواند بخرد. آنان که زود خود را می‌فروشند و امام خود را فراموش می‌کنند، مانند کبوترهایی هستند که کیسه‌ای خریده یا فروخته می‌شوند و نه کبوتر جلدی که به هر جا فرستاده شود دوباره به خانه‌ی صاحب خود باز می‌گردد. البته بر عموم مردم نیز لازم است این دو گروه از عالمان را به نیکی بشناسند تا نعوذ بالله بر سر بازان واقعی حضرت امام عصر اجحافی ننموده باشند و همه‌ی عالمان را نباید با یک چشم نگاه کرد و هر کس را باید در جای خود دید. آن چه امروز و هر روز برای اسلام و حوزه‌های علمی کار آمد است و به آن نیاز می‌باشد کیفیت است و نه کمیت و سیاهی لشکر؛ چرا که یکی مرد جنگی به از صد هزار. آن که دل به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌سپرد، به هیچ وجه نمی‌توان روی او قیمتی نهاد و او را خرید و به حمد و شکر الهی امروز این اقتضا در میان طلاب و پدر و مادرها وجود دارد و می‌توان به این آرزو دست یافت و اگر این آرزو برآورده شود، خوشا به حال حوزه‌ها و مردمی که پذیرای آنان هستند.

واژه‌شناسی غنا

در بحث از موسیقی لازم است موضوع غنا به خوبی شناخته گردد تا بتوان حکم آن را به دست آورد. برای این منظور لازم است در مرتبه‌ی نخست، واژه‌های غنا، طرب، موسیقی، آهنگ، لحن، صوت و صدا شناخته شود تا بتوان با در دست داشتن همه‌ی اطراف از در افتادن به مغالطه پرهیز کرد.

برای آشنایی با این واژگان باید به کلمات لغت‌شناسان مراجعه کرد؛ اگرچه اهل لغت مرجع صالحی برای مراجعه نیست و در بحث خارج اصول نیز گذشت که گفتار لغویان حجت نیست؛ چرا که آنان شیوه‌ی گزارش نویسی را در جمع‌آوری کتاب پیشه نموده‌اند و به نقل قول‌های گوناگون از افرادی که خبرگی و شایستگی آنان معلوم نیست بسنده کرده‌اند. ما معتقدیم قرآن کریم بهترین کتاب در شناخت واژه‌هاست.

از مشکلات اساسی در حوزه‌ی دین پژوهی که دانشیان دینی را به غفلت می‌اندازد، مراجعه به «لغت‌نامه»‌های عامیانه در مباحث تخصصی است. بحث‌های علمی را نمی‌توان در این فرهنگ‌ها جست‌وجو کرد. برای نمونه، برای دریافت معنای «طرب» نمی‌توان لغت‌نامه‌ها را مرجع قرار داد، بلکه نفس انسانی است که باید مورد آزمایش قرار گیرد تا حقیقت طرب یافت شود و به دست آید طرب چگونه حالتی است و چه ویژگی‌هایی دارد که بر نفس عارض می‌شود.

هم‌چنین گزاره‌ای فقهی در این جهت چندان قابل اطمینان نیست؛ زیرا فقیهان به صورت نوعی از دانش موسیقی و شناخت آلات موسیقی و غنا بی بهره بوده‌اند و بحث‌های آنان بیش‌تر رویکردی عقل‌گرایانه دارد. تمسک به دلیل‌واره‌هایی هم‌چون اجماع و شهرت در این بحث جایگاهی ندارد. ما با ذکر فهرست‌وار نظرگاه‌های فقیهان، به دست خواهیم داد که اجماعی اعم از محصل و منقول در این زمینه میان عالمان وجود ندارد و با طرح چکیده‌ی بحث، اختلاف آنان را نمایان می‌سازیم و افزوده بر این، اجماع آنان تنها مدرکی است و با وجود مدارک فراوان جایی برای تمسک به اجماع نمی‌ماند و اساساً به کسی که قبالة دارد نمی‌گویند شاهد بیاور. هم‌چنین تنها اجماعی معتبر است که غیر مدرکی باشد و از قدما رسیده باشد.

غنا و موسیقی از موضوعاتی است که تاکنون تحقیقی جامع و منسجم در آن به سامان نرسیده و تک‌نگاری‌هایی که در این زمینه انجام گرفته است علیرغم اندکی آن بیانی ثابت، گویا و روشن را به دست نمی‌دهند و بیش‌تر نویسندگان آن از دانش موسیقی آگاهی چندانی نداشته‌اند و تنها آن را به صورت مفهومی و لفظی پی گرفته‌اند؛ به ویژه آن که غنا و موسیقی هیچ‌گاه از دستیازی سیاست‌مداران به دور نبوده است. از طرفی برخی از اندیشمندان به خاطر تقدسی که در نهادشان بوده است، به‌طور کامل از آن پرهیز داشته‌اند و برخی که به تحقیق و فراگیری این دانش روی می‌آوردند به‌طور قهری و بدون آن که استدلال و دلیلی برای اتهام و یا محکومیت آنان در دست باشد، انگشت اتهام به سوی آنان نشانه می‌رفته است.

معناشناسی غنا و قنا

ماده‌ی «غنا» و «قنا» از لحاظ مخرج ادای حروف به هم نزدیک است و از این رو این دو واژه معنایی نزدیک به هم دارد. لازم به ذکر است که لغات قریب المخرج، تشابه معانی دارد و هرچه مخرج ادای حروف لفظی به مخرج ادای حروف لفظ دیگر نزدیک‌تر باشد، نزدیکی معنایی بیش‌تر دانسته می‌شود. حال غنا و قنا به معنای داشتن، واجدیت و توانمندی است. دارایی یا منقول است و یا غیر منقول و نیز یا مادی و غیر تجردی است و یا غیر مادی و تجردی چنین نیست که دارایی فقط در امور مادی منحصر باشد. غنا یعنی توانمندی که هم بر بازوی قوی صادق است و هم بر اراده‌ی قوی و حال آن که اراده امری معنوی است و نه مادی.

غنا به معنای توانمندی دارای افرادی است و صدا را نیز شامل می‌شود. به صدایی ویژه غنا گفته می‌شود، چون داشتن آن گونه صدا نوعی توانمندی است و همان‌طور که استکبار می‌تواند برآمده از تمول و قدرت مالی باشد می‌تواند از صدا و صوت نیز برخاسته گردد.

غنا تنها یک معنا دارد و آن نیز «توانمندی» است. انسان قانع را غنی گویند چون داراست و نیازی به دیگری ندارد و خداوند نیز غنی است چون توانمندی دارد و برای خویش کافی است و نیازی به غیر ندارد و در نتیجه به این معنا نیست که چیزی او را غنی گرداند.

«غنی» به معنای تمول نیست؛ بلکه توانمندی است و خداوند غنی است یعنی قادر و دارا است.

سه چیز انسان را توانمند و بی‌نیاز می‌کند: زیبایی، مال و خوش صدایی. دارا بودن صدای زیبا و داشتن ماده‌ی صدایی توانمندی است و وقتی کسی به زیبایی می‌خواند، دیگران در برابر او فرود می‌آیند و سراپا گوش می‌شوند. توانمندی و تمویل و کفایت که یا به معنای مال یا به معنای صدا می‌آید و لحاظ مخصوص خود را دارد و به همین اعتبار لحاظ تعدی دارد. البته، زیبایی این گونه نیست و تعدی ندارد. البته زیبایی مورد تعدی واقع می‌شود و می‌توان به آن نگاه کرد ولی اگر زیر پوششی قرار گیرد، دیگر تعدی نگاه را ندارد؛ اما صدا این گونه نیست و اگر به زیر خاک نیز رود باز تجاوز می‌کند و بر همه استکبار می‌ورزد؛ مثل مال که استغنا و استکبار می‌آورد. به عکس علم و آب که صفا و جلا می‌آورد؛ زیرا علم نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد قرار می‌دهد و آب نیز به خودی خود پاک است و دیگران را پاکیزه می‌سازد.

زیبایی و علم حقیقت دارد و زیبا و عالم در هر موقعیت و جایگاهی که قرار گیرند باز زیبا و عالم هستند به عکس مقام و ریاست که امری اعتباری است و حقیقت ندارد.

نکته‌ای که باید یادآور شد این است که مال و مال داری از معانی غنا نیست، بلکه از افراد غناست و چه بسا کسی که مالی ندارد قانع و غنی است. ماده‌ی غنا نه به معنای مال است و نه به معنای صدا؛ بلکه تنها به معنای «توانمندی» و «واجدیت» است و صدا و مال از مصادیق و افراد غناست که با توجه به مصادیق برای افراد مختلف نمود و ظهور بیش‌تری دارد.

با توجه به آن‌چه گذشت به طور خلاصه می‌توان گفت: غنا دارایی، توانمندی و نوعی واجدیت است که استکبار و تعدی را لازم دارد و افراد چندی را بر می‌تابد: مال، اعم از منقول یا غیر منقول، صدا و دیگر توانمندی‌های تجردی یا غیر تجردی و در بعضی موارد تعدی را به همراه دارد.

با بررسی موارد کاربرد واژه‌ی غنا در قرآن کریم به دست می‌آید که هر موردی از غنا که در غیر خداوند متعال استعمال شده با استکبار و تعدی همراه است؛ اما اگر در مورد خداوند به کار رفته باشد تعدی و استکبار در آن راه ندارد و همان‌طور که در معنا با هم تفاوت دارد، در لفظ نیز این چنین است و در غیر خداوند با حروف استثنا می‌آید که بحث از آن در ادامه خواهد آمد.

تفاوت غنا با قنا و آواز اغنیا

جای این پرسش است که چرا صدای غنایی را «غنا» می‌گویند. آیا می‌توان گفت چون مجالس غنایی و صدا و آواز در دست اغنیا بوده است، صدای زیبا، غنا خوانده می‌شود هم‌چنان که در اویش را چون پشمینه‌پوش بوده‌اند صوفیه می‌خوانند و یا کلامیان به‌خوبی سخن می‌گفتند و به کلامی مشهور شدند و یا مشایبان فلسفی راه می‌رفتند و بحث فلسفی می‌نمودند و مشا نام گرفتند.

اغنیای مرفه و بی‌درد نیز از سر سیری آوازشان می‌گرفته است؛ اما فقیران بوده‌اند که باید همه‌ی دردهای اغنیا را به جان خریده و آن را تحمل نمایند و نوایی از نای خشکیده‌ی آنان بر نمی‌آمده است. قدرت، مکنّت و سیاست در دست اغنیا بوده است و آنان بوده‌اند که مستانه غنا سر می‌داده‌اند.

در نام‌گذاری نوعی آواز به «غنا» و تفاوت آن با «قنا» باید گفت: هرچند این دو واژه به معنای توانمندی استفاده می‌گردد، قنا دارای استحکام بیش‌تری است و تنها در امور غیر منقول که قابل انتقال نیست کاربرد دارد و از این رو بر آواز که قابل حرکت و انتقال است صدق

نمی‌کند و همان‌طور که غنا دستخوش حوادث واقع می‌شود بر آواز حوادثی پیش می‌آید و در مکانیزم خاصی، صدا بلند و کوتاه یا بم و زیر می‌شود و یا با چهجه غلطان می‌گردد.

بنا بر آن چه گذشت می‌توان در وجه تسمیه آوای خاص به غنا - که تعریف دقیق و اصطلاح فقهی آن خواهد آمد - به غنا به معنای توانمندی گفت چون آواز نیک نوعی توانمندی است که ثابت نمی‌باشد و حرکت و زیر و بم و بالا و فرود دارد و مثل «قنا» نیست که به امور غیر منقول ویژگی داشته باشد و دیگر این که آواز غنایی در محافل و پارتی‌های ثروتمندان و دولتمداران بوده و آنان را به آواز می‌شناخته‌اند چنین نام گرفته است.

بررسی موارد «غنا» و «قنا» در قرآن کریم

پیش از این گذشت که مهم‌ترین منبع و مأخذ برای معاشناسی واژه‌هایی عربی قرآن کریم است. در قرآن کریم تنها یک بار اسم فعلی خداوند با «اغنی» و «اقنی» آمده است: (اِنَّهُ هُوَ اَغْنِيْ وَاَقْنِيْ) ، در روایات به‌طور متعدد این واژه هم با قاف و هم با غین آمده است. برای دریافت معنای این آیه، آیات پیش از آن را نیز باید بررسیید:

«وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ، وَأَنْهُ هُوَ أَضْحَكُ وَأَبْكِي، وَأَنْهُ هُوَ أَمَاتُ وَأَحْيَا، وَأَنْهُ خَلَقَ الزَّوْجِينَ الذَّكَرَ وَالْإُنْثَىٰ مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تَمَنَّى، وَأَنْ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَىٰ، وَأَنْهُ هُوَ أَغْنِيْ وَأَقْنِيْ.»

«اغنی» به معنای دارایی و «اقنی» چون با آن قریب المخرج است به معنای دوام و پایداری دارایی است. «اغنی»؛ یعنی دارا می‌کند و «اقنی»؛ یعنی مستحکم می‌سازد و مراد از «اغنی» اعم از مال منقول و غیر منقول است. «اغنی» به این معناست که شما را دارا می‌کند و «اقنی» یعنی به شما ملک می‌دهد و به همین جهت است که می‌گویند مال و ملک ماندگار است؛ ولی پول از دست می‌رود.

برخی در تفسیر خود گفته‌اند «اقنی» به معنای فقیر می‌سازد است؛ اما این سخن درست نیست؛ اگرچه این عده با توجه به آیات پیشین که تقابل را می‌رساند چنین گفته‌اند؛ چرا که «أضحک» در برابر «ابکی»، و «إماتة» در مقابل «إحیا»ست و از این رو «اغنی» باید با «اقنی» در تقابل و به معنای فقیر ساختن باشد، ولی این سخن درست نیست و «غنی» و «قنی» دو مرتبه از یک معناست و اشتراک و اشتداد آن را می‌رساند.

این دو واژه در قرآن کریم به معنای صوت و صدا کاربرد ندارد. «غنی» و دیگر مشقات آن در حدود هفتاد و دو مورد در قرآن کریم آمده است و در هیچ موردی معنای صوت و صدا را نمی‌دهد و تنها به معنای دارایی است. «قنا» نیز فقط در یک مورد آمده است که ذکر آن گذشت. برخی قنی را در عبارت: «مَنْ قَنِیْ غَنِیْ» به معنای قناعت و قناعت را به «رضا» گرفته‌اند؛ یعنی غنی را به خوشنود شد ترجمه نموده‌اند که تکلفی بیش نیست. البته ممکن است گفته شود این شخص قانع است یعنی به فقر خرسند است؛ اما این معنا با غنی که دارایی معنا می‌دهد ارتباطی ندارد و از طرفی قناعت به معنای رضا نیست؛ زیرا ممکن است کسی به مرگ خود راضی باشد و راضی به مرگ را قانع نمی‌گویند.

با این توضیح به دست می‌آید که عبارت «مَنْ قَنِیْ غَنِیْ»؛ یعنی کسی که قناعت ورزد، دارا می‌گردد و وجودی عزیز و صاحب عزت می‌شود و هیچ نمی‌خواهد نه این که راضی است که هیچ نداشته باشد و به فقر و گدایی خرسند گردد.

حال، لازم است برای آن که همه‌ی اطراف بحث به خوبی روشن شود، کتاب‌های مهم لغویان از نظر دور نماند تا تأییدی بر این نظر باشد و نیز وجه قوت و ضعف برخی از آنان نمایانده شود.

مفردات غریب القرآن

راغب در مفردات گوید:

غنی: الغنا، يقال علی ضروب:

أحدها، عدم الحاجات، وليس ذلك إلاّ الله تعالى، وهو المذكور في قوله تعالى: (إنّ الله لهو الغنى الحميد، أنتم الفقراء إلى الله) .

الثاني، قلّة الحاجات، وهو المشار إليه بقوله تعالى: (ووجدك عائلاً فأغنى) .

الثالث، كثرة الغنيات بحسب ضروب الناس؛ كقوله: (من كان غنياً فليستعفف، الذين يستأذنونك وهم أغنيا، لقد سمع الله قالوا الذين قال إنّ الله فقير ونحن أغنيا) قالو ذلك حيث سمعوا: (من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً) و قوله: (يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف) ؛ أي لهم غنى النفس، و يحسبهم الجاهل أنّ لهم القنيات لما يرون فيهم من التعفف والتلطيف، وعلى هذا قوله عليه السلام لمعاذ: «خذ من أغنيائهم وردّ في فقرائهم» .

– غنا دارای چند معناست و از معانی «غنی» بی‌نیازی است و این امر ویژه‌ی ذات الهی است؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: «همانا خداوند است که بی‌نیاز و پسندیده است و شما نیازمند درگاه خداوند هستید».

نقد معنائشناسی راغب

راغب پیش از به دست دادن اصل معنای واژه، به موارد کاربرد آن می‌پردازد، در حالی که سیر منطقی بحث ایجاب می‌نماید تقسیم و کاربرد لغت بعد از تعریف و بیان حد آن قرار گیرد. این واژه‌شناس مشهور چون نمی‌تواند غنی را تعریف کند، به ذکر معنای لازم آن بسنده می‌نماید. «عدم الحاجات» که در معنای غنی آمده است امری منفی و افزوده بر این، جمع است اما «غنی» هم مفرد و هم بسیط و نیز موجه است و معنای سلبی ندارد و «عدم الحاجة» لازم معنای آن و به این معناست: کسی که غنی باشد، حاجت و نیازی ندارد و این امر ویژه‌ی خداوند متعال است و از این رو معنای ذکر شده هیچ گونه تناسبی با آن ندارد.

جناب راغب در ادامه، این آیه را به عنوان شاهد مثال می‌آورد: (إنّ الله غنیّ حمید) .

وی در آوردن شاهد مثال نیز به خطا رفته است، زیرا آیه بر این که خداوند نیازی ندارد، دلالت مستقیم ندارد. آیه شریفه می‌فرماید: (أنتم الفقراء إلى الله، والله هو الغنى الحميد) ؛ و اصفهانی، فقیر را به صورت موجه معنا می‌کند اما از عهده‌ی «غنی» بر نمی‌آید و باز آن را به صورت سالبه معنا می‌کند و متأسفانه این اشکال در کتاب‌های لغت، بسیار دیده می‌شود که دور شدن از معنای حقیقی پی آمد آن است.

مرحوم راغب، معنای دیگری برای «غنی» می آورد و آن اندکی نیازهاست و دلیل آن را آیهی شریفه‌ی: (ووجدک عائلاً فأغنی) می داند. آیه می فرماید: از آن جا که عائله مند و دارای فرزندان بسیاری بودی و هزینه‌ی زندگی تو بالا بود، دارایت کردیم. وی «قلّة الحاجات» را از این آیه استفاده می کند، اما پرسش این است که آیا این معنا را می توان از این آیه برداشت نمود؟ همان طور که وی غنی را به دارایی نفس می کند: «الغنی غنی النفس»؛ و از آن «قلّة الحاجات» یا «کثرة الغنیات» دانسته نمی شود.

قسم سومی که ایشان برای «غنی» بر می شمرد، «کثرت غنیات» و فراوانی بی نیازی است و آن را بر حسب طبقات متفاوت جامعه از اغنیا تا فقیران آبرومند معنا می کند.

درست است که «کثرة» واژه‌ای موجه است، اما «غنیات» جمع و جنس است. وی به جای این که اصل معنای «غنی» را مورد کاوش قرار دهد، در مشتقات آن غور می نماید و در ادامه از «مغنی» سخن می گوید.

لازم به ذکر است راغب در معنانشناسی خود نکته‌ای را رعایت نموده و آن این است که در همه‌ی موارد غنا را به یک معنا آورده است و غنا را به صوت، صدا و آواز معنا نکرده است؛ چون در این صورت کلمه دارای دو اصل می شود که امری محال است؛ زیرا اصل معنا بیش از یکی نیست و این که در کلمات دینی از «اصول دین» سخن گفته می شود کلام کاملی نیست؛ زیرا اصل و ریشه همیشه یکی است؛ اگرچه شاخ و برگ‌های متعددی به خود می گیرد.

افزوده بر این، ایشان برای تحقیق در معنای غنا موارد کاربرد آن در قرآن کریم را ذکر نموده است؛ چون از ویژگی‌ها و امتیازهای قرآن کریم، فرهنگ جامع لغات عربی مبین بودن است.

اما نقدی که بر وی وارد است این است که وی «غنی» را معنا ننمود و نخست به تقسیم و موارد کاربرد معنای «غنی» رو آورد و در معنای «مغنی» و خواننده، بدون در دست داشتن اصل معنا نمی توان معنای آن را توجیه کرد!

المصباح المنیر

«الغنة صوت يخرج من الخيشوم، والنون أشد الحروف غنة، والاعن الذي يتكلم من قبل خياشيمه، ورجل أغن، وامرأة غناء يتكلم كذلك، وغن يغن من باب تعب، وقوله عليه السلام «ليس منّا من لم يتغنّ بالقران»، قال الازهری قال سفیان بن عیینة معناه: ليس منّا من لم يستغن، ولم يذهب به إلى معنى الصوت، قال أبو عبدالله: وهو فاش في كلام العرب يقولون تغنيت تغنياً، وتغانيت بمعنى استغنيت. وقوله: «ما أذن الله لشيء كأذنه لنبی يتغنّ بالقران»، قال الازهری أخبرني عبدالملك البغوی من الربيع عن الشافعی أن معناه تحزين القراء وترقيقها وتحقيق ذلك في الحديث الآخر: «زینوا القرآن بأصواتكم».

وهكذا فسره أبو عبدالله، فالحديث الأوّل من الغنى مقصوراً، والثاني من الغناء ممدوداً، فافهمه. هذا لفظه، والغناء مثل كلام الاكتفاء، وليس عنده غناء؛ أي: ما يتغنّى به، يقال: غنيت بكذا عن غيره من باب تعب إذا استغنيت به، والاعسم الغنية بالصنم فأنا غني، وغنيت المرأة بزوجه عن غير فهي غانية مخفّف، والجمع: الغواني. وغنى بالمكان؛ أقام به، فهو غان، والغناء مثال كتاب الصوت وقياسه الصنم لأنه صوت، وغنّي بالتشديد إذا ترنّم بالغناء».

«غنة» صدایی است که از بینی خارج می‌شود و «نون» از حروف غنة است که با شدت بیش‌تری از داخل بینی ادا می‌گردد، و «أغن» کسی است که از بینی سخن می‌گوید و زنی که چنین است «غناء» خوانده می‌شود.

وی در معنای حدیث: «لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن» به نقل از دیگران گوید: حدیث به این معناست: از ما نیست کسی که با قرآن بی‌نیازی نجوید و غنا به معنای صدا نیست.

ایشان در ادامه، غنا را در دو حدیث به معنای صدا می‌آورد: خداوند به چیزی همانند اذن خود به نبی اکرم ۹ در مورد تغنی به قرآن اذن نداده است. شافعی گوید: معنای تغنی به قرآن کریم، حزین خواندن قرآن کریم و رقیق ساختن صداست. حدیث دیگر می‌فرماید: قرآن را با صدای خود زینت دهید.

باید توجه داشت که حدیث نمی‌فرماید صدای خود را با قرآن زینت دهید؛ بلکه می‌فرماید: قرآن را با صدای خود زینت دهید و آن را زیبا تلاوت کنید.

در حدیث اول «لیس منّا من...» غنی به صورت مقصور و در حدیث دوم به غنای ممدود آمده است.

وی غنا را دارای دو معنای بسنده بودن و بی‌نیازی و صوت می‌داند اما مشخص ننمود که چرا به صدا غنا می‌گویند و از طرفی این کلام درست نیست؛ زیرا همان‌طور که پیش از این گفته شد هر لفظ یک اصل معنایی بیش‌تر ندارد و هر لغت تنها یک معنا دارد؛ چنان که در عقاید نیز تنها یک اصل وجود دارد و آن توحید است و از آن ریشه، شاخه و برگ‌ها ظاهر می‌شود. حال، در این جا هم نمی‌توان دو اصل قرار داد.

مراد از «لیس منّا» در روایت یاد شده آن نیست که کسی که قرآن کریم را با آه‌نگ نخواند کافر و ملحد است؛ بلکه به این معناست که مانند ما اهل بیت: قرآن نمی‌خواند، همان‌طور که «النکاح سنّتی»؛ یعنی روش من ازدواج است و کسی که ازدواج نمی‌کند بر روش من نیست و این روایت وجوب ازدواج را نمی‌رساند و حتی بر کسی که به گناه می‌افتد نیز واجب نیست ازدواج کند بلکه وی باید خود را از گناه باز دارد. بله، عقل می‌گوید اگر کسی ازدواج کند، می‌تواند خود را از گناه حفظ کند و این توصیه، امری عقلانی است و وجوب شرعی ندارد؛ زیرا دلیل شرعی که آن را ثابت کند وجود ندارد. در این جا نیز «من لم یتغنّ بالقرآن لیس منّا»؛ یعنی کسی که با ترتیل قرآن نخواند همانند ما قرآن نخوانده است بلکه مانند یهود و مسیحیان قرآن خوانده است. پس کلام مرحوم صدوق که می‌فرماید: «لکانت العقوبه قد عظمت فی ترک ذلک» آن که قرآن کریم را با آواز نخواند به عقوبتی بزرگ گرفتار آمده است درست نیست.

از امور بسیار مهم در بحث‌های معناشناسی، تعریف معیارها و استانداردها و تدوین شیوه‌نامه‌ای برای معنا نمودن لغات در ادبیات فارسی و عربی است و این امر نیازمند تحقیقی عمیق و گسترده است تا هر لغت در جایگاه خود معنا یابد و تدوین فرهنگ‌ها به تحقیق روزنامه‌ای بسنده نشود و تا معناشناسی مدون نگردد، عالمان دیگر دانش‌ها؛ به‌ویژه در فقه و تفسیر راه برون رفت از مشکلات خود را نمی‌یابند.

مباحث اللغة

این کتاب نیز برای «غنی» دو اصل قایل است. یکی کفایت و دیگری صوت. اما گذشت که «غنی» اگر به معنای کفایت، وجدان و دارایی است، به معنای صوت و صدا نخواهد بود و استعمال لفظ در بیش از معنای واحد جایز نیست. البته، گاه کلمه به صورت مشترک لفظی کاربرد می‌یابد که قرینه نقش تعیین کننده‌ی آن را دارد، و در آن نیز بیش از یک معنا وجود ندارد. وی گوید:

«غنی» الغین والنون والحرف المعتل، أصلان صحيحان: أحدهما يدلّ على الكفاية، والآخر الصوت. فالأول الغنى في المال، يقال: غنى، يغني غنيًّا. والغناء بفتح الغين مع المدّ: الكفاية. يقال لا يغني فلان غناء فلان، أي لا يكفي كفايته. وغنى عن كذا فهو غان. و غنى القوم في دارهم: أقاموا، كأنهم استغنوا بها ومغانبيهم: منازلهم. والغانية: المرأة. قال قوم: معناها أنّها استغنت بمنزل أبيها. وقال آخرون: استغنت ببعْلِها. ويقال استغنت بجمالها عن لبس الحلى .

وی گوید: اگر «الغناء» به کسر و قصر خوانده شود به معنای مال است و در صورتی که به فتح و مد خوانده شود «صوت» معنا می‌دهد؛ اما این سخن درست نیست؛ زیرا هیأت لفظ نمی‌تواند ماده‌ی لفظ را تغییر دهد و تنها از عهده‌ی تغییر زمان، مکان و مانند آن بر می‌آید. در تمام موارد کاربرد «غنا»، خصوصیات ماده تغییر می‌کند نه اصل ماده و در همه‌ی موارد استعمال تنها یک معنا نهفته است که این معنا با خصوصیات افراد، متفاوت می‌شود؛ اما معنا واحد است. از اصول مهم معناشناسی این است که کاربرد لفظ در بیش از یک معنا امکان‌پذیر نیست؛ خواه لفظ اصل ماده باشد یا مشتق. فعل و مصدر هر دو یک ماده و یک هیأت دارد. «ضرب» یک هیأت مصدری دارد و «ضرب» نیز یک هیأت فعلی دارد و این گونه نیست که مصدر ماده، و هیأت اشتقاق باشد؛ اما مصدر چون مشتق نیست، هیأت آن لحاظ نمی‌شود و گرنه مصدر نیز هیأت دارد و از این رو مراد از هیأت، هیأت اشتقاقی است. ماده از هیأت مصدری به هر وزنی که در آید و به هر بابی که برده شود، در ماده بودن آن تغییر صورت نمی‌گیرد و هر گاه از یک لفظ دو معنا برداشت شود، به سبب وجود قرینه است و گرنه نمی‌توان از یک لفظ بدون وجود قرینه‌ی معینه یا صارفه بیش از یک معنا استفاده نمود. برای نمونه، «قرء» هم به معنای عادت زنانه می‌آید و هم به معنای پاکی و و این قرینه است که معنای آن را آشکار می‌سازد و در این موارد، بیش از یک معنا وجود ندارد.

وی در پایان، مطلبی که در روان‌شناسی پذیرفته شده است را می‌آورد و می‌گوید: زنی که زیبا باشد، به لباس زینت و ابریشم احساس نیاز نمی‌کند و به آن دل نمی‌بندد؛ هرچند رعایت پوشش خود را دارد ولی زنان نازیبا به اطوار و پوشش متنوع لباس و زینت‌آلات رو می‌آورند و بر آن هستند تا نازیبایی خود را بدین گونه جبران سازند.

تهذيب اللغة

«غنی»، قال الليث: الغنا في المال، مقصور. واستغنى الرجل: أصاب غنى. والغنية إسم من الاستغناء عن الشيء، وفي الحديث: «ليس منّا من لم يتغنّ بالقرآن». قال ابو عبید کان سفیان بن عیینة يقول: معناه: ليس منّا من لم يستغن به ولم يذهب به إلى الصوت.

وأما الحديث الآخر: «ما أذن الله لشيء كأذنه لنبى يتغنّى بالقرآن»، فإن عبد الملك.. أنه قال: معناه تحزين القراءة وترقيقها، ومما يحقّق ذلك الحديث الآخر: «زينوا القرآن بأصواتكم».

وقال ابوالعباس: الذی حصلناه من حفاظ اللغه فی قوله ۹ «کاذنه لنبی یتغنی بالقرآن» أنه علی منین، علی الاستغناء و علی التطریب. قلت: ممّن ذهب به إلى الاستغناء فهو من الغنی، مقصور. ومن ذهب إلى التطریب فهو من الغناء الصوت الممدود.

ابو منصور از هری همانند دیگر لغت شناسان، «غنا» را به دو معنا می‌گیرد و از بررسی مطالب ایشان مطلب تازه‌ای به دست نمی‌آید.

ماده‌ی کلمات با تغییر حرکت تفاوتی نمی‌یابد. حال، بحث این است که چگونه غنا به معنای صوت عربی است یا تعریب شده است؟ خواهد آمد که در قرآن غنا به معنای صوت وجود ندارد و می‌توان نتیجه گرفت که «غنا» از الفاظ اصیل عربی نیست و شاید عبری باشد از لغات وارداتی است. برای به دست آوردن معانی واژه‌های عربی باید به قرآن کریم بسیار اهتمام ورزید و در این زمینه، روایات نیز چنین جایگاهی را ندارد؛ زیرا لسان آن لسان عموم است، اما قرآن کریم کلام حق است که معانی را با دقیق‌ترین واژه‌ها بیان می‌دارد اما چون عربی مبین است در مقام محاوره و برای زبان عرف قابل درک است.

لسان العرب

«غنا: فی أسماء الله عزّ وجلّ: الغنی. ابن الاثیر: هو الذی لا یحتاج إلى أحد فی شیء، وکلّ أحد محتاج إليه، وهذا هو الغنی المطلق، ولا یشارك الله تعالی فیهِ غیره. ومن أسمائه «المغنی» سبحانه وتعالی، وهو الذی یغنی من یشاء من عباده. ابن سیده: الغنی، مقصور، ضدّ الفقر، فإذا فتح مدّ، فأما قوله: یسغینی الذی أغناک عنی، فلا فقر یدوم و لا غناء فإنه یروی بالفتح والکسر، فمن رواه بالکسر أراد مصدر غانیت...، وفي الحدیث: «لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن». قال ابو عبید کان سفیان بن عینیة یقول: لیس منّا من لم یستغنّ بالقرآن عن غیره، ولم یذهب به إلى الصوت...».

ابن منظور گوید: «غنی» از نام‌های خداوند عزوجل است و غنی کسی است که به کسی نیازی ندارد و بی‌نیاز است و همه به او نیازمند هستند. این معنا مطلق است و کسی در این معنا با خدا شریک نیست. «غنی» ضد فقر است؛ و روایت «لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن» به معنای بی‌نیازی جستن از قرآن کریم است؛ اگرچه برخی آن را به معنای صوت، صدا و ترنم گرفته‌اند.

به زن آوازه خوان «مغنیه» می‌گویند؛ زیرا وی با جمال خود بی‌نیاز است و هر جا رود بدون نیاز به لباس مجلسی و زینت، خواهان فراوان دارد.

غنا به معنای صوت نیز می‌آید و مراد از آن صدایی است که طرب‌آور و بهجت‌آفرین باشد و غنا در شعر، مزار و مانند آن است.

نقدهایی که بر معناشناسی راغب وارد بود متوجه این کتاب نیز است و افزوده بر این، توصیف خدای متعال و نیازمندی غیر به حق و صف خداست نه معنای غنی. البته، باید دقت داشت که غنی باید به گونه‌ای معنا شود که هم بر خدا و هم بر غیر خدا صدق نماید و وصف چهره‌ی مصداقی حق غیر از مفهوم این واژه است.

تعریف به ضد، شناخت شیء نیست و هر چیز باید به خود آن چیز شناخته شود. ابومنظور ناگاه پس از معنای بی‌نیازی، از شعر و موسیقی سخن گفت و معنای دومی را برای غنا آورد؛ در حالی که یک لفظ نمی‌تواند بیش از یک معنا داشته باشد. و این که غنای صوت، «الترجیع المطرب» است که معنایی اصطلاحی است امری فراتر از کتاب لغت است و صاحبان کتاب‌های لغت به نقل بسنده می‌کنند و ریشه‌های لفظ را جست‌وجو نمی‌کنند.

صاح اللغه

«غنی به، عنه غنیة، وغنیت المرأة بزوجه غنیاناً، أی استغنت. وغنی بالمکان، أی بالمکان، أی أقام. وغنی؛ أی عاش وأغنیت عنک مغنی فلان ومغنی فلان، ومغناه فلان ومغناه فلان إذا أجرأت عنک مجزأة ويقال: ما یغنی عنک هذا، أی ما یجزی عنک وما ینفک والغانیة الجاریة التي غنیت بزوجه».

این لغت شناس برجسته، غنا را به معنای بی نیازی می گیرد و به بی نیازی زنی که شوهر می گیرد از دیگر مردان و بسنده نمودن وی به همسرش مثال می زند. البته لسان العرب زن غانیه و خواننده را به واسطه ی جمال خود از همه حتی از شوهر خویش بی نیاز می دانست. در هر حال، وی نیز غنا را به معنای بی نیازی می گیرد.

او گوید: «غنیة المکان» به معنای بی نیازی کسی است که مکان و مسکنی دارد. داشتن مسکن به گونه ای اهمیت دارد که برخی از عالمان گفته اند کسی که در جایی خانه ندارد، نمی تواند در آن جا قصد توطن کند و آن را به عنوان وطن اختیار نماید؛ چون قصد وی استحکام ندارد. اگرچه این مسأله درست نیست و گرفتن وطن تنها قصد است و با چیز دیگری ارتباط ندارد.

وی گوید: «عنا» به معنای نفع و «غنا» به معنای سماع است، اما شاهد و دلیلی برای آن نمی آورد.

مجمع البحرين

کتاب مجمع البحرين از مهم ترین کتاب های لغت است که به قرآن کریم و فقه اهتمام داشته و مورد توجه عالمان است. البته کامل نیابردن برخی از احادیث از موارد نقص این کتاب است.

نظر طریحی درباره ی «ق ن و»

وی در ماده ی «ق ن و» گوید: «قوله تعالی: (أغنی) و (أقنی)؛ أی جعل لهم قنیة؛ أی: أصل مال. قوله تعالی: (قنوان)؛ هو جمع «قنو»، وهی عذوق النخل، وقنوان لفظ مشترک بین التثنیة والجمع وجمع علی أفناء أيضاً.

والقناة: واد بالمدينة، یقال: «فیه وادی قناه»، وهو غیر منصرف، وأحمر قال: شدید الحمرة، ومثله لحيه قانیة، و«المرأة المقنیة» قیل الماشطة التي تتولی خضاب النساء وخدمتهن، وفي الحدیث: «یا أم عطیة إذا قنیت الجاریة فلا تغسلی وجهها بالحزف».

جناب طریحی غنا و قنا را به عنوان اصل مال می گیرد و تفاوتی میان این دو نمی گذارد، در صورتی که أقنی به معنای محکم کردن «أغنی» است. موارد «غنی» و «قنی» متفاوت است و مصداق قنی زمین است که محکم است.

وجه تسمیه قنات آن است که دارای آب است و معنای غنا و واجدیت را می دهد. «لحيه قانیة»؛ مرد ریش خود را خضاب کرد؛ یعنی سفیدی های ریش را پوشاند. «زن مقنیه»؛ یعنی ماشطه و زن آرایشگر؛ این در حالی است که «مغنیه» به معنای آوازه خوان است. زن آرایشگر چون هنر در دست دارد و هر جا رود با این هنر می تواند زن را آرایش کند، «مقنی» خوانده شده است.

بررسی «غ ن ی»

«قوله تعالى: كأن لم تغن بالامس؛ أي: كأن لم تغن زرعها على حذف المضاف؛ أي: لم ينبت، ولا بد من حذف المضاف الذي هو «الزرع» في هذه المواضع، وإلا لم يستقم المعنى كذا ذكره.

قوله تعالى (مغنون عنّا نصيباً من النار) ؛ أي: دافعون عنّا، قوله تعالى: (كأن لم يغنوا فيها) ؛ أي: يقيموا فيها، قوله تعالى: (وما يغني عنه ماله إذا تردّي) ؛ أي: لا يجده ولا ينفعه. وفي الحديث: «من يستغن بالله وعطائه يغنه الله» ؛ أي: يخلق في قلبه غنى، أو يعطيه ما يغنيه عن الخلق وغنيت بكذا من باب تعب، وتغنيت به وتغانوا: استغنى بعضهم عن بعض، وفي الخبر: «إن القرآن نزل بالحزن فإذا قرأتموه فأبكوا، فإن لم تبكوا فتباكوا وتغنوا به، فمن لم يتغن بالقرآن فليس منّا». قال الشيخ ابوعلى في تفسير عند ذكر هذا: تأويل بعضهم «تغنوا» بمعنى استغنوا به، وأكثر العلماء على أنه تزيين الصوت».

درایت حدیث فمن لم يتغن

در ادامه صاحب مجمع البحرين چند حدیث می آورد و غنا را به معنای بی نیازی می گیرد. و برای حدیث: «من لم يتغن بالقرآن فليس منّا دو معنای بی نیازی و تغنی را ذکر می کند.

حدیث می فرماید: قرآن با حزن فرود آمده است پس به گاه قرائت آن گریه کنید و چنان چه گریه نمی کنید، خود را به گریه وا دارید و صورت گریان به خود بگیرید و قرآن را با تغنی و آواز حزن انگیز بخوانید چرا که اگر کسی این چنین قرآن نخواند از ما نیست.

حدیث شریف در معنای تغنی صراحت دارد ولی برخی آن را به معنای بی نیازی تأویل برده اند. واژه «تباکی» قرینه ای مهم برای یافتن این معناست؛ چرا که در تباکی زمزمه، و در زمزمه صداست و سخن بر توانگری و بی نیازی جستن از قرآن کریم نیست. در واقع حدیث می فرماید چون آهنگ تلاوت دارید، در مرحله ی نخست گریه کنید و در مرحله ی بعد اگر گریه نبود، به تباکی قرآن بخوانید و سپس در مرحله ی سوم آن را زمزمه کنید؛ چرا که اگر کسی این چنین قرآن نخواند، از ما نیست.

شایان ذکر است، این آموزه به جهت پرهیز دادن مسلمانان از شیوه ی یهودیان و مسیحیان است که قرائت تورات و انجیل را بدون صدای رسا و به صورت «مین مین» و «وزوز» انجام می دهند. اکنون نیز اگر کسی بدین گونه قرآن بخواند، به او پرخاش کرده و می گویند مگر تورات می خوانی.

در گذشته که قرآن تلاوت می کردند، رسم بر این بود که آموزش قرآن کریم بر سه بخش تحقیق، قرائت و تغنی بود و آیات را چنان بلند می خواندند که همه ی اهل خانه آن را می شنوید؛ اما اکنون سلطان خانه ها؛ تلویزیون، کم تر به خانواده ای اجازه ی این کار را می دهد؟ اگر کسی چند آیه از قرآن کریم را بلند بخواند، برای بیدار شدن از خواب و به ویژه خواب صبحگاهی نیازمند دیگری یا چیزی مانند ساعت یا تایمر تلویزیون نمی شود. حال، در بحث حاضر حدیث می فرماید: هر کس به قرآن کریم تغنی نکند از ما نیست که با این توضیح نمی توان آن را به بی نیازی و مانند آن معنا نمود. وقتی قرآن کریم با تغنی، تأتی، ترتیل و آرامش خوانده می شود، انسان آن را بیش تر فهم می کند تا کسی که آن را به تندی و بدون تأمل و تغنی می خواند و متوجه نمی شود که چه می خواند.

قرآن کریم با حزن و اندوه نازل شده است و دلیل آن این است که هیچ کس دوست ندارد از جوار حضرت حق پایین آید و عالم حق و در محضر و جوار حق بودن را رها نماید و به ناسوت فرود آید! ناسوت مقام علو را ندارد و به همین سبب حزن دارد و مثل کودکانی می ماند که برای اولین بار می خواهند به مدرسه روند؛ اما پدر و مادر خود را رها نمی کنند و برای دور شدن از آنان گریه می کنند. قرآن کریم - که دارای عقل و شعور است - چون با حق انس دارد، با حزن نازل می شود. کودکی که تازه به دنیا می آید نیز با گریه رحم را ترک می کند؛ چون به آن انس گرفته است. متأسفانه، کتاب های لغت این معانی را به تفقه نکشیده اند و به راحتی از آن گذشته اند. طریخی بدون اظهار نظری در این زمینه، گوید:

«والغناء ككساء: الصوت المشتمل على الترجيع المطرب أو ما يسمى بالعرف غناءً وإن لم يطرب؛ سواء كان في شعر أو قرآن أو غيرهما، واستثنى منه الحدی للابل، وقيل: وفعله للمرأة في الاعراس مع عدم الباطل.»

- غنا صوتی است که ترجیع مطرب را در بر داشته باشد یا چیزی است که در عرف به آن غنا گویند هر چند طرب نداشته باشد؛ خواه در شعر باشد یا در قرآن کریم و یا در غیر این دو مورد.

این تعریف، بیش از تعریف ها و حدود دیگر به اصطلاح فقه نزدیک است؛ ولی پرسش این است که این تعریف با چه میزان و معیاری به دست آمده است و دلیل و مدرک آن چیست؟ جناب طریخی در این زمینه همانند دیگر لغت پژوهان تحقیقی انجام نداده است و با نقل این معنا از آن گذشته است. پیش از این گذشت که تدوین لغت نامه یا قاموس نیازمند شیوه نامه ای علمی است و در مورد بحث باید گفت برای یافت اصل معنا نمی توان به عرف مراجعه کرد و این عرف است که به عالمان و کارشناسان مراجعه می کند.

بررسی لغت نامه های فارسی

بررسی کتاب های لغت عربی این نکته را به دست داد که آنان دلیلی نداشتند که «غنا» را به معنای صوت و صدا معنا می کنند و فقیهان نیز که گفته های آنان به تفصیل واکاوی خواهد شد از این کتاب ها استفاده کرده اند و با توجه به طور طبیعی نباید موفق شوند؛ چرا که مقدمات غیر سالم نتیجه ی سالمی را در پی ندارد.

فرهنگ دهخدا و عمید

مهم ترین کتاب های لغت فارسی، فرهنگ معین، فرهنگ عمید و فرهنگ دهخداست. این کتاب ها همانند کتاب های عربی، هر یک از دیگری گرتنه برداری نموده است و کتاب متأخر خلاصه ی کتاب متقدم است.

کتاب دهخدا با همه ی شکوهی که برای آن قایل هستند چندان کارآمد نیست؛ زیرا بیش تر مطالب آن از تاریخ و جغرافیاست و نه کتاب تحقیقی.

دهخدا در معنای آواز گوید: «صوت، بانگ، نغمه، سرود، آهنگ، و شعب آن و هر یک از دستگاه های موسیقی، یکی از گوشه های سه گاه و گوشه های شور و این ها آواز می باشد».

وی همه ی موارد بر شمرده حتی گوشه ها را که از جزئیات دستگاه های موسیقی است جزو آواز می داند.

وی در معنای آواز خوان گوید: همان کسی که آواز می خواند. به آواز خوان شهرت طلب هم می گویند؛ چون آواز شهرت می آورد.

دهخدا برای معنای آوا، ترانه، نوا و هر چه که به این معانی نزدیک باشد را می آورد.

فرهنگ عمید چیزی بیش از این ندارد و تکراری همین مطالب است. به مطایبه می توان گفت: اگر کتاب هایی که به تکرار نوشته شده و نوآوری در زمینه شیوهی تحقیق یا مطالب ارایه شده ندارد جمع شود، دست کم عالمان و مردم می توانستند همه ی کتاب ها را بخوانند.

در فرهنگ عمید آمده است: «آواز؛ یعنی کسی که خوب می خواند یا دستگاه را خوب می داند». خوب می خواند یعنی صدای نیکویی دارد و خوب می داند؛ یعنی به دستگاه های موسیقی مسلط است. خوب خواندن غیر از دانستن چگونه خواندن است. آن که می داند چگونه باید بخواند، گویا صدای خویش را در دست گرفته و هر جا بخواهد آن را می برد و می نشاند؛ ولی آن که دستگاه را نمی شناسد، مهارت بر صدای خود ندارد و صدا افسار گسیخته پا به فرار می گذارد.

ایشان سرود، نغمه، نوا و ترانه را به یک معنا می گیرد.

موسیقی و خواجهی طوسی

اخلاق ناصری که اخلاق فلسفی و ترجمه ی کتاب طهارة الاعراق است در تقسیم حکمت نظری گوید: «یکی علم به آن که مخالطت ماده شرط وجود او نبود و دیگری علم به آن چه تا مخالطت ماده نبود، موجود نتواند بود و این قسم اخیر باز به دو قسم می باشد: یکی آن چه اعتبار مخالطت ماده شرط نبود در تعقل و تصور آن و دیگری آن چه به اعتبار مخالطت ماده معلوم باشد. پس از این رو حکمت نظری بر سه قسم می شود: اول را علم مابعدالطبیعه خوانند، دوم را علم ریاضی، سوم را علم طبیعی».

خواجه در این عبارت می گوید حکمت نظری بر سه قسم است: یکی آن که ماده شرط در تعقل و در وجود آن نیست؛ مانند متافیزیک و امور عامه ی فلسفه که ماده هیچ گونه دخالتی در وجود و تعقل آن ندارد.

دو دیگر همانند طبیعیات است که ماده شرط وجود و تعقل آن است و بدون جسم و ماده نمی توان آن را ادراک نمود و به این معناست که ماده جزو تحقیق آن است که به آن «علم طبیعی» گفته می شود. دسته ی آخر علوم، دانش هایی است که وجود ماده هم در تعقل آن شرط نیست و هم شرط است و حکم نوعی را برزخ دارد که به آن علم ریاضی گفته می شود. ریاضی برزخی میان علوم طبیعی و امور عامه است.

در امور عامه ی فلسفی، ماده هیچ گونه دخالتی در تحقق و در تصور آن ندارد. برای نمونه، «خدا» نه تصویری دارد و نه دارای ماده ی خارجی است، به عکس جسم که تا ماده نباشد، شرط تحقق و تصور آن به وقوع نپیوسته است.

همچنین در عملیات شش ضرب در پنج، سی نتیجه می دهد و این عملیات نیاز به ماده ندارد و نیاز به ماده و جسم شرط در تحقق معدود است نه اصل عدد.

بنا بر تقسیم خواجه، دانش ها بر سه قسم است: امور عامه ی فلسفه، علوم طبیعی و علوم ریاضی.

وی علم ریاضی را دارای چهار قسم می‌داند: حساب، هندسه، هیأت و موسیقی.

موضوع حساب، کم منفصل است و عدد نمونه‌های از آن است. هندسه از کم متصل مانند واحدهای اندازه‌گیری سخن می‌گوید و هیأت امور آسمانی و ارتباط، خصوصیات، عوارض و احکام آن را بر می‌رسد و در نهایت، دانش یا فن «موسیقی» است که صوت، صدا، نت و چگونگی آواز را آموزش می‌دهد.

مرحوم خواجه در عبارتی که پیش از این از وی نقل شد، علوم پایه را سه قسم می‌داند: الهیات، طبیعیات و ریاضیات. چگونگی ارتباط این علوم و به ویژه اقسام دانش‌های ریاضی در بیان ایشان نیامده است.

نفائس الفنون فی عرائس العیون

«نفائس الفنون» که از کتاب‌های نفیس قرن هشتم هجری است موسیقی را چنین می‌شناساند: موسیقی شناخت حالات لحن‌هاست و موسیقی با لحن‌شناسی برابر است. مراد از لحن‌شناسی شناخت دستگاه‌ها؛ همانند سه‌گانه، چارگانه، پنج‌گانه، زاپلی، دشتی و بیات و نیز شناخت نت‌های مختلف موسیقی است. صدانشناسی و لحن‌شناسی مشخص می‌سازد که خواننده شده ترانه است یا آواز و یا سرود.

مراد از سه‌گانه، چهارگانه و پنج‌گانه، تعداد ریتم است که سه ریتم دارد یا بیش‌تر. وی در ادامه، موسیقی را بر دو قسم نظری و اندیشاری و عملی و کاربردی می‌داند که شرح آن گذشت.

واژه‌ی موسیقی

گفته شده است موسیقی از «موسی اقباس» است و موسی نام یکی از «رب النوع»‌هاست که سرشار از زیبایی است و در اساطیر گذشتگان از آن یاد شده است.

برخی نیز آن را از «موسی و قاس» می‌دانند. موسی به معنای هوا و قاس یعنی موزون و بنا براین موسیقی یعنی هوای موزون.

نظر دیگری نیز در ریشه‌ی لغوی این واژه وجود دارد و آن این که موسیقی واژه‌ای بسیط است و نه مرکب و به معنای هوا، لحن و نغمه است و همان چه‌چه‌هاست. هیچ شاهده‌ی بر درستی این نظرگاه‌ها ارایه نشده است و هیچ سند و اصلی تاریخی ندارد.

بحث موسیقی فارغ از بحث واژه‌ها و کلمات است؛ چرا که صوت و صدا می‌تواند بدون استفاده از هیچ گونه شعر و یا مانند آن باشد؛ مانند این که کسی ضرب می‌زند که فهم شما از آن به صورت امواج است و می‌شود مطلبی را با موج یا به لفظ فهماند و لفظ خود از امواج است؛ ولی مقاطع و تقاطع آن تفاوت دارد.

انواع صوت

غنا وصف صوت و صداست و صوت بر دو قسم است: صوت غنایی و صوت غیر غنایی. به عبارت دیگر صوت یا موزون است و یا غیر موزون؛ اما موسیقی اعم از صوت غنایی است و شامل دستگاه نیز می‌شود.

مراد از «موسیقی» الحان خوش صدا و دستگاه‌هاست و بر این اساس، صوت غنایی به آلات ارتباطی ندارد و موسیقی غنایی لحنی است که با دستگاه و آلات همراه باشد. مراد از علم موسیقی، علم شناخت الحان و ویژگی‌های آن است.

موضوع موسیقی

موضوع موسیقی همان گونه که گفته شد نفس است. البته، در مقامات بلند عرفانی و در ملکوت، موضوع از نفس گذر نموده و به دل و قلب می‌رسد؛ اگرچه می‌توان گفت: قلب و دل نیز از مراتب بالای نفس است.

ترنمات عالم بالا

غنا و موسیقی امری جرمانی و نفسانی است و در عوالم و مقامات فوق نفس به کار نمی‌آید و ترنم آن عوالم از جنس دیگری است؛ به همین خاطر است که اولیای الهی و کملان از این گونه ابزارها استفاده نمی‌برند؛ چرا که نیازی به این امور ندارند و در افق دیگری سیر می‌کنند؛ ولی در ناسوت و برای انسان‌های معمولی که خالی از نفسانیات نرم و واقعیات خشک نمی‌باشند وجود آن لازم است تا وضعیت این گروه را به تعادل رساند.

آنچه رعایت آن لازم است این است که در استفاده‌ی از موسیقی نباید افراط و تفریط نمود. کسانی که به این امور بیش از اندازه اشتغال دارند، چون سست و ناتوان می‌شوند با یک حرکت یا اضطراب یا با تلنگری از پا درمی‌آیند؛ زیرا نفس آن‌ها همچون دستی است که تازه از حمام درآمده و پیر و بسیار حساس گشته است و از برخورد به در و دیوار می‌ترسد. نفس همین گونه است و با کثرت غنا و موسیقی سست شده و به پیری زودرس دچار می‌شود. کسی که نواختن ساز، ویالون و چنگ شغل اوست، به مرور زمان به شدت ضعیف می‌گردد و کم‌ترین انتقادی را نمی‌پذیرد و در مقابل واقعیات بسیار ضعیف و شکننده می‌گردد و با پیشامد کوچک‌ترین ناراحتی یا چالشی از پا درمی‌آید.

این نکته به دست می‌دهد که نمی‌توان برای غنا و موسیقی حکمی کلی داد، بلکه گاهی از آن به بدی یاد می‌شود و گاه به نیکی و غنا و موسیقی امری است که دایر بین وجوب و حرمت است. غنا و موسیقی برای بعضی خوب و سرشار از خیر و برای بعضی بد و زیان‌بار است و نمی‌توان آن را قانونی کلی دانست و آن را «بالجمله» و به صورت کامل حلال یا حرام دانست.

انواع صوت

غنا وصف صوت و صداست و صوت بر دو قسم است: صوت غنایی و صوت غیر غنایی. به عبارت دیگر صوت یا موزون است و یا غیر موزون؛ اما موسیقی اعم از صوت غنایی است و شامل دستگاه نیز می‌شود.

مراد از «موسیقی» الحان خوش صدا و دستگاه‌هاست و بر این اساس، صوت غنایی به آلات ارتباطی ندارد و موسیقی غنایی لحنی است که با دستگاه و آلات همراه باشد. مراد از علم موسیقی، علم شناخت الحان و ویژگی‌های آن است.

استفاده از صوت و صدا به لحاظ نفسی و برای پرورش نیروی احساس برای انسان لازم است؛ خواه مؤمن باشد یا کافر. ترنمات نیز متفاوت است و گاه با دستگاه است و گاه بدون دستگاه و گاه طبیعی است و گاهی اکتسابی، و گاه وحشی و گاه غیر وحشی، و گاه جمعی است و گاه غیر جمعی و تألیفی. صدا محتوا و ماده نیز دارد و محتوای آن با حالات نفس به مناسبت همراه می‌شود. البته، گاهی مناسبت وجود ندارد و ممکن است زجر دهنده باشد. انزجار گاهی برای صوت و گاه برای هوا و نفس و دیگر جهات جنبی است که با این صدا سازگار نیست. حال، چه از باب سقف صدا باشد و یا از عرض صدا.

گاه انزجار از باب قرب و بُعد و نوع صداست. در هر حال، تناسب‌ها و تنافرها در صوت و صدا و استماع و نفس انسانی حالات گوناگونی دارد که شناخت این امور برای کسی که در این راه حرکت می‌کند لازم است.

سقف صدا، عرض صدا، قرب و بعد، زمان و مکان، خصوصیات نفس و لحن با خصوصیات اکتسابی آن که می‌تواند موزون یا غیر موزون باشد همه در یک صدا اثر گذار است و اگر به تناسب باشد، اشکالی ندارد و چنانچه متناسب نباشد مشکلات خاص خود را دارد.

پرهیز از تعصب در بحث

هر محقق آزاد اندیش می‌داند که یافت حقیقت با گریز از هر گونه تعصب است که ممکن می‌گردد. عصبیت و دگم اندیش همواره انسان را از حقیقت دور می‌دارد. در بررسی علمی باید سخن همه‌ی دانشمندان و کارشناسان اهل فن را جست‌وجو نمود و تعصب مذهبی را کنار گذاشت و آنچه مهم است دقت بر دلایل ارایه شده و نقد آن است. باید از وارد آوردن اتهام‌های عجولانه و شتاب‌زده و صدور فتوای کافر است یا پیرو اهل جماعت است و مانند آن پرهیز کرد و باید منش رفتاری امام صادق علیه السلام در برخورد با این اَبی العوجا و مباحثه با او را سرمشق قرار داد و مخالف را با رفتار کریمانه و حکیمانه شرمنده‌ی خود ساخت.

حکمت و تعقل می‌گوید به هیچ کس نمی‌توان با دیده‌ی تحقیر یا بغض نگریست. عالم ربانی کسی است که به تمام بندگان خدا با نگاه مرحمت می‌نگرد و همه را دوست دارد. چنین فردی خود را جای خدا نمی‌نشانند و در مورد بندگان خدا حکم صادر نمی‌کند. محبت و بغض به هر کس باید خدایی باشد و اگر حب و بغضی شخصی یا فرقه‌ای شد، جز حقد و کینه و یا رقت قلب چیزی نیست و به هر حال هر کس به اندازه‌ی فهم خود مسلمان است. در گذشته، برخی از فقیهان به برخی از افراد بی‌درنگ نسبت کفر می‌دادند و او را بی‌دین می‌خواندند؛ ولی امروزه اگرچه از آن نسبت‌ها خبری نیست و کفر برای خود دارای تمدن و تجدد گردیده است، اما برخی افراد در نهاد و در اندرون و یا در روزنامه‌ها انواع اتهام‌ها را به دیگری وارد می‌آورند و به حریم دیگران تجاوز می‌نمایند و حرمت مسلمان را پاس نمی‌دارند. این در حالی است که مسلمان مصونیت دارد و کسی حق ندارد به حریم و آبروی او تعرضی داشته باشد و اگر کسی بدون دلیل و ملاک شرعی این کار را انجام دهد، مجرم است.

بحث علمی باید با رعایت ادب کامل انجام گیرد و حریم‌ها رعایت شود. امروزه، در میادین مسابقاتی مانند کشتی، بوکس و کاراته، دو نفر میدان‌دار به مقتضای کار، یک‌دیگر را بسیار می‌زنند؛ ولی هیچ یک به دیگری بی‌احترامی نمی‌کند و در پایان نیز و بازنده و برنده یک‌دیگر را می‌بوسند و از هم دل‌گیر نمی‌باشند و یکی دیگری را سرزنش نمی‌کند و این امر اقتضای ادب و شأن انسانی است.

اصل اولی در باب موسیقی

اگر در باب موسیقی موضوعی باشد که ادله چهارگانه بر حکم آن دلالتی نداشته باشد، فقیه در حکم آن شک می‌نماید و با وجود شک، رجوع به اصول عملی موضوع می‌یابد. در این مورد برخی بر اساس قاعده‌ی «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام» قایل به براءت می‌شوند و برخی دیگر قاعده‌ی «خوک دینک فاحتط لدینک» را ترجیح می‌دهند و حکم به احتیاط می‌دهند. فقیه در این مورد باید بداند که شک در این مورد شک در تکلیف یا شک در مکلف به. با شک در تکلیف، براءت جاری می‌شود و با شک در مکلف به که مکلف به طور اجمال به وجوب تکلیفی علم دارد، احتیاط می‌شود. البته این شک برای مجتهد و فقیه پیش می‌آید و نه مقلد که هیچ حکمی را نمی‌داند و مجتهد را به عنوان مرجع خود برای به دست آوردن احکام می‌پذیرد. تشخیص نوع این شک، و تعیین وظیفه در این مورد بر عهده‌ی مجتهد است. حال، اگر مجتهد نداند غنا و موسیقی چیست و به آن گوش فرا ندهد، چگونه می‌خواهد حکم آن را مشخص نماید. او نباید جامعه‌ی مسلمین را جامعه‌ای بیابانی بپندارد و موسیقی، رادیو، تلویزیون، ماهواره و اینترنت را ممنوع بداند. کودکان جامعه‌ای که وسایل ارتباطی ندارد، هوش و فکری بیابانی دارند که تنها می‌توانند چند گوسفند را جابه‌جا کنند، به‌ویژه بچه‌های امروزی که در عصری زندگی می‌کنند که اطلاعات لحظه به لحظه در سراسر دنیا پخش می‌شود. چنین حکم‌هایی انقراض فکری نسل آینده را موجب می‌شود و دینمداران را سرگردان می‌سازد.

اصل اولی که در موارد شک کاربرد دارد و در صورت وجود شک و نبود دلیل قابل استناد به آن ارجاع داده می‌شود در باب‌های مختلف فقه یکسان نیست. برای نمونه در باب طهارت و نجاست، اصل اولی طهارت و پاکی اشیا و در باب گوشت‌ها اصل اولی عدم تزکیه و میتة بودن آن است مگر این که خلاف آن ثابت شود. حال، آیا اصل اول در باب غنا و موسیقی حرمت است و کسی نباید برای خواندن لب از لب بگشاید، مگر این که دلیلی بر جواز آن باشد یا اصل این است که هیچ یک از آواهای غنایی حرام نیست مگر این که دلیلی محکم و مستند با آن مخالف باشد. بنا بر این اساس، در موارد شک، اصل اولی حلیت و براءت است و در صورتی که ندانیم آیا آوازی غنایی حرام است یا خیر، اصل حلیت جاری می‌شود. خداوند متعال، حکم همه‌ی اشیا و امور را بیان نموده است و هر جا دلیلی بر حرمت یافت نشود اصل در آن اباحه است. این اصل اولی بسیار حایز اهتمام است و نباید بر مذاق و سلیقه‌ی خود یا از روی احتیاط به حرام چیزی گرایید زیرا ما خود نمی‌توانیم چیزی را حرام دانیم و این مقام فقط سزاوار شارع است و این مقام ویژه‌ی حضرت حق است و اولیای خدا به طور تنزیلی این مقام را دارا می‌باشند.

پرهیز از تحویلی نگری در استخراج حکم

خوانندگان، نوازندگان و رقصان به صورت نوعی به تنهایی حرفه‌ی خود را نمی‌توانند ظهور بدهند، به این معنا که برای نمونه تا نوازنده‌ی نواز، خواننده نمی‌تواند بخواند. برخی از مطرب‌ها نیز تا اندکی شراب نخورند و به مستی نیفتند، حیا و خجالت از آنان برداشته نمی‌شود و رقص یا خوانندگی و رها کردن صدا از آنان نمی‌آید. بر این اساس، هیچ خواننده‌ی آن چنانی و هیچ نوازنده‌ی از این قماش افراد بدون گیلان شراب نیست و مجالس آواز و موسیقی به صورت نوعی با گناه همراه بوده است. توجه به این نکته از آن رو حایز اهمیت است که دانسته شود دلایلی که برای حرمت موسیقی ذکر می‌شود آیا موسیقی را از آن جهت که موسیقی است حرام می‌داند یا به سبب گناهی است که همراه دارد و میان این دو تفاوت بسیار است؛ چرا که اگر موسیقی از آن جهت که موسیقی است حرام شده باشد، در همه‌ی حالات حرام است اما در صورتی که موسیقی به سبب همراه بودن با گناه منع شده باشد، با برداشته شدن آن گناه، موسیقی حلیت و جواز خود را

باز می‌یابد. در استنباط حکم باید هر گونه دگم اندیشی و تعصب را کنار گذاشت و با دقت و ژرف پژوهی لازم، قواعد و موازین استخراج حکم را با اطراف نگری کامل رعایت نمود و خود را از دام اطراف گرایی و تحویلی نگری و مغالطه اخذ وجه به جای کنه رهانید.

غنا و موسیقی می‌تواند هم انسان را به حق و حقیقت نزدیک نماید و هم او را از حقیقت دور سازد و تشخیص موسیقی شایسته و این که کدام دور و کدام نزدیک می‌سازد، بر اساس بیان شارع است؛ چرا که شارع هر آن چه ما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می‌سازد را بیان نموده و یکی از همین امور، غناست که هر دو جهت را داراست و از این رو امر بسیار مهمی است که توجه نداشتن آن معرکه‌ی آراست. عده‌ای از روان‌شناسان بر این عقیده‌اند که موسیقی بر کیفیت کار می‌افزاید، غم را می‌زداید، شادابی و نشاط می‌آورد، انسان را از تنهایی خارج می‌سازد، طول عمر و تسکین اعصاب به همراه دارد و فواید بسیاری را برای آن فهرست می‌کنند؛ اما باید توجه داشت که این امر در حد اقتضاست و نمی‌توان آن را به‌طور کلی چنین حکمی داد.

عده‌ای در برابر می‌گویند غنا و موسیقی ماده‌ای چرکین و غده‌ای زاید است که بی‌غیرتی، گناه، نامردی، ضعف اراده و ضعف اعصاب می‌آورد. فهرست این گروه نیز بسیار بلند است؛ اما باید دانست این سخنان نیز به طور مطلق درست نیست؛ بلکه برای موسیقی و غنا در حد اقتضاست و نه بیش از آن. می‌توان گفت هر دو گروه نظری ارایه داده‌اند که کارشناسانه نیست و هر یک به مغالطه‌ی اخذ وجه به جای کنه یا تحویلی نگری گفتار آمده‌اند و از این رو کتاب‌هایی که تنها منافع موسیقی را بر می‌شمرند و یا کتاب‌ها و نوشته‌هایی که فقط مضرات موسیقی را بیان می‌کند ارزش علمی ندارد و جز مغالطه‌ای بیش نمی‌باشد. کتابی را دیدم که نویسنده‌ی آن نزدیک به پنجاه ضرر برای موسیقی آورده بود و هرچه ناسزایی که در توان داشت بر علیه آن به کار برده بود. روشن است که این گونه مزاج‌ها، مزاج‌های عصبانی است؛ چرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست. اینان سخن را از بین دندان‌های خود بیرون می‌دهند. به عکس انسان‌های آرام که سخن را با لب‌های خود بیان می‌کنند. سخنان انسان عصبانی حجیتی ندارد و لوازم شرعی آن بر آن حمل نمی‌شود؛ از این رو اگر انسان عصبانی به خداوند متعال کفر بگوید، کافر نمی‌شود؛ چون بر آن اندیشه‌ای ندارد و مزاجی سخن می‌گوید و نه با منطق و استدلال.

استنباط احکام، جراحی متخصصانه

استفاده از دلایل نقلی برای استنباط احکام بسیار پیچیده است. فرایند به دست آوردن حکم شرعی مشکل است و به ویژه دلیل آوردن بر حکمی چندان آسان نیست. ارزیابی دلایل نیاز به دقت بسیار دارد. باید دید دلیل امری کلی است یا جزئی، ظنی است یا قطعی، ظاهر است یا نص، انصراف دارد یا خیر، شبهه بر آن وارد می‌شود یا خیر، اگر دارای شبهه است، شبهه‌ی آن مصداقی است یا مفهومی. دلیل اخص از مدعاست یا اعم و یا مساوی، مناط و معیار حکم چیست، مستند است یا خیر، و موارد بسیار دیگری که اطلاع و آگاهی بر آن مستلزم احاطه‌ی کامل بر دانش‌های بسیاری است.

از نکات مهم در دریافت حکم، شناخت موضوع و توجه به تغییر و تبدل موضوعات احکام شرعی و تغییر شرایط زمانی و مکانی حکم است. مثال شایع این بحث، «نزع میاه چاه» است که علامه‌ی حلی پی برد آب چاه دارای منبع است و حکم آب کر را دارد و با شناخت دقیق از موضوع، حکم آن تغییر یافت.

کشف حکم و صدور فتوا چه بسا سخت‌تر و پیچیده‌تر از عمل جراحی مغز باشد و مجتهد برای صدور حکم باید دانش‌های بسیاری را بداند.

در اندکی از روایات از بعضی از اقوام به نیکی یاد نشده است؛ اما باید توجه داشت که این روایات را نمی‌توان دلیل بدی این اقوام در زمان حاضر دانست، بلکه این روایات برای اقوامی که در زمان روایت می‌زیسته‌اند بوده است و فقط شامل همان افراد می‌شود؛ ولی اکنون که موضوع تغییر نموده به طور طبیعی حکم آن تغییر کرده است. باید توجه داشت که موضوعات احکام می‌تواند ثابت یا متغیر باشد.

برای نمونه، شراب خوارها کنار شراب، پسته، باقلوا، حلوا یا کباب و مانند آن را می‌خورند تا بتوانند خوب شراب بخورند. حال، اگر بر فرض روایتی پسته‌ی کنار شراب را حرام دانسته باشد، آیا می‌توان گفت: همه‌ی پسته‌ها، هرچند کنار سجاده باشد حرام است؟ پسته یا چای که کنار تریاک گذاشته می‌شود یک حکم دارد و پسته و چای معمولی حکم دیگری و نمی‌توان حکم یکی را بر دیگری حمل نمود.

لزوم شناخت تاریخ موضوع و حکم

از آن چه گفتیم به دست می‌آید که برای شناخت یک حکم باید تاریخ آن مسأله و موضوع آن را به طور کامل دانست و به زمان صدور حکم رفت تا بتوان دریافت که موضوع آن چه بوده و چگونه بوده که حلال یا حرام شمرده شده است. بحث موسیقی نیز این چنین است. در طول تاریخ موسیقی خواهد آمد که هرگاه ظاهر گرایان بر کشور حاکم می‌شدند، حرمت مطلق موسیقی را بر آن بار می‌نمودند و همه‌ی انواع آن را حرام می‌دانستند و هرگاه کار به دست تجددطلبان و روشن فکران قرار می‌گرفت، همه‌ی آن را حلال می‌شمردند، مانند زمان ما که متولیان صدا و سیما و مذاق گردانندگان این رسانه‌ی ملی بر این است که همه‌ی انواع موسیقی را حلال می‌دانند. فضای حاکم و چیرگی و غلبه‌ی هر یک از این گروه‌ها در فتوای عالمان نیز تأثیر داشته است.

برای نمونه، مرحوم شهید مطهری در زمان ستم‌شاهی محمدرضا پهلوی به دانشگاه رفت، زمانی که مینی ژوپ مد روز بود و ایشان می‌خواست در آن دانشگاه از مسأله‌ی حجاب سخن گوید، بر لزوم پوشش با مانتو تأکید می‌کند. عالمی میان جمعی از جوانان مختلط است که دختران آن تا بالای زانو عریان هستند و نگاه پسران به آنان است. در چنین محیطی سخن گفتن از حجاب با چادر گوش شنوایی ندارد و بهترین گزینه‌ای که به ذهن ایشان می‌آید این است که بگویند حجاب با چادر لازم نیست و اگر مانتو نیز پوشیده شود کافی است و نظر ایشان نیز بر مخاطبان وی تأثیر می‌گذارد؛ چرا که اگر ایشان بر حجاب چادر اصرار داشت، کسی سخن وی را نمی‌شنید تا چه رسد به این که به آن عمل کند.

بحث غنا و موسیقی نیز همین ماجرا را دارد و همواره دستخوش حوادث و آرای مختلف گردیده است. سعی نگارنده در این نوشتار بر آن است که ذهن‌ها را آماده کند و بدون تأثیرپذیری از آرا و افکار مختلف، نخست منابع دست اول صدور حکم و فتوا یعنی کتاب و سنت را به بحث گزارد و با پژوهش و مطالعه‌ی عمیق ادله‌ی نقلی غنا و موسیقی، حکم آن را به دست آورد و در این کنکاش علمی تفاوتی ندارد که نتیجه‌ی آن چه باشد؛ زیرا ما درصدد کشف و بیان احکام الهی هستیم و نه در مقام بیان اغراض شخصی.

اهل ذوق، عارفان، فلسفیان و شاعران، به سبب خوشامد نفسی، موسیقی را حلال می‌دانستند و برخی از فقیهان و کلامیان نیز در برابر آنان، حرمت مطلق غنا و موسیقی را فریاد می‌کردند. با این وصف، باید به همه‌ی تاریخ غنا و موسیقی شک نمود؛ چرا که بیش‌تر نظرات ارایه شده در این زمینه، خالی از سیاست زدگی نبوده و آنان چندان در پی دلیل‌های شرعی نمی‌رفتند و یا با پیش‌فرض‌ها و احکامی که آن را ثابت و غیر قابل تغییر می‌دانستند به سراغ بررسی ادله می‌رفتند.

در این امر باید اهتمام و توجه به دین داشت و نظر شرع را خواستار شد و نه نظر عالمان دین را و نیز باید برای دریافت مقصود اولیای الهی و پیشوایان دین تلاش و دقت بسیار نمود و ملاک و معیار نگرانی و دلیل مذمت معصومین: از غنا و موسیقی را دانست و در این زمینه باید پیش از هر چیز موضوع غنا و موسیقی و عوارض همراه آن را به دست آورد. در فلسفه گفته شد: قضیه‌ی «الوجود حار» از دیدگاه فلسفی درست نیست؛ زیرا وجود گرم نیست، همان طور که وجود نمی‌تواند سرد باشد، بلکه باید گفت: «المادة حارة» اما چون ماده بخشی از وجود است می‌گوییم: «الموجود المادی حارة». حرارت بر ماده عارض می‌شود و نه بر وجود و نمی‌توان گفت: «الوجود حار»؛ اگرچه ماده بخشی از وجود است.

هم‌چنین وقتی گفته می‌شود: «الانسان ضاحک»، ضحک امری عرضی اما عرضی لازم است؛ ولی نطق را در «الانسان ناطق» ذاتی آن است با آن که هر دو مساوی است؛ زیرا هر ناطقی ضاحک و هر ضاحکی ناطق است و تفاوت این دو در این است که ذاتی چرایی و «لِمَ» نمی‌پذیرد؛ ولی از امر عرضی می‌توان پرسش نمود و «لِمَ» پذیر است، و حکم هر یک از این دو با دیگری تفاوت دارد.

البته، لازم به ذکر است که برخی از حیوانات نیز تعجب می‌کنند، می‌خندند و نطق مخصوص به خود دارند و ضحک و نطق ذاتی انسان نیست.

این امر به دست می‌دهد که هر موضوعی را باید با احکام و خصوصیات و نیز ذاتیات و عوارض آن شناخت و سپس حکم آن را به دست آورد. بدیهی است یحکم یک موضوع با تغییر عوارض و لواحق آن می‌تواند متفاوت باشد. آیا حکم به حرمت غنا و موسیقی با توجه به انصراف مردم از دین و اقبال آنان به حکومت‌های جور بوده است، اگر چنین باشد، حرمت آن عرضی دانسته می‌شود و در این صورت، اگر غنا و موسیقی در موردی سبب اقبال مردم به دین شود، آیا حرمت آن زایل می‌گردد. پیش از این گفته شد که در استنباط حکم باید به عوارض لاحق بر یک موضوع دقت کافی داشت و یک عرضی را به جای عرضی دیگر در حکم دخیل دانست یا حکمی که با لحاظ آن عرضی به موضوع داده شده را به ذات آن بار ننمود و به انواع مغالطه‌ی اخذ وجه به جای ذات یا تحویلی نگری گرفتار نیامد.

لذت نفسانی از غنا

بدیهی است غنا دارای لذت و حظ نفسی است و هر فردی که مجاری ادراکی و احساسی وی سالم مانده باشد از صدای خوش لذت می‌برد. البته گاه با شدت یافتن ایمان، فرد مؤمن از خوانندگی که معصیت باشد ناراحت می‌گردد اما چنین فردی از گناه بودن عمل وی احساس ناراحتی می‌کند و ممکن است به صورت ناخودآگاه از صدای زیبای وی لذت ببرد؛ چرا که وی از زیبایی رنج نمی‌برد؛ بلکه از معصیت و گناه تنفر دارد. از سوی دیگر، اگر کسی به‌طور کلی بگوید: آواز غنایی برای من خوشایند نیست، یا دارای اختلال روحی روانی است و یا به خشکی طبع گرفتار آمده است.

لذت بردن از صدای خوش امری فطری است و خداوند به انسان حالتی را بخشیده است که از صدای موزون لذت می‌برد؛ اگرچه موضوع لذت، نفس و نفسانیات می‌باشد. پس همان‌طور که شما ذایقه‌ای خدادادی دارید که طعم غذای خوب را از بد تشخیص می‌دهد، نفس شما نیز این‌گونه است و در نهاد آن از صدای نیک لذت می‌برد و صدای بد برای او ناخوشایند است. این امر نه تنها برای انسان بلکه برای حیوانات نیز وجود دارد و اگر جایی سخن از حرمت پیش آید، در مقابل فطرت آدمی است که گویا گفته‌ایم: غذای لذیذ حرام است؛ چون ذایقه لذت می‌برد! اما چنان‌چه عوارضی بر غذای لذیذ حاکم شود و برای نمونه، غصبی یا سمی باشد، حرمت بر غذا عارض می‌شود نه این که غذای لذیذ از آن جهت که موجب لذت نفس است به خودی خود حرام باشد. غنا و موسیقی نیز لذت‌آور است و دلیلی که چنین لذتی را

نهی نماید در دست نداریم. بله روایات عوارضی را که می‌تواند با پیشامد آن غنا و موسیقی را حرام نماید بر شمرده است که بحث تفصیلی آن در بخش خود خواهد آمد.

التذاذ و لذت بردن در شریعت اسلام حرام نیست و صرف التذاذ و خوشایندی ملاک حرمت چیزی قرار نمی‌گیرد. بله، اسلام مرزهایی را برای لذت بردن قایل است و برخی از مصادیق و افراد آن را ممنوع نموده است. لذت بردن از حالات خوش معنوی گاه نیکو و مستحسن شمرده شده است. دیدن فرشته یا حوری و دل سپردن به آن حرام نیست. حالت خوشایندی که با عمل زناشویی ایجاد می‌گردد و سبکی و شادابی حاصل از آن ارزش معنوی و پاداش اخروی دارد؛ اما برخی از حظوظ و لذایذ نفسانی، عقلانیت و ایمان و اراده‌ی آدمی را رو به ضعف می‌کشاند و از این جهت، استفاده از آن ضرر دارد؛ چون برای آدمی لازم است عقلانیت وی روز به روز پویا و شکوفا باشد و نه نفسانیت وی؛ چرا که با نیرومندی و غلبه‌ی نفسانیت، عقلانیت ضعیف می‌شود و در نتیجه‌ی ضعف عقلانیت، ایمان کاهش می‌یابد و دیگر شخص نمی‌تواند در برابر تمایلات نفسانی و گناهان خودنگه‌دار باشد و استفاده از غنا بدون داشتن مربی لازم و شایسته که بر پیچیدگی‌های روان آدمی آشنا باشد، نفس را لغزنده می‌سازد و ضعف اراده‌ی او را موجب می‌شود.

غنا صوت موزون است. صوت و صدا می‌تواند غنایی نباشد. آواز خوش و نوع صوت و صدای موزون طرب دارد و چیزی است که واقعیت خارجی است.

فقیهان غنا را طرب آور می‌خوانند. آنان می‌گویند مد و کشیدن صدا و ترجیع و غلطاندن صدا در گلو و ایجاد چهچهه طرب آور و بهجت آفرین است و از این رو حرام شده است. این در حالی است که زناشویی و صدای چهچهه‌ی بلبل و شرشر آب و سخن‌گویی مهمل کودکی که تازه متولد شده شادی آفرین است، هم‌چنین وقتی سرنشینی اتومبیلی که با سرعت زیاد حرکت می‌کند ناگاه به سرازیری وارد شود، به وی حالت خفت دست می‌دهد. در انزال منی نیز این حالت وجود دارد. مکاشفه و شهود نیز از خوشایندی و التذاذ برکنار نیست و همه‌ی این موارد شادی آفرین است اما فقیهی به حرمت آن فتوا نمی‌دهد و حظ نفسانی از آن جهت که لذت نفسی است ممنوع نمی‌باشد.

نتیجه‌ی این بحث این است که غنا لذتی نفسی است و خوشامد دارد و چنین نیست که غنا حظی نداشته باشد و انسان سالم آن را بد نمی‌داند و حتی حیوانات وحشی از غنا به رقص می‌آیند، اما انسان اگر بخواهد عاقل باشد و با اراده و نیروی عقلانیت و ایمان حرکت کند، باید از برخی از آوازهای غنایی پرهیز کند و تنزیه نفس از غنا داشته باشد و رهنمون لازم در این زمینه را از استاد راه آشنا به مقامات معنوی بگیرد. غنا برای نفس همانند گریس یا روغن برای دستگاه‌های اصطکاک‌دار یا لولایی می‌ماند و آن را لیز و لغزنده می‌کند و نیروی بازدارنده‌ی نفس را از آن می‌گیرد و اراده را سست می‌نماید.

پی‌آمد این بحث این است که جامعه‌ای که انواع غنا را رواج می‌دهد نیروی بازدارنده از معصیت را ندارد و چنین جامعه‌ای به راحتی و با اندکی غارت و شبیخون فرهنگی در انواع گناهان فرو می‌غلطد و از تقوا، عقلانیت، کرامت و ایمان دور می‌گردد و دستگاه‌های تبلیغی هدف‌دار آن را به راحتی به سوی خواسته‌های خود سوق می‌دهد. چرا که آنان هستند که با موسیقی اراده‌ی جامعه را در دست گرفته‌اند. اراده امری نفسانی است و حرکت خارجی معلول آن اراده و ظهور آن است؛ به این معنا که برای نمونه گاه فرد اراده می‌کند برای انجام کاری برخیزد و اراده‌ی انجام آن را نیز دارد، اما توان نفسی وی نیروی حرکت خود را ندارد و در نتیجه نمی‌تواند آن کار را عملی سازد و اراده‌ی وی ظهور پیدا نمی‌کند.

البته این سخن برای انسان‌های معمولی است و اولیای خدا و مؤمنان بحق چون در کمال عقلانیت و تقوا قرار دارند حظوظ نفسانی در آنان ظهور و بروز ندارد و نفس آنان از چنین اموری به بهجت نمی‌آید.

شناخت فضای اندیشاری روایات غنا

در روایات غنا از چیستی و معنای غنا سخنی به میان نیامده است. برای دریافت علت این امر باید فضای صدور روایات را شناخت. در زمان حضور معصومان: مومنان و شیعیان واقعی اندک بوده‌اند. این عده‌ی اندک با فشارهایی که دولت حاکم بر آنان وارد می‌آورده است مجبور به تقیه یا توریه بودند. آنان در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مهندسی فضای فرهنگی آن در دست خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند که آلودگی و پلیدی را تبلیغ می‌کردند و مردم را از این راه با خود همراه می‌ساختند. این مؤمنان اندک با معصوم به صورت مستقیم در ارتباط بودند و چون افرادی بسیار تیزهوش و زیرک بودند، به فرهنگ و قاموس رایج در لسان معصوم آشنا بودند و آنان می‌دانستند که غنا چیست و آنان در این زمینه نه درگیر شبهه‌ی مصداقی بودند و نه شبهه‌ی مفهومی داشتند؛ اما آیا این قاموس مباحثی به ما منتقل شده است یا خیر و آیا آن موضوع که غنا نامیده می‌شده و حکم آن برای ما شناخته شده است یا نه؟ شمّ روایی و نیروی تفقه حدیث به دست می‌دهد که شیعیان واقعی در آن زمان به معصیت و گناه دچار نمی‌شدند و مقام عصمت که این شیعیان به حضور وی می‌رسیدند آنان را حفظ می‌نموده است و با توجه به این که هیچ کدام از چیستی غنا از لحاظ مفهوم و مصداق نپرسیده است می‌توان روشنی و وضوح این معنا برای آنان را دریافت. امام این وضوح و روشنی به دست ما نرسیده است و ما در شناخت مصداق غنا شبهه داریم. البته نباید این نکته را فروگذار نمود که این غناست که در روایات دارای شبهه‌ی مصداقی است اما در رابطه با آلات موسیقی شبهه‌ی مصداقی وجود ندارد و آلات معرفی شده در این احادیث در طول زمان تغییری نکرده است و این ابزار تنها فنی‌تر و زیباتر شده است.

با تأمل در نوع گفته‌ها و گزاره‌های دینی، می‌توان مذاق دین در رابطه با غنا و موسیقی را چنین برداشت نمود. این استنباط، فرایند روشمند به دست آوردن حکم دینی را داراست و دلایل و شواهد آن در جای خود به تفصیل بازخوانی می‌گردد. در زمان صدور روایات، خلفای جور بنی‌امیه و بنی‌عباس مهندسی فرهنگ و اندیشه‌ی مردم را به دست گرفتند و برپایی مجالس و پارتی‌های گناه را در دستور کار خود قرار می‌دادند و از طرف دیگر، شیعیان برای در امان ماندن از ظلم و ستم آنان رویه‌ی تقیه را پیش گرفتند و آنان از خود چیزی نداشته‌اند و امامان شیعه: با آن که بطلان نظام و سیستم حاکم را معرفی می‌کردند اما زمینه‌ی آن را نداشتند که در همه‌ی جوانب با آنان برخورد نمایند و آنان نیز برای طرب و غنایی که دربار در دست داشته است جانشینی نمی‌توانستند معرفی نمایند. با این توضیح، مراد از غنا و آلات موسیقی مانند مزممار، تنبک، کوبه، طبل و طنبوری که در روایات آمده است، به آلات آن زمان و به همان مجالس انصراف دارد و اگر کسی بتواند تحت نظام استنباط حکم و با شم قوی روایی، جانشینی حلال از این مجالس و لذایذ را ارایه دهد، درست به فرهنگ معصوم نایل آمده است.

در زمان امامان معصوم: آلات موسیقی تنها در امور حرام مورد استفاده قرار می‌گرفته و مورد حلالی برای آن گزارش نشده است و علت آن نیز همان‌طور که در پیش به آن اشاره رفت، نبود دولت و حکومت شیعی بوده است و خلفا چون دستان شیران بیشه‌ی دین را بسته می‌دیدند احساس قدرت نموده و هرچه را می‌خواستند و می‌پسندیدند با دین انجام می‌دادند. همین امر فقیهان را بر آن داشته تا سخن از حرمت محض موسیقی و غنا سر دهند و سخن آنان نیز کاملاً بجاست؛ اما این حکم تنها برای زمانی است که دولت اسلامی شیعی که بر مدار ولایت اهل بیت عصمت و طهارت: حرکت کند وجود نداشته باشد و چنانچه شرایط تغییر کند و حکومت این توانمندی را به دست آورد به گونه‌ای که حکومت اسلامی بتواند در موارد حلال، هم بخواند و هم بنوازد و موسیقی را در خدمت گسترش شریعت و برانگیختن

احساسات مردم برای جذب هر چه بیش تر آنان در طریق معنویت باشد و منفعت حلال عقلایی بر آن مترتب گردد، آیا دلیلی فقهی از آن منع می نماید یا خیر؟

در آن زمانها موسیقی در تمام شهرها در خدمت حکومت غاصب وقت بوده است و شیعه در غربت، تقیه، ذلت و قلت به سر می برده است. آنان نه می توانستند تنبکی داشته باشند و نه ضربی و نه دمی و نه صدایی و حتی شعر یا کتابهای روایی خود را زیر خاک پنهان می کردند تا کسی آن را نبیند. در چنین جامعه‌ای بدیهی است که ضرب و تنبک با تأثیر شگرفی که بر احساسات و عواطف مردم دارد نمی تواند در خدمت ولایت قرار گیرد و بر این اساس ترویج حکومت جور می باشد و حرام است. بررسی احادیث و دلایل موسیقی و غنا نشان می دهد که این ادله ناظر به چنین مواردی است و حال پرسش این است که آیا می توان طبل را که در آن زمانها مورد استفاده‌ی مطربان درباری بوده است و در جنگ نیز از آن استفاده می شده را گرفت و دستگاه سه گاه، چارگاه، زابل، شش هشتم، ضربی، اصفهان، ابوعطا و یا ماهور را با آن اجرا کرد.

چارگاه دستگاهی است مناسب رقص است و یکی و دوتا و سه تا، تا یک ده و دو ده و سه ده، چهار ده را شامل می شود. برای زورخانه، چاوش خوانی، جنگ و سانهای نظامی یا تشییع جنازه‌ی رسمی نیز به کار برده می شود. یا در مواردی که ضرب زده می شود سنج نیز کنار آن می آید و سنج نیز فلوت می آورد و فلوت نیز ارکست دارد. در مراسم تشییع شهیدان می توان «لا اله الا الله» را به دستگاه آورد و آن را با فلوت و به ویژه ضرب اجرا کرد، آیا این امر جز منفعت حلال است؟ بله چنانچه در این صورت، ترویج باطل، کفر، فحشا یا لهو و لعب را به دنبال داشته باشد، بدون تردید حرام است. اکنون موسیقی به دست دیکتاتورها، سلاطین و خلفای جور نیست، آیا می توان گفت نفس کشیدن صدا حرام است. برای نمونه، صدای خُرْخُر که بعضی به هنگام خواب دارند و هر شخصی آن را با یکی از دستگاهها آن را انجام می دهد اگر در بیداری انجام گیرد و یا این نفس در فلوت دمیده شود آیا اشکال دارد یا نه؟

این بحث همانند بحث مجسمه سازی است. زمانی مجسمه بت بود و مورد پرستش قرار می گرفت و تا فردی مجسمه‌ای را می دید به سجده می افتاد و ذکر می گفت؛ ولی اکنون بچه‌ها سوار آن می شوند و در این زمان به عنوان سرگرمی کودکان و برای هوشیاری آنان کار آمد است و کودک قبل از این که مدرسه رود، بدین وسیله حیوانات مختلف را می شناسد و با جنگل و اهل آن و نیز با انسان و انواع آن آشنا می گردد. البته اکنون نیز ساخت و فروش مجسمه و عروسک در مناطقی که بت پرستی رایج است حرام است.

شاهد این مطلب این است که ادله‌ی غنا و موسیقی به طور مطلق حکم به حرمت صوت و صدای غنایی ننموده است و بر قرائت نیکوی قرآن کریم تأکید شده است.

غنا و موسیقی اجمال مفهومی دارد و در اجمال مفهومی و نبود دلایل و شواهد روشنگر و با وجود شک، اصل اولی محل مراجعه است. اما در باب آلات موسیقی معرفی شده در روایات اجمال مفهومی وجود ندارد، اما این ابزار در دست قدرت طاغوتی بوده است و نام بردن از ابزارها، شاعران و مجالس و حرام دانستن آن به مجالس آن خلفا انصراف دارد و ابزار و آلاتی که در دست مؤمنان است یا شاعر اهل بیت : را شامل نمی شود. حق و ولایت در آن زمانها در غربت و تقیه به سر می بردند و دولت و حکومتی نداشتند تا برای تبلیغ از آن از عنصر صدا بهره ببرند و همه‌ی صداها و مجالس رقص، موسیقی و نیز بربطها، تارها و طنبورها تا شطرنج و دیگر

ابزار سرگرمی که لذا بد نفس را فراهم می آورد در خدمت اهل باطل بوده است و مصداق حلالی برای آن یافت نمی شده است تا برای آن سؤال و پاسخی دیده شود همان گونه که حتی یک نفر از روایان از مصادیق حرام غنا سؤال نکرده است که کدام مورد حرام است؛ زیرا

موضوع آن برای آنان روشن و بدیهی بوده است و مراد همان‌هایی بوده که در دست خلفای جور آن چنان افرادی بوده و با عرق و ورق، شراب، رقص و موسیقی و زن‌های رقاصه همراه بوده است. حال، وقتی حضرت می‌فرماید: «نی حرام است.» من شک می‌کنم نی‌های زمان خویش را می‌گوید یا مطلق نی مراد حضرت است؟ یا مثلاً وقتی می‌فرماید: «شعر حرام است» آن شعرهای مجلسی با آن خصوصیات ویژه مورد نظر است و یا اطلاق دارد و همه نوع شعر را می‌گوید منتها چون در زمان امامان معصوم: دعبل خزایی در کار نبوده و هر چه بوده است شاعر درباری بوده و هر آلت موسیقی هم فقط در آن مجالس استفاده می‌شده است حال، ما شک می‌کنیم که وقتی حضرت می‌فرماید: نی حرام است کدام نی را می‌گوید؟ همان نی را که در آن مجالس بوده می‌گوید یا اگر یک نی در راه خدا و در راه جذب مؤمنین استفاده شود این نیز حرام است؟ ما دلیل نداریم که بگوییم این نی هم حرام است.

جهت ثبوتی و اثباتی بحث غنا و موسیقی

اگر بخواهیم به صورت فنی به این مسأله بنگریم باید گفت: بحث علمی دارای دو جهت ثبوتی و اثباتی است.

بحث ثبوتی بحثی ذهنی است و از باید‌ها سخن می‌گوید اما بحث اثباتی به خارج از ذهن و به آن‌چه در عالم واقع است نظر دارد. در ارایه‌ی بحث نباید این دو مقام را با هم خلط کرد و باید توجه داشت که چه باید باشد غیر از آن‌چه که هست می‌باشد.

بحث غنا و موسیقی نیز دارای دو جهت ثبوتی و اثباتی است و باید به شدت از خلط این دو مقام پرهیز داشت. این که لحنی می‌تواند اثر خیر داشته باشد و معین و مددکار سالک یا مؤمنی باشد، بحثی ثبوتی است که باید دید این بحث با مقام اثبات آن هماهنگی دارد یا خیر. ما نخست در این بحث، مقام ثبوت را پی می‌گیریم تا بحث موسیقی و غنا به خوبی خود را نشان دهد. لحن، امری ترکیبی است و از صورت و ماده شکل یافته است و بر روی صورت و هم‌چنین ماده‌ی آن باید فتوا داد. گاه ممکن است صورت لحن دارای اشکال باشد ولی ماده‌ی آن خوب و مناسب باشد و برای نمونه، ممکن است قرآن کریم در این مایه خوانده شود، اما با توجه به صورت آن اشکال داشته باشد و هم‌چنین ممکن است صورت بدون اشکال، ولی ماده‌ی آن دارای اشکال باشد.

نمی‌توان به صورت کلی گفت غنا و موسیقی برای خلق جایز است؛ چرا که بسیاری چون حیوان درنده‌ای هستند و اگر به موسیقی گوش دهند درندگی آنان بیش‌تر می‌شود و از این رو فقیهان چون خاصیتی غیر از ایجاد درندگی برای آنان نمی‌دانند، آن را حلال نمی‌شمارند. روایات بسیاری که از موسیقی نهی می‌کند ناظر به مقام اثبات و با توجه به حکومت ظاهری خلفای بنی امیه و بنی عباس است که همراه با مفاسد بسیاری بوده است و حکمی که فقیهان از این روایات برداشت نموده‌اند به چنین موسیقی‌هایی باز می‌گردد که افرادی هم‌چون شاهان اموی و افرادی هم‌چون آنان پای آن بوده‌اند، نه موسیقی و آوازی که عارف، سالک یا مرید صاحب یقینی و یا مؤمنی آگاه با آن همراه می‌گردد و از این رو همه‌ی این روایات از آن منصرف است. اگر از معصوم درباره‌ی موسیقی پرسیده می‌شده است، معصوم مطابق با آن‌چه در خارج می‌گذشته است پاسخ می‌داده‌اند و در آن زمانه نیز جز فسق، فجور، لهو و لعب در خارج نبوده است.

این بحث در ابزار موسیقی نیز مطرح است و روایات ناظر به آلاتی است که ارادل و اوباش از آن استفاده می‌کرده‌اند اما اگر همان چنگ به دست مرید صاحب یقین و نه مرید عادی یا مؤمنی آگاه افتد، روایات از آن منصرف است و می‌توان گفت گاه استفاده از آلات موسیقی خوب، بلکه لازم می‌گردد، ولی چون در خارج و در متن جامعه، مؤمنان دارای این امکانات نبوده و همواره در تقیه بوده‌اند و همین که زنده می‌مانده‌اند برای آنان مغتنم بوده است و حوزه‌ی موسیقی در دست ارادل و اوباش و مطربان و آلودگان به معاصی بوده است، حکم به حرمت استفاده از آن داده شده است. البته، همین طور نیز نمی‌توان نواخت، بلکه شما مراد، یقین و اراده را پیدا کن بعد بنواز.

موسیقی باید مددکار باشد نه این که ضرر داشته باشد و بحث بر روی معین است و گفته شد که مرید و سالک صاحب یقین و اراده، در کنار همه‌ی کارهایی که می‌کند از موسیقی نیز استفاده نماید؛ نه این که شب و روز بگوید:

مست مستم ساقیا دستم بگیر تا نیفتادم ز پا دستم بگیر

پس در موسیقی میان گفته‌ی حکیم و فقیه تفاوت است و کلام هر یک ناظر به دو موضوع و دو مورد متفاوت است و هر دو نیز درست می‌باشد و تنها فقیه حکیم است که می‌تواند آن را به‌درستی تحلیل نماید و موارد جواز و عدم جواز هر یک را بیان نماید. هم‌اینک موسیقی، غنا و آواز حظّ نفسانی و حیوانی دارد و هیچ کس نمی‌تواند منکر آن شود، و از نظر روان‌کاوی ضعف اراده و ضعف نفس و ضعف اعصاب می‌آورد و از این رو برای خلقی که از آن لذت می‌برند خوب نیست، بلکه برای آنان همانند شراب می‌ماند. شراب نیز هم خاصیت دارد و هم ضرر. شراب برای بدن نافع و برای حقیقت انسان مضر است. شراب برخی از بیماری‌ها را مداوا می‌کند، بدن را چاق می‌کند، زخم معده و چربی را از بین می‌برد و رنگ صورت را گل می‌اندازد و آن را قشنگ می‌نماید، اما حقیقت انسان را از بین می‌برد و آن را بی‌غیرت و بی‌فتوت می‌کند.

موسیقی نیز از مقوله‌ی شراب است، ظاهر را آباد و انسان را خوشحال می‌کند ولی باطن را خراب می‌کند، مگر آن که با تجویز استاد صاحب معرفت باشد.

حال جای این پرسش است که آیا غنا و موسیقی نسبت به خیر و شر حقیقتی لا بشرط است یا به شرط لا و یا به شرط شیء است و آیا استفاده از آن به صورت مطلق ممنوع است و تنها با پیشامد ضرورت جایز می‌گردد یا خیر؟

باید گفت: در مقام اثبات، موسیقی باطل، فساد آور و بدون منفعت؛ بلکه مضر است و نه تنها مقرب به خدا نیست، بلکه تقرب به معصیت و فحشا و منکر را در پی دارد؛ ولی در مقام ثبوت چنین نیست و اگر به دست اهل آن باشد نافع می‌گردد و به تعبیر دیگر، لا بشرط است؛ پس اگر کسی گفت: موسیقی می‌تواند آدم را به خدا برساند، باید گفت کدام موسیقی؟ آن موسیقی که انسان را به حمام می‌برد وی را حتی از خرمایی نیز باز می‌دارد. به همین خاطر در بحث موسیقی باید جانب دقت را ملاحظه نمود. روایات و دلایل منع موسیقی نیز به مقام اثبات و یزگی دارد و نه مقام ثبوت؛ چرا که ائمه‌ی معصومین: نمی‌خواستند بحث‌های ذهنی و فلسفی داشته باشند و روایاتی که به دست ما رسیده است به مقام اثبات و خارج و موجودیت زمانه‌ی آنان ناظر است.

بنا بر آن چه گذشت، الحان در مقام ثبوت نسبت به خیر و شر لاقتضاست و همانند چاقو، تلویزیون، ویدئو، ماهواره و اینترنت می‌ماند و این امور مانند شراب نیست؛ بلکه حالت لاقتضا را دارد؛ یعنی هم نسبت به خیر و هم نسبت به شر اقتضا می‌یابد.

اما در مقام اثبات و خارج، موسیقی و هم‌چنین رسانه‌های جمعی یاد شده بیش‌تر با اوباش و اراذل و اهل فسق و معصیت همراه بوده است و باید بین این دو مقام تفاوت گذاشت. بحث حکیم در مقام ثبوت و بحث فقیه در مقام اثبات است. فقیه به خارج نظر می‌اندازد و از موسیقی، لهو، لعب، لغو و عبث می‌بیند که همه معدّ معاصی است و حکیم نیز منکر این سخن نیست و وی در مقام ثبوت لحن را با ویژگی‌ها و شرایط خاص خود برای مرید به مقدار لازم تجویز می‌کند و از طرفی هیچ حکیمی موسیقی را به عنوان کار رسمی تجویز نمی‌کند!

مصلحت دیدن آن است که یاران همه کار بگذارند و رخ و طره‌ی یاری گیرند

نتیجه این که اگر در مقام ثبوت، استفاده از موسیقی برای فردی اقتضا داشته باشد و با گوش فرا دادن به آن، احساسات وی تحریک می‌شود و عمل خیری از وی سر می‌زند که به خداوند تقرب می‌جوید می‌توان گفت: ادله‌ی منع، استفاده از چنین موسیقی و هم‌چنین آلات آن را شامل نمی‌شود و منصرف از آن است و استفاده از آن برای چنین فردی اشکال ندارد؛ هرچند استفاده از آن برای دیگران اشکال دارد و یا برعکس ممکن است وی فاقد زمینه‌های جواز آن باشد و مناسبتی با شرایط گفته شده نداشته باشد که در این صورت، باید رعایت تناسب گفته شده شود و هرچند ممکن است لحنی برای دیگران اشکال نداشته باشد، اما برای وی به دلیل گفته شده اشکال دارد و این امر غیر از لحاظ ثبوتی آن است که به طور غالب محقق نمی‌شود.

بر این اساس، اجماع بر حرمت استفاده از آلات موسیقی و هم‌چنین گوش فرا دادن به موسیقی به مقام اثبات ناظر است و نه مقام ثبوت و اگر کسی بگوید موسیقی به طور مطلق همانند شراب است، جمود دارد و گفته‌ی وی به نقض غرض در خلقت باز می‌گردد و آفرینش صدای نیکوی موجود در طبیعت زاید می‌شود. آواز و صدا، آهنگ طبیعت و ترنم موزون ملکوت است؛ در حالی که شراب در طبیعت نیست، بلکه این انگور است که در طبیعت موجود می‌باشد. در طبیعت چیزی که وجود آن به طور کلی مضر باشد نمی‌توان سراغ گرفت و حتی زهر و سم نیز به طور کلی مضر نیست و در صنایع داروسازی کاربرد دارد. ساخته‌های دست بشری غیر از مصنوعات الهی است و از مصنوعات الهی نمی‌توان به طور کلی نفی نفع نمود؛ حتی قاذورات، منی و مجسمه نیز منافع خود را دارد و از این رو بیع و بهره بردن از آن اشکالی ندارد، ولی منفعت آن باید حلال باشد. بله، استفاده‌ی آن در معصیت به مقام اثبات که مقام واقعیت است باز می‌گردد و مقام ثبوت، مقام حقیقت است و با توجه به این نکته است که الحان را نمی‌توان در مقام ثبوت به صورت مطلق حرام دانست؛ بلکه حرمت آن اقتضایی است؛ اگرچه در مقام اثبات ممکن است بسیاری از آن را دارای اشکال دانست؛ چون در این مقام ممکن است موسیقی در معصیت استفاده شود؛ هرچند در مقام ثبوت استفاده‌های خیر دارد، اما از آن استفاده‌ها در خارج و در متن جامعه بهره برده نمی‌شود و دنیای استکبار با ترویج آهنگ‌های تند و تیز از موسیقی و صدا برای شست‌وشوی مغزی جوانان استفاده می‌کند و ذائقه‌ی جامعه را تغییر می‌دهد. غنا و موسیقی؛ اگرچه برای همه مناسب است و تا حدی نیز تجویز می‌شود، اما جامعه‌ی مدرن با آن مانند دارو رفتار می‌نماید که باید در رعایت اندازه‌ی آن نهایت دقت را داشت.

باید از جمود در این زمینه پرهیز داشت. کسی که جمود دارد عشق و صفایی ندارد و مثل کدوی بی‌بار است:

دلی که عشق ندارد کدوی بی‌بار است لبی که خنده ندارد شکاف دیوار است

شخص جامد مثل شکاف دیوار و کدوی بی‌بار می‌ماند و در نماز نیز «من من» می‌کند و ملایکه را از خود دور می‌سازد.

متأسفانه، هیچ حکیم عارفی ید مبسوط نداشته است تا موارد درمانی، معین و مجاز موسیقی را مشخص نماید و برای نمونه، مجوز برای لحن در قرائت نماز بدهد. همان‌گونه که گذشت نماز دارای لحن است و ضرورت لحن حتی در قرائت نیز هست. برای نمونه، (ولا الضالین) با مدّی که از پشت دندان‌های نواجذ زبان از حلقوم در می‌آید و به میان بند ثنا یا و لای «ز» زنبوری بند شود، خود دستگاهی از دستگاه‌های موسیقی را می‌آفریند و مایه‌ای از آن بیرون می‌آید که شکفتن لحن را به همراه دارد.

هم‌چنین طبیب روان‌کاو میان بیمارانی که دایم می‌خندند و با کسانی که دایم گریه می‌کنند تفاوت می‌گذارد. چنین کسانی برای کنترل خویش دارویی جز موسیقی و غنا ندارند؛ به‌ویژه کسانی که می‌خندند. خنده از گریه جنون بیش‌تری می‌آورد و وقتی طبیب برای چنین

بیمارانی موسیقی را تجویز می‌کند، به این معنا نیست که موسیقی برای همه جایز است. در باب سلوک نیز مرید چون به ظرف فکر افتد نیازی به شنیدن موسیقی ندارد و چه بسا که موسیقی برای وی مضر باشد و برای او اشتغال آورد؛ چرا که وی باید به عالم دیگری مشغول شود.

نمونه‌های استفاده از غنا یا موسیقی

رجز خوانی از آهنگ‌های نظامی است که در اسلام بسیار مورد استفاده بوده است. البته نه تنها در جبهه‌ی اسلام؛ بلکه در جبهه‌ی کفر از همین حرب و سلاح استفاده می‌کردند. گاه رجز خوانی از عوامل مهم در پیروزی یا شکست یک لشکر بوده است. کفار فریاد می‌دادند: «اعلی هیل اعلی هیل» و مسلمانان در پاسخ: «الله اعلی و أجل» را می‌گفتند. این دو قافیه در مجموع ۱۶ نت دارد. و همین‌طور بعد از آن کفار می‌گفتند: نحن لنا العزی و لا عزی لکم و مسلمانان پاسخ می‌دادند: الله مولانا و لا مولی لکم که هر یک ۱۲ نت دارد. کافران در «نحن لنا» جمعیت و استقلال خود را می‌رسانند و «العزی» بت آنان است و «لکم» را در آخر آوردند تا مسلمانان را عقب نگاه داشته باشند. جار و مجروری که می‌تواند در ابتدای کلام باشد، برای تحقیر مسلمانان در آخر می‌آید. آنان نام خود را پیش می‌اندازد حتی پیش‌تر از بت‌های خود! ولی نام مسلمانان را در آخر می‌آورند؛ اما مسلمانان نیز زیبا و با ادب و در حالی که نام خدای خود را در ابتدا می‌آورند پاسخ می‌دهند: «الله مولانا و لا مولی لکم!» این دو رجز، تفاوت فرهنگ کفر و اسلام را می‌نمایاند. کافرانی که بت‌های خود را می‌خوردند در این جا نیز خود را پیش‌تر از بت عزی ذکر می‌کنند اما مسلمانان همواره خداوند را در پیش چشم دارند و همیشه او را بزرگ می‌بینند.

مؤمنان آن زمان که استادی همچون پیامبر اکرم ۹ و تربیت دینی دارند هنوز چند صباحی از عمر اسلام نگذشته است این چنین سخن می‌گویند و نام ولی نعمت خود را پیش می‌اندازند.

اگر استادی قوی باشد، وجود چنین شاگردانی عجیب نمی‌نماید. اگر کسی بگوید این شعر برای پیامبر اکرم ۹ بوده و آنان از قول حضرت می‌گفتند؛ پس می‌گوییم پیامبر اکرم ۹ نیز شعر می‌گفته و اگر بگویید مسلمان‌ها می‌گفتند؛ پس آنان چقدر پیشرفت کرده بودند. حال، محتوای این کلام کجا و بی‌محتوایی برخی از اشعار عشق کوچه بازاری کجا!

در نمونه‌ای دیگر، شخصی خدمت پیامبر اکرم ۹ عرض کرد: «من امبرّ امصیام فی امسفر»؛ آیا روزه‌ی در سفر واجب است؟ حضرت ۹ با همان آهنگ به او پاسخ دادند: «لیس من امبرّ امصیام فی امسفر»؛ روزه‌ی در سفر از نیکویی و واجبات نیست. پیامبر اکرم ۹ در این جمله با همان نت، اعراب، موسیقی، لفظ و معنا به او پاسخ می‌دهد! حال، «نعوذ بالله»؛ مگر پیامبر او را مسخره می‌کند؟ پیامبر اکرم ۹ در این پاسخ از موسیقی استقبال کرده است.

اگر بخواهیم رجزهایی که در روز عاشورا خوانده شده است را معنا کنیم و دستگاه آن را به دست آوریم، به دانستن موسیقی نیاز داریم.

آیات قرآن کریم و ادعیه همه دارای ریتم و دستگاه خاص خود است. دعای معروف فرج: «اللهم کن لولیک الحجة ابن الحسن، صلواتک علیه و علی ابائه، فی هذه الساعة و فی کل الساعة، ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصرأ و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً» دعای گران قدری است که ریتم، صدا، صوت و غنای آن بسیار مهم است و اگر همین دعا برای کفار خوانده شود، روی آنان اثر می‌گذارد، چرا که دستگاه‌هایی کنار هم چیده شده است که می‌توان از آن هنگام ظهور را یافت. ما با قاطعیت می‌گوییم که تا بیش از چند صد سال دیگر ظهور محقق نمی‌شود. البته، وقتی نیز تعیین نمی‌کنیم که مصداق «کذب الوقاتون» باشد ولی هنوز روی دیگ عالم برداشته نشده

است تا چه رسد به آن که به ته دیگ رسیده باشند. خدا رحمت کند شخصی را که می‌گفت حضرت در سال ۱۴۱۳ ظهور می‌کند و همان هنگام ما گفتیم که این خبرها نیست و هنوز تا عصر ظهور بسیار مانده است.

هنگامی ظهور با تحقق «قائداً، ناصرأً، دليلاً و عيناً حتى تسكنه أرضك طوعاً و تمتعه فيها طويلاً» شکل می‌پذیرد. البته این ادعا در بحث ولایت به اثبات می‌رسد و اگر ما جرأت می‌کردیم می‌گفتیم بیش از این زمان مانده است.

معنای انتظار این نیست که حضرت هرگاه تشریف آورد، آن حضرت به تنهایی امور را سامان دهد. منتظر کسی است که هر لحظه او را فرا خواندند، آمادگی داشته باشد. مثل زمان جنگ که همه آماده باش هستند؛ اما اگر کسی اسلحه‌اش را فروخت دیگر رزمنده نیست. منتظر کسی است که در آماده باش کامل بوده و فقط منتظر یک دستور است؛ خواه از طرف حضرت باشد یا نماینده‌ی حضرت. هرچه حقیقت باشد همان تکلیف است، تفاوتی ندارد که جنگ باشد یا صلح، زندان باشد یا باغ، شرف باشد یا غرب.

اذان؛ نوای خوش نای هستی

از جمله اموری که در اسلام بسیار به آن سفارش شده و مستحب مؤکد است و حتی می‌شود به خاطر آن نماز را شکست، اذان است. اذان اذان همه استعلایی است و هیچ تخفیف یا استغلا ندارد و می‌خواهد افزوده بر این که روح را گسترده کند و آن را سعه بخشد، صدای ما را نیز آزاد سازد و رهنمون می‌دهد که خود را بالا بکشید. اذان استعلا دارد و رکوع و سجده رفتن فرود است و چون نمی‌توان ناگاه از اوج به فرود آمد با رب العالمین، الدین، نستعین، مستقیم، ضالین استغلا می‌یابد و برای رکوع و سجده آمادگی پیدا می‌شود. شریعت می‌گوید نمازی که ابتدای آن بلندی نباشد، نماز کاملی نیست؛ از این رو می‌توان آن را شکست. اذان اوج و بلندای نماز است و اگر گفته نشود و به آن بلندا دست یازیده نشود، می‌توان نماز را شکست تا آن بلندا را درک کرد. فراز و فرودی که شرح آن گذشت همان قبض و بسط است. قبض است که آدمی را بالا می‌برد و بسط است که انسان را سعه می‌بخشد و او را پایین می‌آورد.

چنانچه در نماز کسی بالا نرود، این توانایی را ندارد که دنیا را پشت سر اندازد و از طرفی، با برشت داشتن سنگینی‌های دنیایی نمی‌توان به معراج رفت. کسانی که دنیا را پشت سر نمی‌گذارند، در نماز از اندیشه‌ی دنیایی خود فارغ نیستند و با انبوهی از مسایل و مشکلات دنیوی مشغول نماز می‌شوند. بر اساس آن چه گفته شد کسانی که در نماز به تشتت فکری و حواس پرتی دچار می‌شوند و وسواس و شک بسیاری دارند، باید اذان و اقامه‌ی خود را درست بگویند. غرض از ذکر این مطلب وضوح بخشی به چگونگی تأثیر صوت و غنا و موسیقی در روح و روان آدمی است. موسیقی زبانی بین المللی و فطری موجودات است که عقل دوری از آن را نمی‌پسندد و برای زیستن سالم ناچار از آن با حفظ حدود شرعی آن است.

مذاق دین

با تأمل در نوع گفته‌ها و گزاره‌های دینی می‌توان مذاق دین در رابطه با غنا و موسیقی را چنین برداشت نمود. این استنباط، فرایند روشمند به دست آوردن حکم دینی را داراست و دلایل و شواهد آن در جای خود به تفصیل بازخوانی می‌گردد. در زمان صدور روایات، خلفای جور بنی امیه و بنی عباس مهندسی فرهنگ و اندیشه‌ی مردم را به دست گرفتند و برپایی مجالس و پارتی‌های گناه را در دستور کار خود قرار می‌دادند و از طرف دیگر، شیعیان برای در امان ماندن از ظلم و ستم آنان رویه‌ی تقیه را پیش گرفتند و آنان از خود چیزی نداشته‌اند و امامان شیعه: با آن که بطلان نظام و سیستم حاکم را معرفی می‌کردند اما زمینه‌ی آن را نداشتند که در همه‌ی جوانب با آنان برخورد

نمایند و آنان نیز برای طرب و غنایی که دربار در دست داشته است جانشینی نمی توانستند معرفی نمایند. با این توضیح، مراد از غنا و آلات موسیقی مانند مزمرا، تنبک، کوبه، طبل و طنابوری که در روایات آمده است، به آلات آن زمان و به همان مجالس انصراف دارد و اگر کسی بتواند تحت نظام استنباط حکم و با شم قوی روایی، جانشینی حلال از این مجالس و لذا یذ را ارائه دهد، درست به فرهنگ معصوم نایل آمده است.

غنا و موسیقی اجمال مفهومی دارد و در اجمال مفهومی و نبود دلایل و شواهد روشنگر و با وجود شک، اصل اولی محل مراجعه است. اما در باب آلات موسیقی معرفی شده در روایات اجمال مفهومی وجود ندارد، اما این ابزار در دست قدرت طاغوتی بوده است و نام بردن از ابزارها، شاعران و مجالس و حرام دانستن آن به مجالس آن خلفا انصراف دارد و ابزار و آلاتی که در دست مؤمنان است یا شاعر اهل بیت را شامل نمی شود. حق و ولایت در آن زمانها در غربت و تقیه به سر می بردند و دولت و حکومتی نداشتند تا برای تبلیغ از آن از عنصر صدا بهره ببرند و همی صداها و مجالس رقص، موسیقی و نیز بربطها، تارها و طنابورها تا شطرنج و دیگر

ابزار سرگرمی که لذا یذ نفس را فراهم می آورد در خدمت اهل باطل بوده است و مصداق حلالی برای آن یافت نمی شده است تا برای آن سؤال و پاسخی دیده شود همان گونه که حتی یک نفر از روایان از مصادیق حرام غنا سؤال نکرده است که کدام مورد حرام است؛ زیرا موضوع آن برای آنان روشن و بدیهی بوده است و مراد همانهایی بوده که در دست خلفای جور آن چنان افرادی بوده و با عرق و ورق، شراب، رقص و موسیقی و زنهای رقاصه همراه بوده است. حال، وقتی حضرت می فرماید: «نی حرام است.» من شک می کنم نی های زمان خویش را می گوید یا مطلق نی مراد حضرت است؟ یا مثلاً وقتی می فرماید: «شعر حرام است» آن شعرهای مجلسی با آن خصوصیات ویژه مورد نظر است و یا اطلاق دارد و همه نوع شعر را می گوید منتها چون در زمان امامان معصومین: دعبل خزایی در کار نبوده و هر چه بوده است شاعر درباری بوده و هر آلت موسیقی هم فقط در آن مجالس استفاده می شده است حال، ما شک می کنیم که وقتی حضرت می فرماید: نی حرام است کدام نی را می گوید؟ همان نی را که در آن مجالس بوده می گوید یا اگر یک نی در راه خدا و در راه جذب مؤمنین استفاده شود این هم حرام است؟ ما دلیل نداریم که بگوییم این نی هم حرام است.

تعریف دین از غنا و موسیقی

باید توجه داشت که در روایات و مدارک فقهی تعریفی از غنا و موسیقی وجود ندارد و به همین سبب، روایات جواز یا حرمت موسیقی در مفهوم و مصداق شبهه دارد؛ اگرچه این مشکل در باب شناخت آلات موسیقی وجود ندارد و بنابر این، غنا و موسیقی اجمال مفهومی دارد.

جایگاه بحث موسیقی در فقه

فقیهان به صورت غالب در کتاب شهادت از غنا و موسیقی بحث کرده اند. از شرایط شاهد، عدالت است و با توجه به این که غنا حرام است، این بحث مطرح می شود که اهل غنا فاسق هستند و شهادت آنان پذیرفته نیست. آنان به همین مقدار بحث بسنده کرده اند؛ در حالی که بحث از غنا و موسیقی بسیار پیچیده تر از آن است و اجمال دارد. در طول تاریخ نیز هم سیاست و هم مزاجهای مختلف وارد این بحث شده است و آن را دست خوش حوادث نموده و این بحث از واقعیت خود دور مانده است.

در لغت موسیقی غنایی را به آن چه که در مجالس اهل فسوق است؛ مانند: مجالس خلیفه تعریف کرده اند؛ اما چنانچه غنا و موسیقی در مجالس اهل حق باشد حکم آن چگونه است؟ مدارک و روایات در این زمینه اجمال دارد و اثبات حرمت آن، دلیل خاص را می طلبد.

مشکل دیگری که سبب شده است البته، چون فقیهان ما از حکومت جدا بوده‌اند و حکومت در دست اهل دنیا بوده است، آنان به اطلاق حکم به بطلان و حرمت غنا داده‌اند؛ در حالی که این بحث پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و باید با نگاه به تمام جوانب آن، و با دقت کامل در این زمینه سخن گفت.

خلاصه‌ی بحث

از آنچه تاکنون گذشت به دست آمد که موضوع غنا و موسیقی و همچنین چیستی لهُو و لعب در کلمات لغت‌شناسان و فقیهان و نیز در روایات اجمال دارد و اجمال روایات است که سبب اجمال در کلام فقیهان شده است. البته، اجمال در روایان، در عصر غیبت حادث شده است و در زمان صدور روایات، در آن اجمالی نبوده است و گفته خوان مراد و مقصود گفته را به روشنی در می‌یافته است و مراد از آن همان غنا و موسیقی و آلات لهُو و لعبی بوده که حکومت طاغوت از آن استفاده می‌برده است و از این رو کسی از چیستی آن پرسش ننموده است و اجمال موجود بعد از زمان حضور امامان: پدید آمده است و نگارنده برای حل این مشکل، رجوع به اصل اولی را پیشنهاد داد که بحث از آن گذشت.

موسیقی و دنیای سیاست

در دنیای مدرن که ارتباطات جهانی شکل گرفته و عرصه‌های مختلفی به خود گرفته، موسیقی، غزل، شعر و ادبیات و نیز فوتبال و ورزش است که اقتدار سیاسی می‌آورد و نه سلاح‌های گرم. هم‌اکنون سیاه پوستان آمریکایی با موسیقی به مبارزه با ابرقدرت جهانی رفته‌اند. بررسی غنا و موسیقی از این نظر نیز حایز اهمیت است؛ به ویژه آن که ما می‌خواهیم صد ساله‌ی آینده‌ی جهان را به نام ایران و فرهنگ شیعی آن رقم بزنیم. باید در این راستا تمام اهرم‌های نهادینه نمودن فرهنگ را شناسایی نمود و بررسی‌های دقیق فقهی، حکم حرمت یا حلیت آن را به دست آورد و برای هر مورد حرامی، نمونه بلکه نمونه‌های بسیاری از حلال آن را طراحی و به جهانیان عرضه نمود مهم در این مقصود آن است که نظرگاه دین عرض شود و همت بر آن رود که به هرچه دین آموزش می‌دهد عمل شود و نه هر آن چه سلیقه و ذوق افراد خواهان آن است و بر آن تربیت شده‌اند.

امروزه دنیای سیاست برای تسخیر دولت‌های دیگر از اصل اغفال مردم بهره می‌برد و نه از سلاح‌های گرم. در صدر اسلام نیز خلفای جور موسیقی، غنا، رقص و پارتی‌های شبانه و روزانه را در این راستا رواج می‌دادند ولی اهل حق و ولایت همانند امامان معصوم: در تقیه و کتمان بودند و آنان نمی‌توانستند، مجلس، نشست و محفلی داشته باشند. همه‌ی مجالس، نشست‌ها و کنسرت‌های موسیقی در دست دشمنان بوده است و آنان بوده‌اند که به مقتضای اهداف شوم خود مجلس‌داری می‌کردند و این مجالس را در تضعیف اهل حق و ولایت به خدمت می‌گرفته‌اند. روایاتی که با شدیدترین لحن از غنا و موسیقی نهی می‌کند، شدت سوء استفاده‌ی دشمن را برای در دست داشتن اراده‌ی مردم آشکار می‌سازد. آنان این مجالس و پارتی‌ها را سازماندهی می‌کردند و از مطربان و عیاشان و خوانندگان و نوازندگان و شاعران حمایت می‌نمودند تا مردم را هرچه بیش‌تر به خلیفه نزدیک‌تر نمایند و نگذارند مردم در این اندیشه فرو روند که امام باقر یا امام صادق ۸ نیز وجود دارد. آنان مردم را تا آخر شب به بدمستی می‌کشاندند و خلیفه نیز هزینه‌های آن را می‌پذیرفت و آن را تشویق می‌کرد تا مردم با سری گیج به خانه روند و با این وصف، دین و امام باقر علیه السلام برای آنان جایگاهی نداشت و از این رو در روایات با بغض از موسیقی سخن گفته شده است و این بغض برای ذات موسیقی و غنا نیست؛ بلکه برای عمل خلیفه است که در پی تکذیب ولایت و تثبیت حکومت باطل خود است. چنان‌که برخی از دولت‌ها هنگامی که می‌خواهند بسیاری از کارهای سیاسی یا اقتصادی را انجام دهند که مردم

به آن حساسیت بسیار نشان می‌دهند، پربیننده‌ترین سریال‌ها و مجموعه‌ها را در آن طول زمانی مورد نیاز به روی آنتن می‌آورند و با سرگرم نمودن و اغفال ساختن مردم به زندگی شخصیت‌های محبوب آن مجموعه، سیاست خود را یک گام به جلو می‌برند و اراده‌ی جمعی آنان در مقابله با آن را تحلیل می‌سازند. خلفای جور حکومت خود را در سایه‌ی اغفال مردم از ارزش‌ها پایدار نگاه می‌داشتند. آنان همه‌ی اوقات فراغت و بلکه اوقات کاری مردم را پُر می‌کردند تا مردم ذهنی خالی و آسوده برای اندیشه نداشته باشند و حتی به این نیز نیندیشند که امامی دارند و با این کار، دین را به اندراس می‌کشیدند. روان‌شناسی اجتماعی می‌گوید اگر می‌خواهید مردم از کارهای اساسی دور نگه داشته شوند، آنان را سرگرم کنید. اشتغال و سرگرم ساختن مردم، آنان را از حکومت و سیاست و کارهای کلان باز می‌دارد و فضای ذهن و اندیشه‌ی آنان را چنان پر می‌نماید که فراغتی برای رجوع به حقایق هستی در خود نمی‌بینند و در نتیجه از همه‌ی حقایق و به‌ویژه ولایت دور نگاه داشته می‌شوند.

از طرف دیگر، در تاریخ آمده است ادیبان مکه در زمان پیامبر اکرم ۹ بحثی را پیش کشاندند و هیچ یک از یاران آن حضرت نتوانست از ایشان دفاع کند؛ اما عایشه که کودکی چند ساله بود وارد شد و با صدایی قشنگ و زیبا آیات: (والتین و الزیتون) را خواند و مجلس ادیبان را بر هم زد و آنان را شکست داد. عایشه صدای بسیار زیبایی داشت و زنی بود که جبروت و شکوه داشت و به پیامبر اکرم ۹ عشق می‌ورزید و تمام عشق پیامبر را برای خود می‌خواست و از همین رو بغض شدیدی نسبت به حضرت زهرا ۳ که پیامبر به او عشق می‌ورزید پیدا کرد و حسادت وی به حضرت زهرا ۳ سبب بدبختی و فلاکت ابدی وی شد و مردم را به شهادت آن بانوی عالم تشویق نمود؛ هر چند وی خلیفه‌ی اصلی اهل سنت است و عزیزتر از او در میان اهل سنت وجود ندارد و حتی ابوبکر و عمر نیز عزتی هم‌سنگ عزت عایشه ندارند. ما چگونگی حسادت وی را در کتاب «کوثر؛ ناموس حضرت حق» آورده‌ایم و غرض از ذکر این مطلب، خاطر نشانی تأثیر صدا در تبلیغات دینی است. البته این قضیه نیاز به بررسی و تحلیل فقهی دارد که در جای خود خواهد آمد.

در دنیای امروز نیز رسانه‌های گروهی و وسایل ارتباط جمعی چنان ملت‌ها را مشغول می‌کنند که کسی به صورت فردی و شخصی نیندیشد، بلکه همه سیستمی بیندیشند و چنان چه کسی از این سیستم جدا باشد مورد غفلت واقع می‌شود و هیچ‌کس او را نمی‌شناسد؛ زیرا همه به مدار سیستم می‌چرخند و اگر سیستم کسی را نشناسد، افراد تابع سیستم و نظام نیز او را نمی‌شناسند. تخدیر ملت‌ها به همین معناست و آزادی ذهنی ملت‌ها با نظام محوری گرفته می‌شود؛ هر چند آزادی‌ها جنسی و مالی که در خدمت نظام است به آنان داده می‌شود. ملتی که نتواند به صورت مستقل و فردی بیندیشد به پرنده‌ای در قفس می‌ماند که هر چند غذایی خوب و لانه‌ای گرم داشته باشد، هویت پرندگی و پریدن را از دست داده‌ است.

مشکل سیستمی زندگی کردن این است که اگر نابغه‌ای در دامان نظام وجود داشته باشد، چون به صورت معمول به مدار نظام نمی‌چرخند، سیستم نبوغ آنان را به کار نمی‌گیرد و آنان را باطل و هدر می‌سازد و اندیشه‌های بلند آنان به مردم نمی‌رسد و این مردم هستند که ضرر می‌بینند. در بحث موسیقی نیز برخی از روایات که با شدت فراوان از آن نهی نموده است به لحاظ این معنا بوده و نه به اعتبار ذات غنا و موسیقی؛ یعنی چون غنا، موسیقی و شعر و سرگرمی‌های دیگر مانند شطرنج در مجالس خلفا و در مسیر تبلیغ آنان بوده و اندراس دین را در پی داشته، با بغض از آن یاد شده است.

نیازمندی دین به نظریه پرداز و لیدر

دین در هر دوره‌ای به نظریه‌پرداز و لیدر نیاز دارد. رهبری که مذاق دین را به دست آورده باشد و بر آن باشد تا در مبارزه با جهان‌خواران که از اهرم لذایذ نفسانی برای تسخیر ذهن و اندیشه‌ی جوانان و مردم استفاده می‌برند، بهترین لذایذ حلال را شناسایی و طراحی نماید و

آن را در برابر دنیای استکبار و کفر به مردم بشناساند. دنیای کفر با تمام توان خود حرام‌های دینی را گسترش می‌دهند و به هر چه دنیای معنوی است دهن کجی می‌نمایند و آن را به چالش می‌کشاند و در این صورت رهبر دینی جامعه نمی‌تواند فقط به نوشتن رساله‌ای خشک و سجاده بسنده کند. وی مهندسی فرهنگ دینی را ترسیم نماید و روش‌های توسعه‌ی دین را شناسایی کند و از انواع آن بهره‌برد و دنیای استکبار که اهرم لذاذد حرام را در دست دارد با حظوظ نفسانی حلال به چالش بکشاند و این امر تنها با مدیریت ایدئولوگ توانمند قابل پی‌گیری است، گرچه امری مشکل می‌باشد.

باید در برابر تزه‌ها و ایده‌های دنیا آنتی تز و ایده‌های جدید اما دین پسند و سازگار با فرهنگ شیعی داشت و از این طریق با آنان به رقابت برخاست تا بتوان اداره‌ی دنیایی با هشت میلیارد جمعیت را به دست گرفت. با توجه به مقتضای آموزه‌ی: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»، آمادگی تنها به ادوات نظامی خلاصه نمی‌شود و همه‌ی امور از جمله مسایل مربوط به کامیابی نفسانی را شامل می‌شود و امروزه جامعه‌ی مسلمین از عدم کامیابی رنج می‌برد بلکه نمی‌داند که کامیابی چگونه است و استعمار با استفاده از آن بر این است که جامعه‌ی مسلمانان را به ذلت بکشاند. باید روش‌های کامیابی هماهنگ با مذاق دین که صفای نفسانی و سلامت جسمی را همراه دارد و نیز شراب طهور که نه تنها خماری و بیماری نمی‌آورد، بلکه جسم را جوان‌تر و روح را بانشاط‌تر می‌سازد و غنایی که روان را به سوی معنویت و عالم ملکوت سوق می‌دهد تعریف گردد. آن که شراب خمور می‌خورد، هیچ‌گاه از شراب طهور رویگردان نیست؛ اما شراب پاک‌ی که او را بدون آن که خراب کند شاد سازد زیرا او برای شراب می‌خورد تا شاداب شود. شیطان ساخت شراب خراب را آموزش داد تا ما را خراب کند، وگرنه او می‌توانست شراب طهور نیز درست کند ما نیز «شراب طهور» را به بهشت حواله می‌دهیم، در حالی که از نظر عقلی آن چه امکان پدیداری دارد، در هر مقامی قابل دستیابی است و مراتب هستی و خلقت مانع پدیداری آن نی‌باشند و به عبارت دیگر در هر مرتبه‌ای می‌توان هر مرتبه‌ای را پدید آورد و آن مرتبه را تنزل بخشید یا آن را به مرتبه‌ی بالاتری ارتقا داد. در قرآن کریم، طرح شراب طهور آمده است. خلاصه آن که باید با نغمه‌ی داود و جمال یوسف و شب شور و شعر الگودهی شود تا دین برای جامعه‌ی جوان و عموم مردم به عنوان عامل خمودی، سستی و تنگ‌نظری شناخته نشود. امروزه برخی خود را به آن سوی مرزها می‌رسانند تا قدری خوش باشند و چون دین به دور از پیرایه‌ها برای آنان بیان نشده است، دین را در داخل کشور سبب ناخوشی خود می‌دانند، در حالی که دین دور از پیرایه، نشاط و شادمانی را توصیه می‌کند.

دینداری در عصر حاضر با چالش میدان دار نبودن نظریه پرداز حکیم و توانمند روبه‌روست و فقدان حکمت نظری و ضعف اندیشاری که سبب شده است افراد چپستی و چگونگی دین را در نیابند و دلزدگی و یأس از دین یا دینمداران را احساس نمایند. دین و ایمان در عصر حاضر نیازمند عقلانیت است و عقلانیت دینی نیازمند شکوفایی و بازپروری توسط لیدری توانمند و آگاه به مقتضیات زمان و مکان است.

فتوا و حکم فقهی نمی‌تواند برکنار از مقتضیات زمان و مکان و شناخت موضوعات و به ویژه موضوعاتی که تحویل پذیرفته است باشد. دیگر زمان آن نیست که فتوا داده شود: اگر زنی از دنیا رفت یا در حال احتضار بود و جنینی در شکم داشت که ممکن است زنده باشد، باید شکم او را از ناحیه‌ی چپ پاره کرد؛ چرا که صدور حکم در این مورد بر عهده‌ی پزشکان متخصص است و نه فقیه و او عمل را از هر جا تشخیص دهد به سامان می‌رساند. چنین فتوایی یا آموزش دادن به پزشک ماست و یا به مردم. فرد متخصص نیاز به چنین آموزشی ندارد و افراد عامی حرام است در چنین کاری که تخصص ندارند وارد شوند. صدور چنین حکمی در زمان‌های قدیم درست بوده است اما در جامعه‌ی کنونی کاربردی ندارد. هم‌چنین نمی‌توان فتوا داد: اگر پزشک ناهمگون خواست زنی را معاینه کند، باید با آینه به اندام او نگاه کند، زیرا پزشک با نگاه در آینه نمی‌تواند بیماری را تشخیص دهد، در این موارد باید چنان آموزش پزشکی زنان را گسترش داد که نیاز به پزشک ناهمگن نرسد.

مردم دیندار جامعه‌ی ایران هم‌اکنون تشنه‌ی معرفت و عقلانیت در همه‌ی زمینه‌ها به‌ویژه در زمینه‌ی کامیابی و لذایذ نفسانی هستند و آنان که سیاست بی‌دینی یا جدایی دین از سیاست را دنبال می‌نمایند در پی سرایت افکار خود در دل و جان مردم با استفاده از وسایل طرب‌آور و بهجت‌آفرین در همه‌ی شکل‌های گوناگونی که دارد از موسیقی غنایی گرفته تا تبلیغ جاذبه‌های مجازی جنسی و قرص‌های اکس و برپایی پارتی‌های سیستماتیک هستند و خشک‌سالی این جا زمینه را برای جذب این قطره آب گندیده فراهم آورده است و اگر متولیان دینی هیچ چیزی برای عرضه در این رابطه نداشته باشند، این زمین خشک آن آب را با همه‌ی ولع در خود فرو خواهد داد و مردم را به فرهنگ خویش عادت می‌دهد. متولیان دینی باید آیه‌ی شریفه و آیین‌نامه‌ی (وأعدوا لهم ما استطعتم من قوّة) را که به توان جنگی محدود نیست نصب عین خود قرار دهند و با پرهیز از هر گونه التقاط و اختلاط حلال و حرام، مرزهای کامیابی را متناسب با عصر حاضر به گفته‌ی خوانان خویش بشناسانند.

متولیان امور دینی باید بهترین نوع زندگی اجتماعی را برای مردم ترسیم نمایند. آنان لازم است موسیقی اصیل اسلامی را تعریف نموده و آن را به جهانیان عرضه کنند. قرآن کریم از حنجره و لب و دهان با عظمت و بزرگی یاد می‌کند و می‌فرماید: (ولساناً وشفقتین) . با صوت می‌توان دنیایی را به سوی خود متوجه نمود.

امروزه بسیاری از گوشه‌ها و راسته‌های موسیقی را دنیای غرب به نام خود به ما تحمیل می‌کند اما از موجودی خود غفلت ورزیده‌ایم. روزی لباس سربازی بر تن عالمان مذموم بود و امروزه تقدس یافته است و عالمان با لباس سربازی به جبهه می‌روند، به همین گونه می‌توان کنسرت دینی برگزار کرد و مردم بسیاری را به سوی دین دعوت نمود و شعر و معنایی دینی را در یکی از دستگاه‌های موسیقی ارایه داد، می‌توان با نام موسیقی دینی و آهنگ ولایی، آیین تشیع را بر تمام سیستم‌های موسیقی موجود غلبه داد بدون آن که با مبانی و بررسی‌های فقهی مخالفتی داشته باشد، بلکه فقه اگر جدای از سیاست و نظام حاکم موجود نیندیشد و انزواگرا نباشد، برگزاری کنسرت‌های دینی را تشویق می‌نماید.

نگارنده خوب به یاد می‌آورد به گاه کودکی خود، یکی از عالمان دینی استفاده از بلندگو را که امری نوپدید بود حرام می‌دانست و از این رو وی به حرم حضرت معصومه ۳ که از بلندگو برای پخش اذان و نیز درس خارج حضرت آیت الله العظمی بروجردی استفاده می‌شد نمی‌آمد و می‌گفت در حرم از آلات لهو و موسیقی به کار می‌برند. حال، پس از گذشت سالیانی نه تنها از بلندگو، بلکه از تلویزیون، ویدئو، ماهواره، اینترنت و انواع گوشی‌های همراه بهره برده می‌شود و مردم آن را حلال می‌دانند. البته، متأسفانه عالمان به صورت غالب در دهه‌های گذشته همواره بعد از مردم قرار گرفته‌اند و سمت پیش تازی خود را از دست داده‌اند. امروزه در دنیا از عالمان شیعه وارسته‌تر، مؤمن‌تر و با حقیقت‌تر وجود ندارد؛ اما چون آنان در پشت سر مردم قرار گرفته‌اند، کاری پیش نمی‌رود. متولیان دینی باید با زیرکی و کیاست و دور از هر گونه افراط و تفریطی جلودار مردم باشند. البته در این راه امری که بسیار مهم است و متأسفانه مورد غفلت واقع شده این است که در اجتهاد باید مواظب بود خود را به احتیاط‌های بی‌مورد گرفتار ننمود و گاه احتیاط در ترک احتیاط است و نباید به صرف سند ضعیف و یا اجماع یا فتوایی که شهرت دارد اما مدارک و مآخذ آن موجود و قابل نقد است حکمی را صادر نمود. مجتهد باید چنان تیزبین باشد که خود را به «الاحوط» و «الاحتیاط» نیازمند نبیند و حکم را با درایت تمام دریابد و هر جا که با وجود اجتهاد به حکم نرسید، بگوید نمی‌دانم؛ نه آن که حکم به احتیاط دهد. وجود احتیاط‌های بسیار و گاه افراطی باعث شده است مسلمانان ابزارهای تبلیغ، تحقیق، دفاع، حرکت و حمله و اهرمی مثبت که با آن بتوانند دشمن را نابود کنند در دست نداشته باشند.

متأسفانه رقص نیز سرگذشت غمباری همچون غنا و موسیقی دارد و پی‌آمد آن، زن‌ها بیش‌تر در خانه نقش یک کلفت را یافته‌اند تا بانوی خانه و از این رو بیش‌تر خانواده‌ها دارای مشکل خانوادگی می‌گردند و مرد از همسر خود دلخوشی لازم را ندارد و تنها او را مادر بچه‌ها و

کارگر آشپزخانه می‌شناسد و زن نمی‌تواند جاذبه‌ای برای شوهر خود داشته باشد؛ زیرا آموزش و فراگیری همه‌ی ناز و عشوه‌های مثبت با عنوان «حرام است» از او گرفته شده است.

فقیه باید بتواند جامعه‌ی مسلمین را سرزنده نگاه دارد؛ همان‌گونه که زن باید شوهر خود را حفظ کند و چنان‌چه او با ناز و عشوه‌های خود این مهم را انجام ندهد، دیگران این نقش را به صورت مجازی نیز که شده بازی می‌کنند و او را به انحراف می‌کشند. البته نمی‌خواهیم به‌طور مطلق بگوییم رقص حلال است و دلایل آن در جای خود بررسی‌ده خواهد شد و تنها در این مقدمه می‌خواهیم بگوییم حوزه‌ها مسئولیتی بس عظیم دارند و حیطة‌ی کاری آنان نه تنها ایران بلکه جهان می‌باشد. اگر ما نتوانیم اهرم‌های مثبت را رواج بدهیم، استکبار جهانی ملت ما را با همه‌ی فرهنگ پر بار و سابقه‌داری که دارد به سوی خود می‌کشاند. امروزه بیش از هزاران سایت و کانال ماهواره وجود دارد اما نقش سایت‌های اسلامی در این میان چه میزان است! امروزه در اینترنت، تالارهای گفت‌وگویی وجود دارد و همه به خدا اشکال می‌کنند و چه سخنان بدون استدلال و پشتوانه‌ای را زمزمه می‌کنند؛ اما سایتی قوی و با امکانات وسیع دارند. اما اگر این سایت‌ها با تمامی امکاناتی که در اختیار دارد به دست اهل آن باشد، معلوم خواهد شد چه کسی می‌تواند میدان‌دار بحث‌های علمی و عقلی در زمینه‌ی مسایل دینی باشد.

موسیقای پدیده‌ها

هر صوت و صدایی، حتی افتادن سنگی به داخل چاه دارای آوا و آهنگی است اما مهم این است که آن دستگاه کشف بشود. البته، در جای خود این سخن را توضیح خواهیم داد. گنجشکی که جیک جیک آواز می‌خواند و کلاغی که قار قار می‌کند همه دارای آهنگی است. در مناجات‌ها و در صحیفه‌ی سجاده‌ی نیز دستگاه‌هایی است که همه دارای ریتمی معنوی است! حتی به جرأت می‌توان قرآن کریم کتاب موسیقای معنوی خواند. البته، موسیقی قرآن کریم نیاز به کشف دارد. همان‌گونه که گفته شد موسیقی همانند کاریکاتور و نقاشی یا عکس زبان مشترک جهانیان است و فردی که هیچ عربی نمی‌داند می‌تواند از موسیقی قرآن بهره‌مند شود. قرآن می‌فرماید: (فاقروا ما تیسر من القرآن) که به صرف قرائت قرآن کریم رهنمون می‌دهد. گاه پرسیده می‌شود ما معانی قرآن کریم را نمی‌دانیم، پس برای چه قرآن بخوانیم، در حالی که قرائت قرآن آهنگ‌های مخصوصی دارد و تلاوت هر آهنگ، اثر خود را بر جسم و روان آدمی می‌گذارد. هر کسی باید قرائت قرآن کریم داشته باشد و تحقیق از تفسیر و معانی قرآن کریم امری جدا از قرائت است و نمی‌تواند جایگزین قرائت شود. (فاقروا ما تیسر من القرآن). کسی که در شبانه‌روز قرائت قرآن نکند و گوش، دل و چشم وی نوای قرآن را نشنود، در حقیقت طهارت ندارد و کسی که طهارت ندارد چیزی را فهم نمی‌کند. قرائت قرآن کریم داری موسیقی ویژه‌ای است و قرائت آن زبان ترکی، عربی یا فارسی نمی‌شناسد و شخص از هر نژاد و به هر زبانی که باشد به صرف خواندن تأثیر قرآن کریم را دریافت می‌کند. نماز نیز همین‌گونه است و اگر کسی معنای نماز را نداند اثر موسیقایی آن را دریافت می‌کند. اگر شخص نماز را به درستی قرائت کند، دستگاه گوارش او تنظیم و موزون می‌شود و همانند خوردن انار که خون را صاف می‌کند، نماز نیز مزاج، خون و اعصاب و روح و روان را صاف می‌کند و آن را صیقل می‌دهد. قرائت نماز برای رفع ناراحتی‌های اعصاب بسیار مؤثر است. همان‌طور که تنظیم برق و کاربراتور ماشین موجب تنظیم موتور و دود نکردن آن می‌شود، خواندن نماز نیز این پی‌آمد را دارد که انسان با خود درگیر نشود و به خود ایراد نگیرد. در روایات است: «صوموا تصحوا»، این امر ویژه‌ی روزه نیست و خواندن نماز نیز سلامتی می‌آورد. کسی که قرآن کریم و نماز را با آهنگ و به ترتیل و با ریتم و توجه می‌خواند: (ورتل القرآن ترتیلا) سلامتی به او دست می‌دهد و هیچ‌گاه دچار قبض، گرفتگی، ناراحتی و ضعف اعصاب نمی‌شود، ولی ما نماز می‌خوانیم؛ اما متأسفانه دارای ریتم و توجه نیست و به همین خاطر آثار آن را در خود نمی‌بینیم. در صورتی نماز یا قرآن کریم مؤثر واقع می‌شود که

حالت و آهنگ خود را داشته باشد؛ حتی اگر معنای آن فهمیده نشود؛ چرا که قرآن کریم از صاحبان خرد است و خود اثر خود را می‌گذارد. غفلت از صوت و صدا و بهره نبردن از آن در مسیر معنویات سبب پریشانی و ضعف اعصاب می‌گردد.

پرهیز از تسویلات شیطان

در بحث از موسیقی که بحثی لغزنده است باید خود را از آماج تسویلات شیطان حفظ نمود تا رنگ حلال و دینی به امری حرام داده نشود. گاه شنیده می‌شود برای مداحان و روضه‌خوانان دستگاه‌هایی که برای گریه و روضه مناسب است؛ مانند: شوشتری، افشار، ماهور و بیات ترک در دوازده جلسه آموزش داده می‌شود، اگر غنا و موسیقی حرام است، استفاده از آن در مجالس روضه یا مداحی اهل بیت: از تسویلات شیطان است. همچنین از تسویلات شیطان است که کسی برای لذت بردن و رفع کسالت، به اسم دین زمزمه‌ی ملیح داشته باشد؛ خواه شعری بخواند یا مرثیه‌ای سر دهد و یا به نام مداحی به گونه‌ای بخواند که مجلس مطرب‌ها نیز آن گونه نباشد و همه‌ی این امور از ساحت دین به دور است. دیده می‌شود گاه برخی از مداحان مداحی را در دستگاه ترانه‌های حمیرا و مهستی می‌آورند و رادیو و تلویزیون نیز بدون آن که حلال و حرام آن را تشخیص دهد، آن را پخش می‌کند. باید مواظب بود حلال خدا حرام نشود که در این صورت بخل و تحریف در دین است و اگر حرام خدا حلال شود، بی‌مبالاتی است و خسران به همراه دارد. بسیار ناپسند است که کسی به نام مرثیه خوانی و امام حسین علیه السلام حرام خدا را حلال کند و حرمت دین را نادیده انگارد. برخی می‌گویند غنا لهُو است و کار لهُوی باطل و حرام است؛ اما اگر برای موضوعات معنوی و الهی و برای اولیای معصومین: یا در قرائت قرآن کریم باشد، اشکال ندارد؛ در حالی که اگر غنا لهُو و باطل و حرام باشد، استفاده از آن در امور دینی نه تنها بدون گناه نیست؛ بلکه گناه آن مضاعف و دوچندان است و نمی‌شود به نام امام حسین علیه السلام با غنا مصالحه و آن را توجیه نمود. چنین بحث‌هایی را باید بحث‌ها و موضع‌گیری‌های مزاجی خواند تا علمی؛ در حالی که نتیجه و فتوا باید برآیند مقدمات صحیح باشد و نه تابع پیش فرض‌های نادرست ذهنی و مزاجی و تعصبی شخص.

در هر حال، خاطر نشان می‌شود در بررسی علمی باید نظام‌مند بود و از فرایند اجتهاد و نظام استنباط حکم دور نگشت و به بهانه‌ی تعصب، خشک مزاجی یا با اهمال و التقاط حرامی را حلال نمود یا حلال خدا را حرام ندانست.

قدر متقین حرمت در غنا

قدر متقین حرمت در غنا و موسیقی همان موسیقی و غنایی است که در خدمت خلفای جور بوده و در حرمت غیر آن شک می‌شود و این شک، شک در اقل و اکثر غیر ارتباطی است و چون دلیلی بر حرمت آن در دست نیست؛ به‌ویژه در موردی که حق پرستی را رواج دهد و به گسترش و تبلیغ توحید و دینداری و بسط معنویت بینجامد، باید به اصل اولی مراجعه نمود که بحث از آن به اجمال گذشت و تفصیل آن نیز خواهد آمد.

اجتهاد پیشتاز و اجتهاد عزلت جو

اجتهاد بر دو گونه‌ی اجتهاد اجتماعی و پیشتاز و اجتهاد انزوایی، واپس‌گرا و عزلت جو تقسیم می‌شود. اجتهاد انزوایی به این معناست که مجتهد با نشناختن موضوع و درک نکردن واقعیت‌های جامعه، فتوا صادر کند. اجتهاد اجتماعی همانند کار پیامبر اکرم ۹ است که می‌فرماید: (تعالوا)؛ بیایید و حضرت جلودار جامعه است و مردم را به سوی خود می‌خواند و در کنار مردم است. امروز، اگر نظام اسلامی بخواهد جلوداری جامعه را در اختیار گیرد و راهنمای همگان باشد، به اجتهاد اجتماعی نیاز دارد. اجتهادی که متن واقعیت‌های جامعه را در

می‌یابد و آنان را در پیچ و خم این امور راهنمایی می‌کند و او رهبر عرف است و پاسخ‌گوی آنان در نیازهای روز و بلکه آینده‌ی جامعه است. البته، این امر و تشخیص موضوعات را سازمانی باید ساماندهی و اداره کند و این سازمان باید پاسخ‌گو باشد و به هنگام لزوم و در مواقع اضطراری به مقام رهبری مراجعه شود. فقیهان صدها سال است که بر این باور پای می‌فشرند که: «تشخیص موضوع شأن فقیه نیست» و نگارنده به تفصیل در علم اصول این گزاره را به نقد گزارده و آن را به چالش کشیده است؛ در این جا تنها اشاره نمایم که اگر مجتهدی موضوع را تشخیص ندهد، حکم آن را از کجا می‌تواند استفاده نماید. مگر شأن فقیه شأن زندگی نیست و او نمی‌خواهد در جامعه و با همین موضوعات زندگی کند. پژوهش‌های فقهی ناچار از شناخت موضوع است. برای نمونه، در روایت است که «حدی» اشکال ندارد، اما حدی چیست و در زمان پیامبر اکرم ۹ چگونه بوده است که اشکال ندارد و آیا «حدی» نیز نوعی غناست. کسی که می‌خواهد فتوا یا حکم دهد باید در شناخت موضوع خبره باشد تا بتواند بگوید کدام موسیقی حلال و کدام یک حرام است. چگونه می‌توان گفت: چیزی را که من نمی‌دانم چیست، حرام یا حلال است؛ به ویژه امروزه که نظام حاکم اسلامی است و حکومت به دست ولی فقیه است و مردم نیازمند حکم موضوعات بسیاری هستند. تشخیص موضوع خارجی حکم بر عهده‌ی فقیه است و این روش که دریافت و شناخت موارد خارجی حکم شرعی در شأن فقیه نیست، شیوه‌ای بی‌اساس است که اندیشه و نظام اجتماعی دین‌داران و نظام فقهی را در گوشه گوشه‌ی خانه‌ها و ذهن‌ها به انزوا می‌کشاند. فقاقت و درک عمیق از دین، جز از طریق تماس با رخدادهای زمان و شناخت موضوع خارجی و دریافت پاسخ دین در هر مورد جزئی به دست نمی‌آید و دور ماندن از فهم موضوعات، اسلام‌شناسی عزلت‌جو را در پی می‌آورد؛ چرا که فقاقت باید در متن حرکت سیال زندگی بشر جریان داشته باشد تا پویایی و کارآمدی خود را به دست آورد و با شناخت موضوعات خارجی و نگاه وسیع به زمان حال و آینده بتواند نیازهای هر عصر و آینده را دریابد و از امروز برای موعی که فردا بر خواهد خواست، چاره‌اندیشی نماید.

حوزه‌های علمیه باید همانند دانشگاه‌ها و علوم تجربی دارای لابراتوار و آزمایشگاه باشد و طلاب خود را با موضوعات روز از نزدیک آشنا سازد و وقت آنان را تنها به حرف و سخن و موضوعات ندیده نگذرانند.

اگر حوزه‌های علمی به واقع و حقیقت بخواهد علمی شود، گریزی ندارد که به طلاب خود طرح کاد دهد و صرف سخن‌گویی و بسنده کردن به ثواب اخروی از آن برداشته شود و هر درسی ملاک، معیار و میزان خود را با ابزار مورد نیاز بیابد و طلاب مبادی اولی هر کتاب فقهی و موضوعات آن را بشناسند.

حکیم، فقیه، موسیقی‌دان و بحث از موضوع موسیقی

برای کشف دستگاه باید نخست حافظه‌ی انسان صداهای طبیعت را به‌خاطر بسپارد و سپس آن را تحلیل و آنالیز نماید و چنان در این کار خبره شود که به محض شنیدن دستگاه، ذهن وی آن را دریابد و بداند که آن صدابرای نمونه در دستگاه ماهور ایجاد شده یا شوشتری. دو دیگر این که بتواند این صدا را در مقام اجرا به‌خوبی و به سرعت و بدون تأمل در دستگاه مورد نظر جریان دهد و سه دیگر این که افزوده بر حفظ و اجرای دقیق، این کار برای او ملکه شود و کسی که چنین است متخصص در آواشناسی و صدا شناسی می‌گردد.

فقیه برای ارایه‌ی حکم باید دستگاه‌های موسیقی را بشناسد؛ ولی حکیم افزوده بر شناخت آن، باید بتواند آن را اجرا کند. فیلسوفی که در ارایه‌ی موسیقی مشکل دارد، فلسفه‌ی کاملی ندارد. خواننده باید هم دستگاه‌ها را بشناسد و هم آن را به‌خوبی ارایه دهد و هم شور و صفای خود را جلوه بخشد و حال و هوای خود را آزاد سازد. خواننده با این که به لحاظ فکری به فقیه و فیلسوف نمی‌رسد؛ اما به لحاظ کاری وظیفه‌ای سنگین‌تر دارد. او باید آن چه را که از دانش موسیقی می‌داند مجسم نماید و اگر نتواند چنین کاری کند مثل کسی می‌ماند که ادبیات خوانده است اما از آوردن اعراب ناتوان است.

بنابراین برای فقیه شناخت دستگاه‌ها کفایت می‌کند؛ چون فقط می‌خواهد حکم کند و اما فیلسوف که می‌خواهد در ماده‌ی وجودی خویش تخصص یابد باید قدرت ارایه داشته باشد اما خواننده در پی زنده کردن خود نیست؛ بلکه می‌خواهد زندگی را به دیگران سرایت دهد و دیگران را به شور و غم اندازد.

از سه مرحله‌ی گفته شده داشتن مقام نخست برای فقیه ضرورت دارد. فقیه‌ی که می‌خواهد در موسیقی و غنا حکم دهد برای آن که بتواند روایات این باب را به خوبی دریابد باید دستگاه‌ها را بشناسد و بداند که شخص چه دستگاهی را می‌خواند و لحنی که خوانده می‌شود حزن‌انگیز است و یا نشاط آور. اگر او باید بداند طرب چیست و صوت و صدا و غنا و طرب را در هم نیامیزد. برای مثال، خواهد آمد که مرحوم مقدس اردبیلی قابل است حزن، طرب و شادی ندارد، در حالی که حزن نیز می‌تواند طرب داشته باشد. گاه نفس انسان از درد لذت می‌برد و هم‌اینک درددرمانی برای خود طرفدارانی دارد.

فقیه در صورتی می‌تواند الحان اهل فسق، الحان غیر اهل فسق، الحان لهوی، الحان غیر لهوی، الحان طرب‌انگیز و الحان غیر طرب‌انگیز را تشخیص دهد که آوا شناس باشد و تنها در این صورت است که می‌تواند به خوبی حکم دهد و گرنه بدون شناخت موضوع از ارایه‌ی حکم صحیح ناتوان است.

برای مثال، نمی‌توان موسیقی اهل فسق را از راه صورت و ظاهر شخص شناخت؛ بلکه باید صوت او را شنید و از صوت اوست که می‌توان فسقی بودن وی را دریافت؛ هر چند وی از قرآن کریم بخواند و ظاهری مسلمان مآب داشته باشد و در این مسیر باید الحان را شناخت. از شراب خوردن کسی نمی‌توان فسق صوت او را دریافت؛ به این معنا که شراب خوردن کاری فسقی است؛ ولی موجب آن نیست که خواندن آن شخص نیز فسقی باشد. تشخیص این گونه امور باید با تعلیل ویژه‌ی خود صورت گیرد و صرف ظاهری ناآراسته دلیل بر حرمت صوت وی نیست، همان‌طور که صرف ظاهری آراسته دلیل بر حلیت صوت کسی نیست.

فقیه برای استنباط حکم صحیح ناچار از شناخت موضوع است و با این توضیحات به دست آمد که نمی‌توان گفت شناخت موضوع شأن فقیه نیست. این سخن دانش فقه را عقب نگاه داشته و مانع پیشرفت و به روز بودن آن شده و شناخت موضوع را بر عهده‌ی کسی نهاده است که گاه در این زمینه تخصص ندارد و حال آن که عرف برای این شناخت در نهایت به فقیه مراجعه می‌کند. به طور نمونه، مسافران اتوبوس بین راه برای نماز کنار رودخانه‌ای توقف می‌کند. از قضا آب رودخانه گل آلود است و موجب می‌شود که مسافران اتوبوس که همان عرف است برای تشخیص موضوع به روحانی مراجعه می‌کنند و از او می‌پرسند آیا آن آب مضاف است یا خیر و از او کسب تکلیف می‌کند. البته، این کلام منحصر به موسیقی نیست و در تمام کتاب‌ها و باب‌های فقه جاری است. این سخن، در نظام حکومتی فقیهان مشکلات عمده‌ای را ایجاد می‌کند و سبب می‌شود ترسیم درستی از حکومت و احکام اسلامی ارایه نشود.

فقهی که شناخت موضوعات را به عرف ارجاع می‌دهد فقهی فردی، خانگی، عزلت‌جو و عافیت طلب است و هیچ فقیه‌ی با این روش نمی‌تواند حکومت داری کند و رهبری جامعه را عهده‌دار شود؛ زیرا در این صورت، در واقع این عرف است که حاکم شده است و نه فتوای فقیه. فقه عزلت‌جو و خانگی به مجتهد زنده نیازی ندارد؛ چرا که چنین فقهی با فرار از شناخت موضوعات، پویایی ندارد و شکوفه‌های رشد و بالندگی بر پیکر آن نمی‌روید. فقیه عزلت‌جو خمود است و جامعه‌ی اسلامی که دتابع اوست و نه جامعه‌ی علمی را به خمودی می‌کشاند و هر کس کار خود را به دیگری حواله می‌دهد؛ اما به برکت فقیه پویاست که جامعه‌ای زنده، پویا، متحرک و رو به جلو می‌گردد و فقه حضور خود را در لحظه‌ی زندگی مردم نشان می‌دهد و مردم با فقه هم‌نفس می‌شوند و برکات این دانش الهی را در زندگی خود به وضوح می‌یابند و آن را راهگشای مشکلات خود می‌دانند. در چنین جامعه‌ای مردم با همه‌ی وجود لمس می‌کنند که این فقیه است که پیشدار

آنان است و چون او راه را به خوبی می‌شناسد، راهبر دیگران می‌گردد. در این جامعه رهبر در حد توان خود از موضوع شناخت دارد و در مواردی نیز با مشورت از هیأت تشخیص موضوعات، چگونگی موضوع را به دست می‌آورد. جامعه‌ی اسلامی همانند مجلس تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، نهادی برای تشخیص عرف داشته باشد تا فقیه با توجه به گستردگی موضوعات، بتواند شناخت درستی از آن به دست آورد. روش حضرات معصومین: در اداره‌ی حکومت چنین بوده است. آنان خود وضو می‌گرفتند تا آن را به دیگران بیاموزند و یا پیامبر اکرم ۹ می‌فرماید: «صلّوا کما رأیتمونی أصلی» و مردم را برای فراگرفتن نماز به دیگران یا عرف ارجاع نمی‌دهد.

حوزه‌های علمیه باید با شناخت موضوعات، لوايح اداره‌ی بهتر کشور را به مجلس و دولت اسلامی پیشنهاد دهند و انواع نسخه‌های معنوی و کردار مورد پسند دین را طراحی کنند و مسؤولان، با طی دوره‌ی آزمایشی آن طرح، به تصویب و عمل به آن اقدام نمایند.

متأسفانه امروزه بعد از گذشت بیش از بیست سال از عمر حکومت جمهوری اسلامی هنوز در کشور و به ویژه در قانون اساسی مجموعه‌ای پیش بینی نشده است که وظیفه‌ی آنان تحقیق در مبانی دینی باشد و نبود این امر در جامعه باعث گردیده است که بسیاری از قوانین و مسایل شرعی و فقهی و به ویژه آن‌چه در کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌هاست و در همه‌ی زیرساخت‌های معنوی کشور تزلزل بسیار دیده شود و هرچند هر سال شاهد تغییراتی در سیستم کاری و بافت‌های اجتماعی و حتی کتاب‌های درسی هستیم اما این کار تاکنون ناموفق بوده است.

فقیه‌ی که شناخت موضوعات را به دیگران ارجاع می‌دهد به پلیسی می‌ماند که می‌گوید: دزدانی در شهر وجود دارد، و هر کسی می‌داند که دزدانی در شهر وجود دارد امام برای پلیس مهم این است که بداند آن‌ها چه کسانی هستند و آنان را دستگیر کند.

اجتهاد به معنای کوشش و تلاش برای به دست آوردن حکم به اندازه‌ی توان است. فقیه باید «استفراغ الوسع» داشته باشد و همه‌ی تلاش خود را انجام دهد و چنین فردی نمی‌تواند شغل اجرایی داشته باشد و یا همانند کدخدایی همواره در مجالس روضه و فاتحه‌خوانی شرکت نماید. او باید موضوعات مسایل فقهی را بشناسد و همان‌گونه که در بحث خارج اصول عنوان شد برطرف کردن شبهه‌ی مصداقی شأن فقیه است. این امر به ویژه در جوامعی که مدرن نیست حایز اهمیت است. مردم از جامعه‌ی حوزوی انتظار دارند فقیه هم نماز میت آنان را بخواند و هم خطبه‌ی عقد را برای آنان اجرا سازد. در مجالس ترحیم سرشناسان شرکت کند، استخاره نماید، خواب‌ها را تعبیر کند، و کارهای اجرایی و دولتی نیز گاه بر آن افزوده می‌شود. در حالی که فقیه اگر بخواهد به استنباط احکام نوپدید روی آورد وقت فراغتی برای انجام این کارها ندارد. فقیه محقق، مجتهد و متخصص دین است، نه دوره گرد و برای رسیدن به این منظور باید عمر خود را در این راه هزینه نماید تا در کار خود استادی ماهر شود و در این صورت است که «استفراغ الوسع» بر او صدق می‌کند.

اگرچه گفتن این سخن زیبا نیست؛ ولی کسی که استفراغ می‌کند، تمام آن‌چه در معده دارد را بیرون می‌ریزد، مجتهد نیز همین گونه است و باید تمام تلاش و توان خود را برای به دست آوردن یک حکم به کار گیرد. با این توضیح است که باید گفت نمی‌توان از فقیه توقع داشت که در مجالس عمومی شرکت کند و برای تلاشی این‌گونه ساخته نشده است و وظیفه‌ای بس مهم بر عهده دارد. فقیه که سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شناخته‌ی می‌شود باید همواره مهم‌ترین کار را انجام دهد و نه کارهای مهم را و پرواضح است که میان مهم‌ترین کارها با کارهای مهم تفاوت است. بسیاری از مردم می‌توانند کارهای مهم را انجام دهند اما افراد اندکی هستند که می‌توانند مهم‌ترین کارها را به‌خوبی انجام دهند. خواندن نماز میت یا روضه خوانی یا شرکت در مجالس ترحیم که گاه بزرگداشت شعائر دینی است امری مهم است اما بسیاری می‌توانند آن را انجام دهند؛ ولی رسیدن به کنه یک مسأله و دریافت همه‌ی اطراف آن و دریافت حقیقت از عهده‌ی هر کسی بر نمی‌آید و فقیه ستیغ فکر و اندیشه‌ی جامعه است و نه بزرگ مجلس ختم و حوزه‌های علمی باید علمی بیندیشند و نه

عامی تا زمینه برای رشد نوابغ در آن کاهش نیابد. ابن سینا، ملاصدرا، شیخ انصاری و میرزای قمی همواره رضایت حق را دنبال می‌نموده‌اند و در پی خوشنودی مردم و تعریف و تمجید آنان نبوده‌اند که توانستند بیش‌ترین خدمت را به دین نمایند. نقل می‌کنند مرحوم ابن سینا درس، بحث و تحقیق خود را از بعد از گزاردن نماز صبح تا ظهر پی می‌گرفته است و بعد از خواندن نماز ظهر تا دامنه‌ی شب چنین روش داشته و همواره برای تحقیق و کار انرژی داشته است. جناب شیخ طوسی با این که در دهان شیری مثل هلاکوخان مغول بوده؛ اما باز از کارهای علمی خود دست برنداشته و در کارهای مهم و عمده نیز مغولان را رهبری می‌کرده است.

البته ما نمی‌خواهیم شأن کارهای دیگر را پایین آوریم؛ بلکه سخن این است که هر کس باید در کار خود تمام کوشش و توان خود را به کار گیرد و تعهد کاری داشته باشد؛ خواه فقیه و عالم دینی باشد یا از دیگر اقشار جامعه. نباید بزرگی کار کودکی را انجام دهد و کار فرد بزرگی به کودکی سپرده شود و انضباط کاری به معنای حقیقی آن رعایت گردد. نقل می‌کنند مرحوم صاحب جواهر مرگ فرزندش را اعلان نمی‌کند تا مبادا کلاس درس وی تعطیل گردد و وی کتاب جواهر را با هزاران مصیبت می‌نویسد!

بررسی طبیعت برای یافتن حکم

هر دستگاهی طربی خاص دارد. اگر صدا با دستگاه عجین شود، محال است که طرب نداشته باشد. چنانچه صدایی طرب نداشته باشد یا دستگاه را مخلوط کرده یا زمان و مکان و خصوصیات را به هم نیامیخته است. در صورتی که شرایط دستگاهی رعایت شود، طرب و ترنم را ایجاد می‌کند؛ همان‌گونه که نمی‌شود رطوبت را از آب جدا کرد.

با توجه به این مطلب است که نمی‌توان گفت صوت و الحان اهل فسوق حرام است. زیرا خواندن آنان حرام است یا اوباش بودن آنان موجب حرمت می‌شود؛ زیرا خواندن آنان در یکی از دستگاه‌های سه‌گانه، چارگانه، ماهور، شوشتری یا حجاز بوده که همه از طبیعت گرفته شده است و ما چیزی به نام «الحان اهل فسوق» نداریم که ویژگی صوت یا صدا باشد. همان‌گونه که شکل اول قیاس را نمی‌توان اسلامی دانست و این شکل امری طبیعی است که از مطالعه‌ی ذهن و چینش افکار به دست آمده است. دستگاه‌ها نیز همین‌گونه است و ما چیزی به نام دستگاه ماهور فسقی یا ماهور مسلمانی نداریم و هرچه هست یکی است که آن نیز از طبیعت گرفته شده است؛ زیرا هرچه از دستگاه خارج شود غلط و لحن می‌شود. بله، مراد از لحن، امر اشتباه و خارج شدن از قواعد است و فاسق کسی است که از حرمت گذاری به پروردگار خارج شده باشد و بر این اساس، لحن الفسق یعنی لحنی که از حرمت گذاری به پروردگار خارج شده باشد اما فقیهان از آن چنین معنایی را برداشت نمی‌کنند. اگر گفته می‌شود موسیقی حرام است باید دید دستگاه آن حرام است یا تکه‌ها و پاره‌ها یا صوت و صدا یا آلات. چنین اموری که از طبیعت گرفته شده و هم‌چون شکل‌های چهارگانه‌ی منطق می‌ماند.

آیا امروز نمی‌شود به جای نوشتن ده‌ها جلد کتاب در مورد زندگی و شخصیت امام رضا علیه السلام با دستگاهی ابتکاری امام رضا علیه السلام را چنان با محتوا به دنیا معرفی کرد که همه را به جست‌وجوی ایوان طلای حضرت بکشاند و آنان را مشتاق پابوسی آن حضرت نماید؟

آیا دین مقدس اسلام به ما چنین اجازه‌ای را می‌دهد که از این ابزار قدرت استفاده شود یا نه؟ بحث موسیقی و غنا در فقه وقتی جایگاه خود را باز می‌یابد که همه‌ی دستگاه‌ها، گوشه‌ها و تکه‌ها بررسیده شود و حکم هر یک جداگانه به دست آید؛ نه آن که همه‌ی آن را با یک چوب راند و حکمی کلی بر هر یک بار نمود.

حالات گوناگون و احکام متفاوت

صوت و صدا و طرب یا حزن هر کدام دارای لوازم و عوارضی است و حرمت و حلیت ملازمه‌ی مستقیم با عوارض صوت و صدا دارد. همان‌طور که هر صوت و صدایی در هر شرایطی دارای طرب نیست؛ اگرچه طرب در هر صدایی با رعایت لوازم و عوارض آن وجود دارد و از این رو نمی‌توان به طور مطلق گفت که صدایی بر همه حلال و یا بر همه حرام است؛ زیرا ممکن است صدایی برای شخصی جایز باشد و همان صدا برای دیگری حرام باشد. خصوصیات و شرایط گوناگون افراد در حکم غنا و موسیقی دخالت آشکار دارد.

انگیزه‌ها در افراد، متفاوت است. همان‌طور که صدا نیز دارای انگیزه است و با توجه به نفوس مختلف، دارای انگیزه‌های متفاوت می‌شود؛ از این رو صدا در جایی انگیزه دارد و در جایی ندارد. در جایی طرب‌انگیز است و در جایی طرب ندارد.

صوت و صدا؛ امری مادی

صوت و صدا امری مادی است. صوت و صدا جسمانی است. امواج، تقریبات، تألیفات و ایقاعات از اجزای صوت و صداست و در غنا و موسیقی امری فرامادی وجود ندارد.

صوت و صدا با امواج و ایقاع و تألیف مقارن است؛ ولی از کلمات مفارق است و کلمه و لفظ در آن نقشی ندارد و بر مخارج حروف اعتمادی ندارد. صوت و صدا گاه با حالاتی مانند نشاط و حزن و تخریب و تلبیس همراه می‌شود و صدا خیال برانگیز می‌گردد. صوت امری مادی است و از این رو تقارن موجی قابل حذف از آن نیست البته، ندای آسمانی و وحی مورد بحث ما نیست.

صوت و صدا می‌تواند سه همراه (قران) ذاتی داشته باشد: موجی، کلماتی و حالی. قران چهارمی نیز وجود دارد که عرضی است. گرما، سرما، زمان، مکان، تندی، کندی، سختی، سستی، خوبی، بدی، اشیا و رنگ‌ها از قران عرضی است. صدا در شرایط مختلف، حالات متفاوتی به خود می‌گیرد. صدای در باغ با صدای در حمام و صدای در خانه با صدای در کوچه تفاوت دارد. این امور خود صدا نیست ولی از عوامل تأثیرگذار بر هر شنونده است که ایت تأثیر را به همراه صوت و صدا به شنونده منتقل می‌کند. این مسأله خود را در بحث طرب‌انگیز بودن غنا و موسیقی می‌نمایاند.

آلات و قران‌های چهارگانه

هر چهار قران یاد شده؛ یعنی قران موجی و نیز کلمه‌ای و هم‌چنین تقارن حالی و عرضی در آلات موسیقی نیز وجود دارد. برای نمونه، در تار یا تنبک قران موجی حرکتی را سبب می‌شود. همان‌گونه که صوت از حنجره ایجاد می‌شود، صدا نیز از شیپور بیرون می‌آید؛ چرا که دمیدن معتمد بر مخرج فم نیست. ویالون یا مضماریک فن است و هر کدام زبانی دارد و با قرار دادن امواج در آن، به صدا می‌آید. می‌توان این بحث را به گونه‌ی دیگر نیز دنبال نمود. از آن جا که دلالت کلمات وضعی است می‌شود گفت: چه با کمک زبان صوتی بیرون آید و چه با دستگاه، هر دو صوت و صدا کلمه است و این دهان و ابزار است که تفاوت می‌کند و نه کلمات؛ چرا که کلمه گاه از دهان نی بیرون می‌آید و گاه از دهان شخص. دلالت هر دو نیز وضعی است. بلکه دلالت کلمه لفظی است و آهنگ وضعی دلالت غیر لفظی دارد؛ اما معنا در هر دو یکی است.

صوت نی و صوت نای هر دو مقارن امواج، کلمات و معانی است؛ با این تفاوت که دلالت نی وضعی غیر لفظی و دلالت نای وضعی لفظی است. تقارن حالی نیز در ابزار موجود است. از یک نی تا نی دیگر، ده‌ها نی فاصله است و هر یک با توجه به شرایط، حال و هوای خود را دارد.

تقارن چهارم، شرایط زمانی و مکانی و دیگر خصوصیات موقعیتی است که موجب تفاوت در آلت می‌شود. به طور مثال، تار در جایی یک حالت دارد و در مکانی دیگر حالت دیگری دارد. همین تار اگر با انگشت زده شود به نوعی است و اگر با انگشتی زده شود به نوعی دیگر است.

حالت‌های مختلف شنونده

همان‌طور که خواننده و ابزار موسیقی با توجه به قران‌های متفاوت حالات مختلفی می‌یابد، شنونده نیز همین‌گونه است و خصوصیات نفسانی، انگیزه‌ها، سنین مختلف عمر و بیماری یا سلامتی وی در شنیدن او تأثیر دارد و هر کدام حکمی جدا می‌پذیرد. ممکن است شنیدن دستگاهی برای یکی اشکال داشته باشد و برای دیگری بدون اشکال باشد، یا دستگاهی برای یکی در خلوت مناسب باشد اما استفاده از آن در جلوت ممنوع باشد.

گاهی غایت نفس از شنیدن موسیقی یا غنا تخیل است و وقتی روح می‌آورد و اوج دارد و زمانی ملکوت را تداعی می‌کند؛ ولی در هر صورت، موضوع آن نفس است. البته صوت و صدا بر نفس وارد می‌شود اما گاه صدایی در آن می‌ماند و گاه خروجی دارد. صوت و صدایی که به نفس وارد می‌شود یا به تخریب نفس می‌پردازد و یا آن را تشویق بر نیکویی‌ها می‌نماید.

با این توضیحات خواننده به نیکی در نمی‌یابد که برای شناخت حکم غنا و موسیقی و دریافت حرمت، حلیت، استحباب یا کراهت آن باید امور بسیاری را در پیش چشم داشت؛ چرا که موارد آن بسیار متعدد و متنوع است و هر یک دارای حالتی خاص است که حکمی ویژه را می‌طلبد. شناخت صوت و صدا، دستگاه‌ها و همچنین آلات موسیقی، ریتم، لحن، آواز، حال، تخریب، تخیل و نهیج همه و همه باید با هم معنا شود تا هر کدام حکم ویژه خود را بیاید و از سادگی است که بگوییم: «الغنا حرام کله». فقیهی که از حرمت موسیقی سخن می‌گوید باید قران اول، دوم، سوم و چهارم و موسیقی خلوت و جلوت را بشناسد و اگر به دست آورد که همه‌ی آن حرام است، آن‌گاه فتوای کلی بر حرمت آن دهد.

سعه‌ی وجودی و گستره‌ی صوتی

صوت و صدا ترکیبی از مد، ترجیع، لحن، تناسب، اوج، حسیض و کلمات است و این امور علت ظهور و بروز صوت و صداست. این امور آمیزه‌ای از وحدت و کثرت است. وحدت آن همان صوت و صدا و کثرت آن همان ترجیع، حسیض، اوج، تناسب و دیگر خصوصیات است که در آن است.

جهت فاعلی صوت و صدا عشق و هنر است. عشق علت فاعلی و هنر چهره‌ی ابزاری و علت مادی آن است. به صوت، صدا و آواز «کلام بی‌کلام» و «خلق اثر» می‌گویند.

حیوانات ترجیح‌های مختلفی دارند. ترجیح در آنان تشکیکی است و قوت و ضعف دارد. بلبل و سوسک از جمله حیواناتی است که ترجیح بسیار بلند و زیبایی دارد. الاغ نیز ترجیح بلندی دارد.

صدای بلبل با گنجشک با این که در شکل و قیافه با هم اختلاف چندانی ندارند، متفاوت است. حال، اگر کسی با صوت و صدای آنان آشنا شود، هم کلامی و سخن گفتن آنان را نیز متوجه می‌شود و «منطق الطیر» را فرا می‌گیرد. البته، مراد از منطق الطیر فقط دریافت صدای پرندگان نیست؛ بلکه شامل همه‌ی حیوانات می‌شود. هم‌چنین دیگر مظاهر طبیعی مانند باد، هوا، حرارت و حتی نور صدایی مخصوص دارد. برخورد اجسام با یک‌دیگر نیز صوت و صدایی خاص ایجاد می‌کند. صدای برخورد سنگ به شیشه با صدای برخورد سنگ به آهن تفاوت دارد. انسان که دارای مقام جمعی است و از شعور و اراده‌ی سرشار برخوردار است می‌تواند صوت و صدای طبیعی و علمی خود را داشته باشد و صوت را اکتسابی و علمی نماید.

جنبه‌های خوراکی و دارویی غنا و موسیقی

صوت و صدا – همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد – حقیقتی انکارناپذیر و غذاست و مانند بوییدنی‌ها و دیدنی‌ها می‌تواند غذای حس شامه و بینایی واقع شود؛ ولی افسوس که ما این در را به سوی خود بسته‌ایم و فقط در معده را باز گذاشته‌ایم:

آدمی فربه شود از راه هوش گاو و خر فربه شود از راه نوش

آن که دیگر حس‌های او باز است و از راه‌های مختلف چشم، گوش و حس شامه غذا می‌خورد، چندان اشتهایی به غذا ندارد. وقتی می‌شنویم حضرت امیر مؤمنان علیه السلام با تکه‌ای نان خشک سیر می‌شدند برای آن حضرت ناله سر می‌دهیم، در صورتی که باید برای خود مویه در دهیم؛ زیرا آن حضرت چنان از راه دیدن و شنیدن و بوییدن غذا میل می‌کرده‌اند که اشتهایی برای آن حضرت باقی نمی‌مانده است.

اگر انسان‌ها از زندگی اولیای الهی الگو نگیرند، خواسته ناخواسته خود را شبیه حیوانات گردانیده‌اند؛ چون آنان تنها از خوردن دهانی لذت می‌برند. اگر سفره‌ها از ماده پر شود، تشخیص آن از استتبل چندان راحت نیست.

بعضی آشپزها هنگام پخت غذا می‌گویند ما از غذا سیر شده‌ایم و اشتها نداریم، سخن آنان درست است؛ زیرا آنان با حس بویایی و بینایی احساس سیری می‌نمایند و میلی به غذا ندارند. کسانی که مشاعر و حواس پنج‌گانه‌ی آنان کار نمی‌کند به معده‌ی خود فشار می‌آورند و آن را انباشته از غذاهای رنگارنگ می‌سازند؛ اما با باز شدن مشاعر و حواس، صوت‌های نفسانی و وحیانی شنیده می‌شود و اگر اکنون چنین نیست؛ چون نفس و معده تبدیل به انبار ضایعات گردیده است. آن قدر شخص معده را پر از نان می‌کند که معده فضای خالی و کششی ندارد که غذا را هضم کند. کسانی که عادت به خوردن نان بسیار کرده‌اند، باید مواظب عواقب وخیم و خطرناک آن باشند.

زندگی سالم و همراه با تندرستی چنین نیست و باید به تدریج استفاده از حس بویایی و بینایی را جایگزین آن نمود. معده‌ی پُر، خواب‌های آشفته می‌آورد و خواب رار از ارزش می‌اندازد و انسان را هم‌چون جنازه‌ای می‌سازد. توصیه به نخوابیدن بعد از صرف غذا به همین خاطر است. خواب دارای امواج است و خوابی که با فشار مضاعف کار معدوی و هجوم خون به معده همراه بوده کارایی ندارد.

غنا و موسیقی غذاست؛ و باید توجه داشت که غنا و موسیقی حرام حکم غذای مسموم برای بدن را دارد و بسیار خطرناک است، بلکه مواظبت از آن باید دو چندان باشد؛ چرا که غنا و موسیقی از غذاهای اصلی است که از راه مشاعر و حواس به انسان می‌رسد و به طور طبیعی تأثیر بیش تری بر انسان دارد و نسبت به غذاهای معمولی نفع و ضرری دو چندان یا بیش تر دارد. دخالت شریعت در این مسأله نیز از همین روست و شریعت نمی‌گوید غنا و موسیقی غذا نیست یا همه‌ی آن مسموم است؛ بلکه بر غذا بودن آن تأکید دارد و خاطر نشان می‌سازد که از فراورده‌ی سمی آن استفاده نشود و تنها از غذاهای حلال و طیب آن بهره برده شود. شریعت در غنا و موسیقی همان مشی و روشی را دارد که در امور تغذیه‌ی مسلمانان دارد و بین غذای سالم و فاسد تفاوت قایل می‌شود و اولی را حلال و دومی را حرام می‌داند.

البته این نکته نیز شایان ذکر است که اگر غذای حلال و طیبی بیش از اندازه مصرف شود برای بدن ضرر دارد، به همان میزان و بلکه بیش از آن، استفاده‌ی افراطی از غنا و موسیقی حلال و سماع حلال به نفس ضرر وارد می‌آورد. این سخن در جانب تفریط و استغفاده‌ی اندک و خارج از میزان استاندارد از آن نیز جریان دارد و موجب ضرر به نفس و بدن می‌گردد.

از عوامل تشمت فکر و حواس پرتی شنیدن و دیدن زیاد است. بسیار اتفاق می‌افتد که کسی وسایل خود را مدام گم می‌کند، در تعداد رکعت‌های نماز اشتباه می‌نماید. از مهم‌ترین عوامل این امر می‌توان استماع و رؤیت بیش از اندازه را نام برد. استفاده‌ی بیش از اندازه از چشم و گوش با رفت و آمدهای بسیار و شنیدن رادیو و مشاهده‌ی تلویزیون، آن را مانند خودرو و اتومبیلی می‌سازد که آب و روغن آن مخلوط شده یا هم‌چون راننده‌ی خسته‌ای می‌ماند که دید چندان مناسبی در جاده ندارد.

البته، بیکاری چشم و گوش نیز موجب ضرر فراوان به شخص می‌شود. کسانی که در زندان‌های تاریک و بی صدا به سر می‌برند یا در زیرزمین زندگی می‌کنند، حلقه‌های چشم آنان جمع می‌شود و چشم آنان ریز و ضعیف می‌گردد و اعصاب آنان شکننده می‌شود.

واردات و صادرات حواس باید به اندازه باشد و هر کدام که از حالت تعادل خارج شود، موجب زیان کشور نفس می‌گردد. در گذشته، موارد کوری فراوان بود، چرا که افزوده بر نبود بهداشت مناسب، از چشم کار چندانی کشیده نمی‌شد و امروزه شمار افرادی که از عینک استفاده می‌کنند زیاد است؛ چرا که چشم با پرکاری خسته می‌شود. نور الکتروسیته که به چشم می‌خورد، هم‌چون سنگ ریزه‌های می‌ماند که به چشم و اعصاب آسیب وارد می‌سازد. استفاده از هوای آزاد و روشنایی طبیعی از همین رو مورد توصیه است تا از بمباران نورهای مصنوعی جلوگیری شود.

اسلام غنا و موسیقی را از امور غیر عقلانی نمی‌داند و یا چنین نیست که آن را مورد توجه و اهمیت قرار ندهد. اسلام به همه چیز و به‌ویژه انواع غذای آدمی و مهندسی تغذیه اهمیت می‌دهد تا تنها غذاهای سالم مورد استفاده قرار گیرد و از غذای مسموم پرهیز شود.

صوت، صدا، غنا و موسیقی غذاست و افزوده بر این جنبه‌ی دارویی نیز دارد و می‌تواند به عنوان داروی درمانی یا مسکن و آرامبخش و یا تقویتی و خوراکی از آن استفاده نمود. بدیهی است غذا و خوراک امری متمایز از داروست و دارو تنها برای انسان‌های بیمار تجویز می‌شود. اگر کسی بیش از اندازه از موسیقی‌های آرام‌بخش استفاده کند، گاه ممکن است سند قتل خود را امضا کرده باشد. همان‌گونه که تریاک مسکن است و بسیاری از دردها را تسکین می‌دهد؛ اما اعتیاد به آن دردی است بی‌درمان. پس استفاده از جنبه‌ی دارویی غنا و موسیقی باید تنها برای افراد بیمار و با تجویز کارشناس مسایل روانی و فقهی صورت گیرد و مصرف آن بدون نسخه‌ی کارشناس ممنوع است. البته، این فن چندان تخصصی که دقت نظر کامل داشته و جامع باشد به خود ندیده است. همین امر بازار استفاده از موسیقی را آشفته نموده است و آشفته‌تر از آن مجوزهایی است که وزارت ارشاد وقت بدون نظر کارشناسی دقیق ارایه می‌دهد. کسانی هستند که بدون آگاهی و

تجویز متخصص چنان با موسیقی انس دارند که اعصاب و روان آنان اختلال می‌یابد، در برابر، برخی نیز آن قدر از آن پرهیز می‌کنند که اعصاب و روان آنان منجمد و خشک می‌گردد و از این سوی دچار اختلال روانی می‌گردند. شریعت اسلام حاذق‌ترین کارشناس مسایل غنا و موسیقی است؛ اما مسلمانان و حوزه‌های علمی از محضر آن دور مانده و از آموزه‌های دینی در این زمینه استفاده نکرده‌اند. شریعت مرزهای استفاده از انواع غنا و موسیقی و دستگاه‌های شناخته شده و ناشناخته‌ای که هنوز کشف نگردیده را مشخص نموده و موارد جواز آن را بیان کرده و هر دو جنبه‌ی خوراکی و دارویی غنا و موسیقی را خاطر نشان ساخته و نسخه‌های لازم در این مورد را ارایه داده و موارد سره را از ناسره جدا کرده است تا دینداران به آلودگی دچار نگردند.

آثار غذایی موسیقی

پیش‌تر گفتیم که موسیقی و غنا هم غذا و هم داروست. حال می‌گوییم انرژی حاصل از موسیقی مددکار و تشویق‌گر انسان بر انجام کارهاست، همان‌طور که می‌توان از صبر و نماز کمک گرفت از مد و ترجیح نیز می‌شود کمک گرفت. البته، غنا و موسیقی می‌تواند جنبه‌ی تخریبی نیز داشته باشد و به مانند کاردی است که هم در راه خیر و هم در راه شر امکان استفاده را دارد.

موسیقی تخیلی می‌تواند نفس را فربه سازد و او را به حرکت وا دارد و موسیقی عقلی در مراتب نورانی و مقامات ربانی و الهی سالک را پرواز می‌دهد و گاه او را به عرش می‌برد. و اگر از آن به معجزه یا کرامت یاد می‌شود برای آن نیست که فقط دهان منکران یا مدعیان با خاک پر شود، بلکه برای آن است که رهروان را به قدر توان و قدرت خویش به صاحب معجزه یا کرامت نزدیک کند و به او نیز چنین توانایی داده شود. صدا و ترجیح از توانمندی‌های مهم انسان است که می‌توان به وسیله‌ی آن به عوالم پر پر کشید.

نقش غنا و موسیقی در سلوک عارفانه

موضوع سخن ما در این بخش، مرید و سالک راه الهی است و نه عامه‌ی خلق. سخن ما این است که مرید و سالک به غنا و موسیقی نیاز دارد، سالکی که یقین و مراد دارد و صاحب اراده‌ی مستحکم است و عبادت مشفوع انجام می‌دهد و در نتیجه، تجویز موسیقی برای وی به معنای تجویز آن برای همه‌ی مردم نیست و ممکن است موسیقی برای مریدی جایز و برای فردی عادی اشکال داشته باشد؛ همان‌طور که ممکن است صوت و صدایی برای مریدی جایز و برای مریدی دیگر ضرر داشته باشد. بررسی شرایط حلیت غنا، موسیقی و صوت بحثی ثبوتی است:

پرسیدم از وفا و محبت ز پیر ، گفت: عنقا کسی ندیده ، ز ما این سخن مپرس

ابتدا باید مرید صاحب یقین را یافت و سپس گفت جایز است در ماده‌ی مهور چه مدتی به موسیقی گوش فرا دهد و آن چه مناسب وی است را برای او تجویز کرد؛ ولی به صورت کلی نمی‌توان گفت: همه نوع موسیقی برای هر گونه مریدی جایز است! تا چه رسد به همه‌ی مردم. سالکی که می‌خواهد رشد کند و از کتل‌ها بالا رود باید جای پای خود داشته باشد و به آن احتیاج دارد، ولی این امر به این معنا نیست که همه‌ی کسانی که در زمینی صاف حرکت می‌کنند در آن جا پا گذارند و بالا روند. از این رو نباید بحث ثبوتی و اثباتی خلط شود؛ چنان که شرح آن پیش از این گذشت.

در عرفان، غنا و موسیقی و نیز سماع به عنوان «معین» و «مددکار» شناخته می‌شود. سالکی که در محضر استاد اصلی درس منازل عشق را آموزش می‌بیند و روندهی این راه است در مسیر خود با انواع سختی‌ها، بلاها که کم‌ترین آن فقر مادی است روبه رو می‌گردد. او اگر در باب اودیه وارد شود، سخت‌ترین حالات را تجربه خواهد کرد. چنین سالکی که به صورت طبیعی از محبان راه است، با وارد آمدن فشارهای بسیار به وی از نظر روانی خسته می‌گردد و گاه از ادامه‌ی سلوک باز می‌ماند و یا آرزوی ندیدن این مقامات را می‌کند، چنین کسی با صلاحدید و تجویز استاد معنوی به شنیدن غنا و موسیقی به میزان لازم توصیه می‌شود. گوش فرا دادن به غنا و موسیقی که نوع آن را استاد معنوی تعیین می‌کند، با توجه به غایتی که این سالک دارد برای وی حلال دانسته می‌شود. توضیح این که در باب غنا میان غایت و فاعل تفاوت است و این تفاوت از جنبه‌ی اعدادی موسیقی و غنا ناشی می‌شود. کسی که شهوت و معصیت بر او غلبه دارد، با گوش فرا دادن به موسیقی برای انجام معصیت بیش‌تر آماده می‌شود، و کسی که در حال عبادت است، موسیقی مددکار وی بر انجام عبادت است. موسیقی لحاظ اعدادی دارد و باید دید که شخص در چه طریقی است و موسیقی وی را برای چه چیزی آماده می‌کند و آن‌گاه است که موسیقی حلال را می‌توان برای شخصی؛ آن هم به تناسب رشد و موقعیت وی تجویز نمود.

مرید و سالک به غنا و موسیقی نیاز دارد، سالکی که یقین و مراد دارد و صاحب اراده‌ی مستحکم است و عبادت مشفوع انجام می‌دهد و در نتیجه، تجویز موسیقی برای وی به معنای تجویز آن برای همه‌ی مردم نیست و ممکن است موسیقی برای مریدی جایز و برای فردی عادی اشکال داشته باشد؛ همان‌طور که ممکن است صوت و صدایی برای مریدی جایز و برای مریدی دیگر ضرر داشته باشد:

پرسیدم از وفا و محبت ز پیر ، گفت: عنقا کسی ندیده ، ز ما این سخن مپرس

ابتدا باید مرید صاحب یقین را یافت و سپس گفت جایز است در ماده‌ی ماهر چه مدتی به موسیقی گوش فرا دهد و آن چه مناسب وی است را برای او تجویز کرد؛ ولی به صورت کلی نمی‌توان گفت: همه نوع موسیقی برای هر گونه مریدی جایز است! تا چه رسد به همه‌ی مردم. سالکی که می‌خواهد رشد کند و از کتل‌ها بالا رود باید جای پای برای خود داشته باشد و به آن احتیاج دارد، ولی این امر به این معنا نیست که همه‌ی کسانی که در زمینی صاف حرکت می‌کنند در آن جا پا گذارند و بالا روند. از این رو نباید بحث ثبوتی و اثباتی خلط شود.

غنا و موسیقی؛ اگرچه برای همه مناسب است و تا حدی نیز تجویز می‌شود، اما جامعه‌ی مدرن با آن مانند دارو رفتار می‌نماید که باید در رعایت اندازه‌ی آن نهایت دقت را داشت.

باید از جمود در این زمینه پرهیز داشت. کسی که جمود دارد عشق و صفایی ندارد و مثل کدوی بی‌بار است:

دلی که عشق ندارد کدوی بی‌بار است لبی که خنده ندارد شکاف دیوار است

شخص جامد مثل شکاف دیوار و کدوی بی‌بار می‌ماند و در نماز نیز «من من» می‌کند و ملایکه را از خود دور می‌سازد.

متأسفانه، هیچ حکیم عارفی ید مبسوط نداشته است تا موارد درمانی، معین و مجاز موسیقی را مشخص نماید و برای نمونه، مجوز برای لحن در قرائت نماز بدهد. همان‌گونه که گذشت نماز دارای لحن است و ضرورت لحن حتی در قرائت نیز هست. برای نمونه، (ولا الضالین) با مدّی که از پشت دندان‌های نواجذ زبان از حلقوم در می‌آید و به میان بند ثنایا و لای «ز» زنبوری بند شود، خود دستگاهی از دستگاه‌های موسیقی را می‌آفریند و مایه‌ای از آن بیرون می‌آید که شکفتن لحن را به همراه دارد.

همچنین طبیب روان‌کاو میان بیمارانی که دایم می‌خندند و با کسانی که دایم گریه می‌کنند تفاوت می‌گذارد. چنین کسانی برای کنترل خویش دارویی جز موسیقی و غنا ندارند؛ به‌ویژه کسانی که می‌خندند. خنده از گریه جنون بیش‌تری می‌آورد و وقتی طبیب برای چنین بیمارانی موسیقی را تجویز می‌کند، به این معنا نیست که موسیقی برای همه جایز است. در باب سلوک نیز مرید چون به مقام فکر قرار گیرد نیازی به شنیدن موسیقی ندارد و چه‌بسا که موسیقی در آن منزل برای وی ضرر داشته باشد و برای او اشتغال آورد؛ چرا که وی باید به عالم دیگری مشغول شود.

موسیقی برای سالک باید نقش اعدادی داشته باشد و این امر با توجه به مقامات و منازل تفاوت دارد. در منزلی به او گوش فرا دادن به غنا و موسیقی توصیه می‌شود و در منزلی از شنیدن آن نهی می‌گردد. این مطلب در نمط نهم کتاب الاشارات و التنبيهات با عنوان «مقامات العارفين» آمده است.

سماع و رقص

در منازل و مقامات معنوی از «سماع» یاد می‌شود و آن را یکی از منازل قرار می‌دهند. این مطلب در کتاب منازل السائرين آمده است و نگارنده در شرح خود بر آن کتاب به تفصیل این موضوع را بررسی کرده است. سماع حقیقتی است معنوی که حتی در صحیفه‌ی سجاده‌ی دیده می‌شود و متأسفانه، دنیای استکبار آن را در قالب تنبک و معصیت به تحریف کشانده است. گاه دیده می‌شود که عده‌ای مرد و زن با ذکر علی به هم می‌پیچند و می‌رقصند. شکی نیست که چنین کاری حرام است و شریعت به شدت از اختلاط حرام زن و مرد نامحرم نهی نموده است. حرمت این کار با یادکرد از نام مبارک حضرت امیر مؤمنان علیه السلام برداشته نمی‌شود. اختلاط نامحرمان حرام است و تفاوتی ندارد که در مسجد باشد یا میکده یا در پارتی‌های شبانه و مکان، زمان و افراد هیچ‌گاه حرامی را حلال نمی‌کند و مراد ما از «سماع» مجالس رقص صوفیان نمی‌باشد. این مجالس تحریف‌شده‌ی معارف است. همان‌گونه که نان خوردن از جریان قیام خونین کربلا هدف آن را تحریف می‌کند.

مراد ما از سماع، سماع اولیای خداست. آنان در بین خود ترنم داشتند و سماع می‌نمودند؛ ولی درویش‌ها و صوفیان خانقاهی آن را به رقص تبدیل نمودند. اولیای خدا در لذت انس با ملکوت الهی و با شنیدن نغمه‌ای معنوی با هم غش می‌کردند و به جبروت الهی وصل می‌شدند اما اینان «یا هو» می‌کنند و به هم می‌پیچند و جنس مخالف را ندا می‌دهند.

چنین تحریفاتی در عیدالزها نیز دیده می‌شود. هیچ روزی نیست که حرام خدا حلال گردد و حرام خدا تا دامنه‌ی قیامت حرام است و سخن گفتن از رفع قلم در عید الزها خرافه‌ای بیش نیست. این عقیده گمراهی است و موجب از بین رفتن شأن انسانی می‌گردد. شاد بودن در ایام شادی اهل بیت: به توجه و معرفت می‌باشد؛ نه به لوث کردن حقیقت و محو اصل آن. امامان: ما هیچ‌گاه دشمنان را تحریک نمی‌کردند و اهل صفا و صمیمیت بودند و درگیری میان شیعه و سنی را نمی‌خواستند. برگزاری مجالس عیدالزها و فیلم‌برداری آن توسط عوامل ضد انقلاب و بردن آن بر روی آنتن، حرکت عامدانه برای تخریب چهره‌ی شیعه و ایجاد اختلاف میان شیعه و سنی است. چرا باید ثمره‌ی خون هزاران شهید انقلاب به دست عده‌ای غرض‌ورز و مزدور و جاهلانی مقدس‌نما تباه شود و نگاه دنیا و مسلمانان جهان را به شیعیان امیرمؤمنان تغییر دهد. چه گناهی بزرگ‌تر از این که باعث شود جهانیان به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام؛ جان پیامبر اکرم ۹ به دیدی ناپسند بنگرند و (نعوذبالله) رفتار آن‌ها را از حضرت ببینند؟ کسی که ادعای ولایت دارد باید به سیره‌ی حضرات معصومین: و روش دیانت بنگرد و از آن‌گو بردارد و روضه‌ی کربلا، عیدالزها یا سماع را به تحریف نکشاند.

انواع وصول

گفته شد غنا و موسیقی «معین» و مددکار و «موصل» و رساننده‌ی سالک به مقامات بالاتر است. موصل سالک بر دو قسم است: نفسی و خیالی و معنوی. موصل خیالی زمینه‌ی تمثیلی دارد و معین معنوی، امری تجردی، ربوبی و الهی است. صوت وحی، الهام و رؤیت از این قسم است. با توجه به این که مجذوبان درگاه الهی بر دو قسم محبان ریاضتی و محبوبان عنایتی می‌باشند، باید گفت موسیقی برای سالکان ابتدایی و متوسط و به اصطلاح محبان است که موصل خیالی و نفسی است؛ اما اولیای الهی و محبوبان درگاه حق به چنین اموری نیازی ندارند. محبوبان از ترجیع و تقریع و ایقاع مدد نمی‌گیرند و چاشنی پرواز آنان از تقریعات معنوی، ربوبی و الهی و از صوت وحی و الهام و صوت رؤیت است. موسیقی، غنا و سماع برای آنانی است که یا از پشت باید مدد شوند و یا از جلو کشیده شوند؛ اما آنان که از بالا به پایین می‌آیند و کسی جلودار آنان نیست و در هر شرایطی رقص کنان در محضر الهاند را چه به زنگاره‌های این حلبی آباد ناسوتی که با آن به راه افتند!

محبوبانی که برای ابد شارژ شده‌اند و جهیدن را از نطفه آغاز کرده‌اند و از شیرخوارگی دویده‌اند کجا نیاز است که با صوت کفش‌های کودکانه به راه رفتن تشویق شوند!

این ابزار و تحریک‌کننده‌ها برای کسانی است که می‌خواهند از پایین به بالا روند. اینان تا صدایی نشنوند به شوق نمی‌آیند و تا نوایی نخوانند، مست و هوشیار نمی‌گردند و آنان ضعیفان سلوک و محبان راه هستند. اما محبوبان الهی با شنیدن صوت وحی، الهام و رؤیت سرمست و شیدا هستند و از همین روست که پیشوایان دین: آکاردیون دست نگرفتند؛ چرا که نیازی به آن نداشتند و خود را در جایی دیگر و به گونه‌ای دیگر می‌یافتند و فرصت زمانی، مکانی و اجتماعی آنان محدود بود و زمینه برای آموزش آن به دیگران نداشتند. محبوبان اگر جان دهند، ریز ریز گردند و زنده شوند و بارها تا ابد این گونه باشند، اندکی از عشق محبوب در وجود آنان کاهش نمی‌یابد؛ بلکه لحظه به لحظه شوق و عشقشان بیش تر می‌گردد.

در این وادی چه بسا آنانی را که ما آنان را جزو کمال به شمار می‌آوریم، اما مبتدی و متوسط راه هستند. مولانا و حافظ هنوز در راهند و از متوسطان و محبان به شمار می‌روند. قونوی قوی تر از مولانا بوده است و شیوه‌ی او را نمی‌پذیرفته اما مولانا او را پذیرفته و وصیت می‌کند که او بر جنازه‌اش نماز بخواند؛ چرا که بالاتر از او را نمی‌شناخته است. شعرهای مثنوی با آن بلندا و دقت نظر، مناسب محبان است و از نظرگاه محبوبان و اولیای کمال الهی خالی است.

مولانا با تمام ید بیضایی که دارد اسیر شمس می‌شود. عشق مولانا او را اسیر شمس می‌سازد و تاب لحظه‌ای فراغ را از او می‌گیرد. شمس شوریده‌ی دختر مولانا می‌شود! پدر عاشق شمس و شمس عاشق دختر! این بزرگان همه از ضعیفان و مستضعفان بودند. وی شمس را به خانه‌ی خود می‌برد و دختر خویش را به عقد او درمی‌آورد، این کار زیبایی سالکی محب است؛ ولی اولیای الهی از وادی دیگری آمده‌اند و به گونه‌ی دیگری سیر می‌کنند. آری! آنان که در عرفان کنونی دم از سماع می‌زنند کجا و اولیای الهی کجا؟ محبوبی چون حضرت موسی ابن جعفر ۸ به حیل‌های خلیفه‌ی نابکار قرار است در زندان اسیر زنی آوازه‌خوان و رقص‌گردد، اما این زن است که شکار او می‌شود و او را در عشق الهی اسیر می‌سازد.

سماع کنندگان کنونی هم‌چون کسانی هستند که کندر می‌خورند تا حافظه‌ی آنان زیاد شود یا «سبحان من لا یعتدی علی اهل مملکت» می‌خوانند تا نور چشم آنان زیاد شود؛ در حالی که اینان غافل هستند که این گونه هوش و نور چشم را زیاد کردن، چندان مشکل را حل

نمی‌کند؛ ولی عده‌ای هستند که بدون خواندن این دعا طرف دیگر دنیا را می‌بینند. البته، برای ضعیفان خواندن دعا و خوردن کندر غنیمت است و نباید این دو مقام را با یکدیگر خلط نمود؛ چرا که اولیای الهی در افقی دیگر هستند، اما باید به فکر محبان و ضعیفان بود و راهی را برای رسیدن آنان به حضرت حق و وصول به قرب الهی پیشنهاد داد. از امور رسانای سالک به حضرت حق، اهمیت دادن به صوت و صداست؛ اما نگاه داشتن اندازه‌ی نیاز حایز اهمیت است و اگر کمی بیش تر شد، به جای قرب، بُعد و به جای وصول، غفلت را در بردارد؛ چرا که در حکم غذای مسموم است. برای تشخیص رسانا بودن غنا و موسیقی باید احکام شریعت را پاس داشت و آن را از حکم دین به دست آورد؛ زیرا شریعت مربی بشریت است و بدون در نظر گرفتن سود و زیانی برای خود، به راهنمایی باورمندان خویش در حوزه‌ی نظر و عمل می‌پردازد.

شناخت ملاک و مناط احکام

امر دیگری که بایسته‌ی فقیه است، شناخت ملاک و مناط احکام است و این اندیشه که همه‌ی احکام تبعدی است و باید از ژرف‌اندیشی و دقت در علت حکم دوری کرد، سبب کژاندیشی و دریافتی نارسا از دین می‌گردد. اهمیت دادن به ظاهر لفظ یا قاعده و صورت دلیل و بی‌توجهی به ملاک و تشخیص موضوع حکم، تفریط و کوتاه‌نگری است؛ همان‌گونه که قیاس، استحسان و تمسک به مصلحت‌های بدون اساس نیز افراط است.

شیعه که گروهی عقل‌گراست، در احکام به ملاک و مناط آن اهمیت می‌دهد و بر این باور است که هیچ حکم حرامی بدون ملاک نیست و چنی نیست که امری تبعدی که ملاکی نداشته باشد در شریعت یافت شود. تعبد محض و فارغ از عقل‌گرایی روحیه‌ی تحقیق و دین‌پذیری سالم را از بین می‌برد. ندانستن ملاک دلیل بر نبود آن نیست. البته روش اهل سنت که ملاک‌های استحسانی را به جای ملاک تشریح حکم قرار می‌دهند و به آن متعبد هستند نیز نادرست است و آنان به همین علت، فقهی پویا ندارند.

شایسته است فقیهان بابی را به عنوان ملاک‌های احکام در پژوهش‌های فقهی خود باز نمایند. فایده‌ی این کار این است که مسلمانان با بصیرت بیش‌تری به انجام آموزه‌های شرعی رغبت می‌جویند. البته، جامعه‌ی پیشرفته‌ی فعلی به لسان روحانیان تعبد ندارد و همواره چرایی گفته‌های و احکام استنباطی آنان را می‌طلبد و دین‌گرایی و معنویت آنان در گرو عقلانیت است. کسانی که با عقل‌گرایی دینی را بپذیرند، آن را به راحتی از دست نمی‌دهند. نمونه‌ی این گفته، ساحران فرعون بودند که با تعقل به دین موسی گرویدند و آن را با ژرفای وجود و قلب خود پذیرفتند؛ ولی مردم عادی از بنی اسرائیل چون از روی تحقیق دین‌دار نشده بودند، با غیبت کوتاه مدت حضرت موسی علیه السلام گوساله‌پرست شدند.

شیعه در باب یافت ملاک احکام کتابی هم‌چون علل الشرائع را در کارنامه‌ی خود دارد. خداوند خود می‌فرماید: «ثم ارجع البصر کَرَّتین هل تری من فطور» و در جایی دیگر در وصف بندگان رحمن می‌فرماید: آنان کسانی نیستند که آیات الهی را بدون تفکر و کورکورانه بپذیرند.

ارکان بنیادین فقه

بر اساس آنچه تاکنون گذشت، فقه دارای سه رکن بنیادین است:

(۱) دریافت معنا و مراد شریعت به شیوه‌ی نظام‌مند؛

۲) تشخیص مورد جزئی و موضوع خارجی حکم؛

۳) شناخت ملاک واقعی و چرایی تشریح حکم با پرهیز از هرگونه قیاس، استحسان و پنداربافی و مصلحت‌سنجی‌های بی‌اساس.

بی‌توجهی به سه اصل یاد شده، فقه را به شبکه‌ی کوتاه‌نگری و حصر توجه به ظاهر واژه، قاعده یا صورت دلیل و کوتاهی در ژرف‌پژوهی گرفتار می‌آورد و در نتیجه، فقیه خود را در آرایه‌ی حکم ناچار از چنگ زدن به «احتیاط» می‌بیند؛ چنانچه همین کوتاهی در ژرف‌پژوهی همراه با ضعف اراده در انتخاب گزینه‌ی درست و حقیقی، علت بسیاری از برداشته‌های نارسا و دریافته‌های ناقص و در نتیجه زیاده‌روی در تمسک به احتیاط شده است. علت بسیاری از موارد احتیاط، ضعف اراده در انتخاب گزینه‌ی درست و حقیقی است.

این در حالی است که حکم فقیه باید صریح و روشن باشد تا مقلدان را در دسترسی به حکم شرعی، سردرگم و پریشان نسازد؛ اما این سیره که با توجه به مستند حکم در بیان فتوا از عباراتی؛ مانند: «بنا بر احوط»، «بنا بر احتیاط»، «محل تأمل است» یا «محل اشکال است» استفاده شود و با بیانی کلی، شناخت موارد «احتیاط واجب» از «احتیاط مستحب» به مخاطب واگذار گردد، مکلف را از دسترسی به فتوای صریح مجتهد و شناخت وظیفه‌ی مشخص خود دور می‌سازد و در واقع، چون مجتهد از ادبیات مناسی در ارتباط با مخاطب و گفته‌خوان خود بهره نمی‌برد، نمی‌تواند با مردم و واقعیت‌های زمانه‌ی خود ارتباط کامل برقرار نماید. نگارنده در رساله‌ی عملی و توضیح المسائل و دیگر کتاب‌های فتوایی خود به این امر توجه داشته و در همه‌ی موارد، فتوای صریح خود را بیان داشته است تا مکلف به راحتی بتواند وظیفه‌ی خود را در هر موضوعی بشناسد.

پژوهش‌های فقهی و موسیقی شناخت

پژوهش‌های فقهی در زمینه‌ی موسیقی بسیار اندک است و همین مقدار اندک نیز از گرفتاری در شبکه‌ی تعصب و مزاج‌گرایی یا سیاست‌بازی در امان نمانده است. اهل عرفان و صاحبان ذوق آن را مباح دانسته و فقیهان اهل تهجد و سجاده آن را دارای اشکال می‌دانند. به تبع تشنت و پراکندگی نخبگان جامعه، مردم نیز پراکنده گشته‌اند. این در حالی است که دیگر بحث‌های فقهی چنین نیست و برای نمونه، جناب شیخ اعظم، معاملات را آن گونه بحث کرده است که کم‌تر کسی به گرد وی می‌رسد اما بابتی مستقل در موسیقی وجود ندارد و این بحث، کارشناسی نشده و دقت نظر لازم بر آن انجام نگرفته است.

اندک فقیهانی که از غنا و موسیقی سخن گفته‌اند بر دو دسته می‌باشند: یکی فقیهانی هستند که از خود چیزی ندارند و تنها نظریه‌ی دیگران را با افزودن احوط یا احتیاطی نقل کرده‌اند و به همین مقدار بسنده کرده‌اند.

دو دیگر از فقیهان کسانی هستند که همانند مرحوم شیخ انصاری، مرحوم فیض کاشانی و فقیه سبزواری در این نظریه صاحب نظریه و فکر می‌باشند. ما در این نوشتار، پس از بررسی آیات و روایات، نخست از فقیهان صاحب اندیشه‌ی مستقل سخن می‌گوییم و نظر آنان را به تفصیل واکاوی می‌کنیم و آن را به بررسی و نقد می‌گذاریم و سپس به ذکر آرای تابعان و اقمار منظومه‌ی فقهی آنان می‌پردازیم.

ضرورت شناخت موضوع غنا و موسیقی

موضوع غنا و موسیقی را باید با همه‌ی ویژگی‌هایی که دارد شناخت و بدون شناخت موضوع از «مد الصوت مع الترجیع المطرب» سخن نگفت. غنا هم می‌تواند وصف صوت باشد و هم وصف موسیقی؛ زیرا غنا یعنی صدای موزون و چکاوکی و موسیقی غنایی یعنی چکاوک موزون، چنگ، نت و ریزش تموجات. صوت و موسیقی یا آواز خوش بر اساس تألیفات و ایقاعات آفریده می‌شود. همان‌گونه که گذشت تألیف؛ چینش نت‌ها و ایقاع؛ گره زدن به تألیفات است. گاه نت به نت گره می‌خورد که «تقریع» خوانده می‌شود و زمانی نت می‌دهید و نت می‌گیرید که «تقلیع» نام دارد. قَلَقَلَه و چهچه از همین نمونه است که صوت دست به دست می‌گردد تا صدا ظاهر گردد.

با ایجاد صوت و صدا غنایی، به صورت نوعی طرب و حالت خفت و سبکی حاصل از خوشایندی نیز در انسان صورت می‌پذیرد. صدا از آن جهت که غنایی است؛ یعنی موزون است، طرب دارد، هم طرب فاعلی و هم طرب مفعولی؛ به این معنا که هم خواننده و هم شنونده هر دو از آواز غنایی لذت می‌برند. در صوت علاوه بر تألیف، تقریع، تقلیع یا کوبیدن، زدن، جدا کردن، کندن و بریدن و پرت کردن نیز وجود دارد، همان‌طور که گاه ریزش و گاه تغلیظ و درشت کردن صدا نیز در آن یافت می‌شود.

موزونی صدا؛ شرط طرب

صدا تا موزون نباشد، طرب آور نیست. ممکن است صدا مد داشته باشد؛ ولی مطرب نباشد یا ترجیع داشته باشد؛ ولی مطرب نباشد؛ چون موزون نیست. پس طرب برای وزان صداست.

البته، نوع صدا موزون و طرب آور است؛ زیرا گاه صدا، صدای طبیعی است و گاه خارجی. صدای طبیعی نیز بر دو قسم است: وحشی و غیر وحشی. صدای طبیعی غیر وحشی برای غیر انسان است؛ مانند سنگ، آب، قناری، سوسک، گنجشک، پشه و مورچه و... پشه که نیش آن همچون فانتوم می‌ماند، با چه قدرتی نیش نازک خود را مانند مته به درون بدن وارد می‌سازد، آیا با درآمد این کار را می‌کند یا با ریز، و آیا از صوت کمک می‌گیرد یا از صدا!

نگارنده موضوع، ملاک و حکم غنا و موسیقی را از دیدگاه قرآن کریم و روایات به تفصیل مورد بررسی قرار داده است و دیدگاه فقیهان عصر غیبت از ابتدا تاکنون را به نقد گزارده است که علاقمندان برای آگاهی بر آن می‌توانند به کتابی که در این زمینه با عنوان (خوانندگی و نوازندگی از براندازی تا برآزندگی) به چاپ خواهد رسید مراجعه نمایند.